

مخاطب خاص من



پارمیس ۷۷

_ بیا دیگه عشقم، عزیزم، گلم و....

من_ اه کارخونه نوشابه درش تخته شدا، باش بابا بریم اما بات قهرم

_ اونم حل میشه

من_ چجوری

_ با یه رستوران توووپ

من_ اخ جونم

_ راستی جزاینکه لوسی، شکموهم هسی

من_ هسم ک هسم تو چی کار داری مهم هیکلمه که میزونِ میزونم، تا چشمت دراد

_ باشه خانم بریم؟

من_ بریم

اون روز تا شب با چرخیدیم کلیم خرید کرد بعدشم رفتیم یه رستورا توووپ اما پولش دونگی بود.

خلاصه کلی حرصم داد و حرصش دادم اما بازم حال کردیم اصن به ما دوتا میگن دیوونه از راهنمایی دو تا دوست دیوونه بودیم، کلیم با این دیوونه بازیامون بقیه رو شاد میکردیم.....

هعی یادش بخیر هیچی مثل دیوونه بازیامون تو مشهد نبود با بچه های مدرسه رفتیم مشهد چقدر حال کردم از بس نگین رو اذیت کردیم...اخی یادش بخیر.

_ ارا گل پاشو دیگه چقدر میخوابی

من_ وای مامان جونم ولم کن تر و خداااا بزار بخوابم

_ وای پاشو دیگه رها پشت تلفنه

من_ اییش خروسسسسس (با کلی غر بلند شدمو رفت پیش تلفن)

من_ بنال بابا

وا پس چرا جواب نمیده

من_ رهی کله صبح زنگ زدی ک منو از خواب نازم بیدار کنی بعدشم جوابمو ندی کرم داری ایا؟

_ واییییییییییی ارا گل یه چیز باحال بگم

تقریبا میتونم بگم از صدای جیغش گوشم پرده اش پاره شد..

من_ سلام دیوونه ی من ،خوبم شما خوبی؟

_ اه چقدر حرف میزنی

من_ نارا حتی قطع کن والله مردم زنگ میزنن بعدشم چ*س بازی در میارن ،اییش

_ اراگل جونم بیا بریم بیرون

من_ ایندفعه برا چی

_ اخیه تولد اراده

من_ ا مبارکه، بعدشم پسر عموی تو به من چه؟

_ ای خر خب تو هم دعوتی دیگه!

من_ راس میگی؟

_ اری ،دروغ ام کجا بود؟

من_ باش پس بزار برم آماده شم میام دنبالت ،بای

_ باش بابای دوس خولم

اخ جون تولد از خدا پنهون نیس از شما چه پنهون من عاشق تولدمم !اینقده فاض میده ، مخصوصا قاطی باش وایییی ،

حال فکر بد مد نکنید!!!!!!

با کلی وسواس لباس پوشیدم یه مانتو سرمه ای که روش یه طرح خوشگل افتاده بایه شلوار جین تیره و یه شال
زرشکی که هم رنگ اون طرح رو مانتوم بود با یه کفش پاشنه تخت سرمه ای و زرشکی

بعدشم رفتم تو اشبیز خونه

من_ به به مامان خوشگلم

_به به کجا انشالله

من_ پیشه رها

_باش زود بیا

من_ چشم بابای (بعدشم یه ماچ گنده به لپش زدم و رفتم)

اصن من عاشق مامانمم به خدا اینقدره پایس که نمیدونی !! سوار ۲۰۶ ام شدمو یه اهنگ باحالم گذاشتم و راه افتادم...

اسمون چ ابی ،حالمون چ عالی، یه برکه و چند تا جوجه مرغابی، بوس میخوای از من ،اره میشه حتما ،خوب نگاه کن تو
اسمون ابرام شکل قلب، دریای اروم، خیس میشه پامون، ماهی های کوچولو که دوست میشن بامون، چایی روی اتیش
،عشق و حالم قاطیش، با یه خرگوش شیطون که هعی میگیره بازیش

یه تیکه از ۲۵ باند

رسیدم به خونه رها تا یه بوق زدم اومد بیرون عوضی تیپ زده ها یه مانتو کوتاه ابی بایه شال سفید اما پایینش یه رگه
های ابی داره بایه شلوار جین یه کفش سفید پاشنه بلند ...

خخخ اخی خب بچه ام قدش کوتاهه دیگه چی کار کنم اصلا نصف دلیم که وقتی باش میرم بیرون پاشنه بلند نمی پوشم
همین دیگه...

_ سلام دوستم

من_ به به رها خانم خوشگل کردی

_ خفه شو من همیشه خوشگلم

من_ بله صد درصد ، بریم

_ وای اره نمیدونی چ شادم

من_ معلومه

راه افتادیم دم پاساژ کوروش وایسادم ،طبقه دوم رفتیم اما هیچی پیدا نکردیم خلاصه اومدیم بریم ک یهو رها جیغ کوتاه زد برگشتم دید جلو یه مغازه وایساده داره به لباس نگاه میکنه

من_چته دیوونه ترسوندیم

_ بیا بریم توووووو (بعدشم لباسو جمع کرد به حالت بغض)

من_ خب بابا دیوونه بریم

خداییشم لباسی ک انتخاب کرده بود خیلی خشگل بود یه دکلته ابی که به رنگ دریا بود و رو قسمت سینهش ویه ذره از دامنش پولک های طلایی و ابی داشت ، وقتی رفت پرو کنه گفتم شاید بش نیاد اما وقتی درو باز کرد موندم تو خماریش عجب دوست جیگری داشتمو نمیدونستم والله، اون لباسه با چشمای ابی طوشش خیلی جور در می اومد درسته همیشه پز لاغری مو میدم ولی اونم خدایی خیلی هیکلش خوب بود قد متوسط که نسبت به من ۲ یا ۳ سانت کوتاهه با اون دماغ کوچیک ولبای قلوه ای اصن یه چیزی میگم یه چیزی میشنوید موهاشم که نگو مشکلی !

من_ وای عوضی خیلی جیگر شدی

_ راس میگی؟؟

من_ اوهوم

_ توچیزی نمی خری

من_ نه قربونت تو خوشگل بشی کافیه

_ ا لوس نکن خودتو دیگه بیا بخر

من_ باش

یه ذره گشت زدیم یه ماکسی بلند بنفش تیره خیلی تو چشم اومد

من_رها اونجارو ببین من اینو میخوام

_ خوب برو بپوش

من_باش

تو اتاق پرو یه چرخی زدم چقد بم میومد مخصوصا به چشم که یه ذره طوسی بود تو اینه خودمو برانداز کردم قد بلند اونم فقط بخاطر بسکتبال و قایقرانی که میرم، ولبای خوش فرم که رنگ خاصی هم داره که زیاد نیازی به رژ نیس با موهای قهوای تیره .

من_رها بیا!

_ وای عوضی غلط کردم اونجوری که من دیگه تو چشم نیام

من_ خخخ دیوانه دقیقا قصد همینو دارم ارا گل نیسم اگه بزارم اراد یه ذره تورو ببینه

_ خیلییی بدی بات قهرم

من_خخخ حفته

_ اراگل

من_ شوخی کردم بابا کی میاد اون میمون درختی رو از دست تو بگیره ارزونیه خودت

_ اراگل تو فقط پاتو از تو مغازه بزار بیرون من میدونم باتو

من_ شوخی کردم اون اصلا میمون درختی نیس یه جلتنمن واقعیه

_ افرین حالام زود لباستو بپوش بریم دیگه

من_ باش برو بیرون ...

.....رها....

شب خوبی بود با اینکه کلی حرص خوردم از دست اراگل ولی خوش گذشت...

اروم کلیدو انداختم تو در و درو باز کردم و بلند داد زدم من اومدددددم

روهام: باز این اومد

من: ببین درست صحبت کنه روهام: اگه نخوام چی؟؟؟

من: میکشمت روهام... دویدم سمتش

روهام داداش بزرگه من بود ۲۶ سالش بود و خوشگل و خوش هیکل.. در کل حرف نداشت خیلی شوخ بود و

دیوونه... موهای مشکی برعکس من و چشمای مشکی مثل بابام ولی من مثل مامانم ...

بابا: باز شما دو تا مثل سگ و گربه شدین ... یه دقیقه اومدم فوتبال ببینم

اره جون خودش . بیست و چهار ساعته داشت فوتبال میدید

بیخیال روهام رفتم سمت بابا و کنارش نشستم و گفتم : سلام بابای خوبم

بابا: سلام هم بلدی من : پس چی؟؟

با همون لباسای بیرون رفتم تو اشپزخونه سراغ مامان. قربونش برم بی سر و صدا در حال غذا درست کردن بود.

من: ببیبیه مامان خوشگلم چه بویی راه انداخته مامان : سلام دختر گلم

پریدم از پشت بوسش کردم و رفتم طبقه بالا لباسامو دربیارم . وارد اتاقم شدم و کیفمو انداختم رو تخت و خودمم پرت

کردم رو تخت ... نفهمیدم کی خوابم برد

.

.

با صدای روهام از خواب پریدم . ساعت ده شده بود نمیدونم چند ساعت خوابیدم ولی خسته بودم ...

لباسامو عوض کردم رفتم پایین سر میز نشستم و دستامو زدم بهم و گفتم : وایای که چقد گشمنه

روهام: کارد بخوره اون شکمت اخمام رفت روهم که مامان گفت : بچمو اذیت نکن

روهام دستشو برد بالا به نشونه تسلیم گفت : من غلط بکنم

با خنده غدامونو خوردیم و رفتم تو حال که گوشیه روهام زنگ خورد

روهام: جانمممم؟؟ -بله بله -دعمو هم خوبه -جان؟؟؟ چه باکلاس معلومه که میامم . چشمششم -قربانت -فلن

گوشیوو که قطع کردم پریدم سمتشو گفتم : کی بود؟؟؟

روهام : بزار قطع کنم... من: خب قطع کردی دیگه روهام : بچه پرووووو

قیافمو موچاله کردم وباز پرسیدم کی بود؟؟؟ روهام : خب بابا میگم . اراد بود . فرداشب تولدشه یه مهمونی دوستانه

گرفته برا ما جوونا من : یعنی ما دعوت نیستیم روهام: خیلی خنگی تو که صاحب مجلسی شیطون ولی اراگل هم

دعوته

با اسم اراگل پریدم هوا و گفتم : وایای روهام . جان من؟؟؟ روهام : جان تو

من: الان میرم بش خبر میدم داشتم میرفتم که روهام دستمو گرفت و گفت : هووووی فسقلی الان که شبه بزار فردا

اخمام رفت توهم ولی راس میگفت...بیخیال رفتم تو اتاقم ... رو تخت نشستم و فکر کردم

-چی بپوشم؟؟؟

-ارایشگاه برم؟؟؟

-لباس از کجا بیارم؟؟؟

- مجلس قاطیه؟؟؟؟ اره دیگه -چقدر خنگی رها جان

-خب.....یعنی فردا با اراگل برم خرید؟؟؟ -اره دیگه

-وایای کادو؟؟؟؟

-چیکار کنم؟؟؟؟

صبح به اراگل همه چيو گفتم و رفتيم خريد ... انقدر ديشب فكر كرده بودم كه گيج شده بودم

بالاخره يه لباس خوشگل وتوپ يكي براي خودم و يكي هم براي اراگل پيدا كرديم ...

رفتيم سراغ كادو ... -اراگل ميخوام مسخره بازي در بيارم

اراگل:زشته دختر

-برو بابا . يكم ميخنديم

اراگل:مثلن چي؟؟؟؟

-5تا جعبه اول بزرگ بعد كم كم كوچك ميزاريم توهم و توشم پر از اين جنگيليا ميكنيم با خودمون ميبريم

اراگل يه نيشخندي زد:توووو ديوونه ايي رها . بيخيال

- نه ديگه من تصميمو گرفتم

اراگل:خب تو قبول . من چبكار كنم؟؟

- خب تو يه عطر كوچولو بخر

- اراگل قبول كرد رفتيم يه عطر خوشبو لامصب چه ب.پويي داشتا!!!

بعد رفتيم سراغ كادو من ... شروع كردم به انتخاب جعبه ها سعی كردم خوشگلاشو پيدا كنم

صدای اراگل منو به خودش برگردون

اراگل:رها ميگم بخدا زشته و بيا حداقل اين جاسويچي رو بزار تو اخيرين جعبه

یکم فکر کردم دیدم اره خیلی ضایع میشه بهتره همین که اراگل گفت قیدل کنم

جاسویچیش خیلی باحال بود یه اسکلت بود با اینکه ترسناک ولی قشنگ

کادوهارو توهم کردیم و رفتیم سوار ماشین شدیم

اراگل منو رسوند خونه و خودمش رفت خونشون

باخوشحالی تمام رفتم تو اتاقمو لباسمو پهن کردم روتخت

والله ای چه خوشگل بشم امشب من خب حالا موهامو چطوری کنم؟؟؟

-لخت -فر -حالت بدم -کدومش؟؟؟

ایووول لخت خوشگل تره ... کفش مشکی تقریبا پاشنه بلندی از زیر تختم اوردم بیرون و کنار گذاشتم وو کادو رو کنار

تختم گذاشتم تا یادم نره

رفتم تو اتاق روهام ... خداروشکر اینم که هیچ وقت نیس

موبایلمو از تو جیبم برداشتم و زنگ زدم بش با سومی بوق جواب داد

روهام:جانممم خواهر کوچولو

من:روهام کجایی؟؟؟

روهام: من که مغازم

روهام عکاس بود و یه مغازه کوچولو با ارتان داشتن

من:پس مامان و بابا چی؟؟؟

روهام: بابا سرکار و مامانم خونه خاله زهرا ... رها تو حالت خوبه؟؟؟

من: اوهوووووم خوبم . فلن

روهام:فلن

موبایلو پرت کردم یه گوشه و رفتم تو اشپزخونه دنبال یه چیز خنک که بالاخره یافتمش

ایووول رهایی که همیشه سربلندی ... خخخخخخ

رفتم سراغ تلویزیون و بی حوصله کانالو عوض میکردم تا اینکه تلفن خونه زنگ خورد

-بله و بفرمایید؟؟

-به رها خانوم ما چگونه؟؟

|||| اینکه اراد بود ... با خوشحالی جوابشو دادم

-هییی بد نیستیم ... شما چطورید؟-شما خوب باش . ماهم خوییم . امشب که میایی؟؟؟

-نه باو

-چرا پرووو؟؟؟؟

-حوصله ریختتو ندارم {زدم زیر خنده}

-دست شما درد نکنه ولی بهتر . بیشتر خوش میگذره

با جیغی که کشیدم اراد از حرفش پشیمون شد

-بابا غلط کردم مگه میشه بدون رها خانوم خوش بگذره

-چون اینو گفتم میام

-پرووووو . پس منتظرم

-فلن

.
. .
. . .

ساعت ۶ بود اول زنگ زدم اراگل پرسیدم امادس که با روهام بریم برشداریم و بریم تولد . بابا هنوز نیومده بود ولی مامان یه ساعتی میشد اومد . روهام تو اتاقش داشت حاضر میشد منم رفتم لباسمو تنم کردم موهامو از قبل اتو کشیده بودم انداخته بودم پوشتم و شروع کردم به ارایش کردن خیلی سعی کردم ارایش دخترانه عروسکی بکنم خطچشم مشکی خیلی بم میومد و در اخر یه رژ قرمز زدم و کمی از وسایلمو برداشتم و انداختم تو کیف دستیم .مانتو مجلسی بلندمو تنم کردم و از اتاق رفتم بیرون همزمان با من روهام هم از اتاق اومد بیرون

روهام: به ابجی کوچولو مارو نیگاه چه کرده با خودش

خندیدم و سوتی کوتاه کشیدم و گفتم : به پا داداش خوشتیپیم که نمیرسم .

روهام شما لطف دارین

من: میگم داداشی یه وقت اونجا ندزدنت من بی داداش بشما

روهام یدونه زد تو سرم و گفت: خاک تو سرت کنن . نترس . حواسم هست

بعد خندش جمع شد و تبدیل به اخم شد گفت: رهایی شما حواست بیشتر جمع باشه ها

با یه چشمک جوابشو دادم

از مامان خداحافظی کردیم و سوار ماشین روهام شدم . بنز مشکی بود

نزدیک خونه اراگل بش زنگ زدم

اراگل: بنال من: بی تربیت و سلامت کو؟؟؟ اراگل: سلام بر رها جون خودمون . جانم؟؟؟

من: بیا پایین منتظریم اراگل: بیابین بالا من: اراگل دیر شده اراگل: سه سوت پایینم

راس گفت حالا سه سوت نه ولی سوت پنجم پایین بود . سوار شد و روهام حرکت کرد

حوصلم سر رفت اخه اراد جشن تو ویلا لواسونشون گرفته بود یه یه ساعتی طول میکشید

دستمودراز کردم و ضبط رو روشن کردم

دو سه ساله شدى قرص شب من

دنيا ندارم تويى شهر من

ديوونه ميشم تو به تن من

ميخورى فقط تو به درد من

نذارم ازم يه تصوير بد

با چمدونت برى دستگيره در و بگيرى تو

بخواى برى

يکى بى تو ، يه جايى بشين

بدون پهلو من تو محکمه جات

اگه برى دورم قرص همه جاست

فاصلمون بدون دشمن ماست پس نذار بياد

جمعه ها به جا مهمونى جلو فيلم زنگ زدويم غذا بياد

کاش بمونى تو خالى نشه جات

حس بد من جايى نره باهات

تنامون خورد محکم به هم

چون دلامون با هم مکملن

خب چند گرم بزيم باز

برقضى باهام با يه کمى ناز

صبح يه جا تو من يه ورى ساز

بز نم لا به لا موزيکامو

نميشه نباشى روزى بامو

جايى نگى موندى زورى بامو

يا که يکى بگيره خب روزى جامو

گوله برفا ميرقصن حال منو نپرسين

چيزى منو گرم نميکنه نه شومينه نه کرسى

حال من خوب نمیشه نه با الکل نه قرصی

هی شل کن سفت کن بینمون اینطوریشو نخواستیم

ما که دیگه دادیم رفت تو رو ، حالا هی بحث بکن

گیج رو الکل ، شیکوندیم هر پلو

ما که دیگه دادیم رفت تو رو ، حالا هی بحث بکن

گیج رو الکل ، شیکوندیم هر پلو

فکر نکن که قراره من با هر حرفی خب راضی شم

میشکونم من قانونارو میدونی که بد عاشق بازیشم

یه تیکه اهنک دادیم رفت تورو از بهزاد لیتو و سونگد

ظبط رو خاموش کردم وزدم تو سر رو هام و گفتم: اااا خاک تو سرت رو هام ایناهم اهنکه که گوش میدی

رو هام اخم کرد و گفت: شعورت به این اهنگا نمیرسه کوچولو

اومدم جوابشو بدم که اراگل گفت: بیخیال رهایی پسرا همینن دیگه بیا اینو بزار

فلشو به سمت دراز کردم

ایووول اراگل همیشه بدرد ادم میخوره دختر ... دمت جیزرز ابجی

رو هام: دستت در نکنه دیگه اراگل اراگل: قابلی نداشت

من: اراگل خودمی اراگل: چاکریم

این چاکریم رو مثل لاتا گفت که همه زدیم زیر خنده

فلشو زدم به ظبط رو دکمه play رو زدم

- تو چشات ، یه حسی داره

به من بگو این حس چه اسمی داره

واسه من ، این حس جدیده

از تک تک حرفامون عشق می باره

بمیـرم ، واسه لبخندت وقتی میگیرم، تورو تو بغلم

میدونی ، نظرم رو تو و دیگه هیچوقت عوض نمیشه نظرم

این یه حس جدیده ، حس عجیبه

بگو این حس خوبو تو هم داری یا نه

دیگه عشق منی که، هی عشوه نریز هی

بگو تو هم اینقد دوسم داری یا نه

به اینجا که رسید دستمو زدم به هم رو گفتم : ایییییی جان ایول اری جونم

اون رفتاراتو ، اون اطفاراتو

من پسندیدم اون شب نگاتو

تو فکرم بودم None Stop

بزار باشم فقط من Honnest بات

چقد خوبه با تو بودم واسم تجربه است که من

با چشات کردم ترجمش و بعد بُر زدم

موندی تو آس واسم

بین اینم همه فقط تویی خاص واسم

بین که چقد خوبه بینمون

تو هم صورتت گِرد و صاف عین moon

انگار دنیا زده قیدمون

دوتا دیوونه ، نیست جایی عینمون

من دنبال تو ، تو دنبال من

تا همو داریم نیست دیگه عینمون

میخوام عین دود، بزنه غیبمون

توی دنیا که نیست جای غیرمون

♪♪♪

شب و روزم ، شده فکر تو هنوزم

حواسم نیست به کارام خوبم

وقتی باشی خوش به حالم

منکه تورو دارم این آخرین باریه که دلم میشه گیر

تا ابد عاشقم میدونی ، واسه رفتن تو دیگه شده دیر

بمون تا نباشه غم

این یه حس جدیده ، حس عجیبه

بگو این حس خوبو تو هم داری یا نه

دیگه عشق منی که، هی عشوه نریز هی

بگو تو هم اینقد دوسم داری یا نه

.....

فقط تویی که هستی ایده آل برام

زندگی با تو می‌ده حال الان

و کنارمی همیشه رو پام روتخت

استایلت تکه با اون موهای لخت

خونه نداره بویی بی تو

همیشه خوش تیپی با ست لویی ویتون

و خیلی بیشتر شده الان حسم بهت

این حس جدیده دارم نسبت بهت

حس جدید از علی پیشتاز و سمیر

تا آخر اهنگ باش همخونی میکردی و دست میزدیم رو هام هم مسخره بازی در میاورد و مارو میخندون

توماشین که کلی خوش گذشت . رسیدیم دم در ویلا با یه بوق پارکینگ ویلا باز شد ساعت نزدیک ۸ بود

مثل اینکه مهمونا اومده بودن

روهام ماشینو پارک کرد و پشت سر من و اراگل اومد . دم در اراد در رو برامون باز کرد تا چشمش به ما خورد گفت :

میزاشتین آخر مجلس بیاین دیگه بعد رو به من گفت : رها بدووووو همه منتظر توان

با این حرفش رفتم شوک : منتظر من؟؟؟؟ اراد: اره دیگه یه DG که بیشتر نداریم

اهان حالا فهمیدم راس میگفت معمولا تو مهمونا کنترل ضبط دست من بود به همه فاز میدادم اراد هم بم میگفت DG

اراد روبه اراگل گفت: خیلی خوش تشریف آوردین خانوم

اراگل کنجکاو پرسید : میگم اراد ارتان که نیست؟؟؟؟

بچه پرو از خداهش بود ارتان باشه ها

اراد: مگه میشه شما باشین و ارتان نباشه

دست اراگل کشیدم و رفتم تو و روهام و اراد رو تنها گذاشتم

به تک تک مهمونا سلام کردم . نصفشونو میشناختم ولی اون دخترای چندشو نمیشناختم از این هم حرصم گرفت ولی بیخیال با اراگل رفتیم تو اتاق اراد و لباسمونو عوض کردیم

اراگل: رها؟؟؟؟ قیافش نگران بود نمیدونم چرا

من: جان رها؟؟؟؟ اراگل: میگم اون دختر کنار ارتان کی بود

بغض کرده بود رفتم کنارشو زدم تو سرش و گفتم : خاک تو سر حسودت کن . ارتان به هیچ کدوم از اونا محل نمیده . بت قول میدم

اراگل: اصلا به من چه و محل بده من: اره جون خودت

اراگل: بریم؟؟؟؟ تو ایینه به نگاه به خودم انداختم و گفتم بریم

از پله ها پایین میرفتیم که چشم همه افتاد رو ما ارتان مگه چشم از ارگل برمیداشت و اراگل هم سرشو انداخته بود پایین اخی بچم خجالت کشید

رفتیم تو جمع که یه نفر از پشت حولم داد به سمت ضبط حتما اراد بود دیگه ولی نه صداش مثل اراد نبود

_ خب رها خانوم شروع کن

چی؟؟؟؟؟ امیر ... این چندش اینجا چیکار میکنه ... به زور لبخندی رو لبم اوردم و گفتم : اهمممم باش

کنترل رو گرفتم دستم و بلند داد زدم : خب خب خب خانوم ها و اقایون همه بیان وسط ... اینجا خالی نباشه ها ... همه از

طرز حرف زدنم خندیدن که گفتم : وای شما ها مریضید؟؟؟ چرا میخندین؟؟؟ بیاین وسط دیگه

همه اومدن وسط منتظر من بودن ... نگاه سنگینی رو روم حس کردم دیدم امیر زل زده به من

من: تو چرا نمیری؟؟؟؟ امیر:وقتی تو اینجا باشی کجا برم؟؟؟

اییییییییییییییییییییی چندش بیا بروووو جون خودت

بی تفاوت به حرفش برگشتم سمت ظبط رو شروع کردم

خودمم با اهنگ همخوانی میکردم و به بچه ها که وسط بودن نگاه میکردم

با اومدن اراد از در اهنگو قطع کردم که صدا همه رفت رو هوا و منم بی تفاوت به همشون دستمو بردم بالا و تکون

میدادم و شروع کردم به خوندن

تولد. تولد.. تولد

تازه همه متوجه اراد شده بودن و تسلیم شدن و با من شروع کردن به خوندن

تولدت مبارک . مبارک

بعد یهووو همه با هم شروع کردن به دست زدن و جیغ

اراد هم با یه لبخند به همه اومد و نشست یه اهنگ بی کلام گذاشتم و منتظر کیک موندیم

روهام با کیک وارد شد . همه شروع کردن به دست زدن ... روهام با کلی مسخره بازی و رقص کیک رو روبه رو اراد

گذاشت و گفت صبر کن شمع ها هم الان میرسه ... یه دختر خیلی ناز و خوشگل با طلایی وقهوه ای و چشم های

تقریباًطوسی وابی اومد و با لبخند به روهام نگاه کرد و شمع هارو داد به روهام برعکس بقیه دخترا هیچ حسادتى به اون

دختر نداشتم نمیدونم چرا شاید فکر میکردم با اراد کاری نداشته باشه در هر صورت خیلی عجیب بود

روهام و اون دختر باهم رفتن کنار و همه شروع کردن به خوندن

شمع هارو فوت کن تا صدساله بشی که یه نفر اون وسط داد زد : اهاااااای اراد اول از همه ارزو کن داداش

ارتان بود برگشتم سمت صدا بله خودش بود اقا ارتان کع کنار خانوم اییندشون اراگل ایستاده بود

من همیشه میگم اینا اخر ماله هم میشن ولی اراگل همش میزنه تو ذوقم میگه ببندباو...

اراد چشماشو بست و همه سکوت کرده بودن

یعنی اراد الان ارزو چی داره میکنه؟؟؟؟ یعنی چی میخواه؟؟؟؟

تو فکر بودم که با صدای دست همه فهمیدم اراد شمع هارو فوت کرده... بی توجه اهنگ رو عوض کردم و گفتم : حالا صاحب مجلس بفرما وسط

اراد که با این حرفم تو شوک بود گفت: نه بابا ... بچه هارو دعوت کن وسط

اخمی کردم و دستمو بردم بالا و به هم فهموندم که با من تکرار کنن . همه هم شروع کردن با من

-اراد

-اراد

-اراد

اراد از جاش بالاخره بلند شد و اومد وسط منم اهنگ رو PLAY کردم

اسمون چ ابی ،حالمون چ عالی، یه برکه و چند تا جوجه مرغابی، بوس میخوای از من ،اره میشه حتما ،خوب نگاه کن تو اسمون ابرام شکل قلب، دریای اروم، خیس میشه پامون، ماهی های کوچولو که دوست میشن بامون، چایی روی اتیش ،عشق و حالم قاطیش، با یه خرگوش شیطون که هعی میگیره بازیش

یه تیکه از ۲۵ باند

اصلا من عاشق این اهنگ بودم... اراد که نرقصید فقط مسخره بازی درآورد و بعدش هم دوستاشو آورد وسط و باهم کلی خندیدن و شکلک درآوردن ...ما دخترا هم میخندیدیم

اومدم برم سمت اراگل که اراد گفت : DG کجا؟؟؟؟ یه اهنگ اروم بزار بچه ها تانگو برقصن

از این حرفش خندم گرفت ... تانگو؟؟؟؟ این دیووونست

برگشتم سمت ضبط و اهنگ و زددم

Yeah miss you..

آره، دلم برات تنگ شده

Tonight I feel so cold and lonely

امشب خیلی احساس سرما و تنهایی می کنم

And baby you are so far away

و عزیزم تو خیلی از من دوری

The space between us keeps on growing

و فاصله بین ما بیشتر و بیشتر میشه

How I wish that you could hear me when I say

ای کاش صدای منو میشنیدید وقتی میگفتم

no no no no no no no

wish you hear me saying

ای کاش میشنیدید وقتی می گفتم

no no no no no no no

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

oh baby since you walked away

آه، عزیزم از وقتی که رفتی

.
.

. اراد با شنیدن اهنگ يه چشمک بم زد و گفت : بچه ها بيابين ديگه

همه رفتن وسط يه دختر و يه پسر

منم کنار ضبط بودم که اراگل هم اومد پيشم

من: اراگل چرا نميري وسط؟؟؟

اراگل: با کی؟؟؟

خو اينو راس ميگفت...با کی ميرفت

يهووو ارتان از دور داشت ميومد که زدم به اراگل گفتم: با اون

اراگل اخمی کرد و بی تفاوت به ارتان زل زد به من و گفت : ميکشمتم رها

خنديدم.... ارتان اومد سمتش و گفت: افتخار ميدين اراگل هم سرشو تکون داد و رفتن وسط

خيلي به هم ميومدن اراگل خوشگل با موهای قهوه اي تيره و چشمای طوسيش و ارتان هم با اون چشمای رنگيش

عوضی خيلي خوشگل بود موهاش هم حالت لخت داشت و ول بود رو پيشونيش

درکل خيلي بهم ميومدن

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بيشتتر برات تنگ ميشه

Now tell me do you think about me

بهم بگو که آیا تو هم به من فکر می کنی؟

Coz I think about you all the time yeah

چون من هر لحظه به یادتم

Only miles just stand between us

آه، هنوز مایلهها از هم دوریم

And I don't wanna stop until you die

و تا روز مرگت نمیخوام حتی یک لحظه هم (برای رسیدن به تو) دست بکشم

no no no no no no no

wish you hear me saying

ای کاش میشنیدی وقتی می گفتم

no no no no no no no

به اینجا اهنگ که رسید چشمم افتاد رو اراد که دیدم اونم با یه قیافه ایی بم زل زده یه لحظه حس کردم خیلی ضایعس
بخاطر همین چشممو ازش گرفتم ولی صدایی منو باز به سمت اون برگردون

-ارادی؟؟؟میایی باهم برقصیم؟؟؟

این دیگه کیه خدای من.....

اراد هنوز داشت منو نگاه میکرد که دختر باز گفت : اراد نمیایی؟؟؟

اراد: مهسا الان نه

||| پس اسمش مهساست اسمش مثل خودش زشته ... نگاه چه ارایشی کرده ... مثل شیطان شده

یه رژ قهوه ایی زده که مثل ان شده ... لباسش که هیچی همه رو به سمت خودش میکشوند موهاشم فر بود

باز صداش تو گوشم پیچید : ارادی بیا بریم دیگه؟؟

بغض بدی تو گلوم گیر کرده بود که دیگه نتونستم نگاهشون کنم و سرمو انداختم پایین و خونسرد باز سرمو اوردم بالا با

یه لبخند همزمان با اهنگ زمزمه کردم

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

oh baby since you walked away

آه، عزیزم از وقتی که رفتی

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بیشتر برات تنگ میشه

(Spanish)

dale mamasita que la vida tiene ritmo...(repeat 4 times)

no no no no no no no

wish you hear me saying

ای کاش میشنیدی وقتی می گفتم

no no no no no no no

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

oh baby since you walked away

آه، عزیزم از وقتی که رفتی

oh I miss you oh I miss you

دلم برات تنگه، دلم برات تنگه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بیشتر برات تنگ میشه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بیشتر برات تنگ میشه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بیشتر برات تنگ میشه

I miss you more and more each day

و هر روز و هر روز دلم بیشتر برات تنگ میشه

Tired Of Being Sorry

I don't know why You want to follow me tonight

نمیدونم چرا امشب میخوای به دنبالم بیای!

When in the rest of the worldm,mWith you whom I've crossed and I've quarreled

وقتی در آرمش دنیا من با تو کج خلقی کردم

Let's me down so

پس نفرینم کن

دیدم که اراد بالاخره با اون دختر داشت وسط میرقصید خواستم بزنم زیر گریه که چشمم به رو هام خورد

قربوون داداش گلم بشم من ببین چه قشنگ میرقصه ... اون کیه؟؟؟؟ همون که شمع هارو آورده بود

اخییییی عزیزم چه عشق شدن جفتشون

یه صدایی تو گوشم پیچید

_ تو نمیرقصی؟؟ بازهم امیر

_ نه مرسی

امیر: مگه میشه؟؟؟؟ بیا

دستشو ستم دراز کرد یکم فکر کردم دیدم بزار برم ... اراد که داره با اون دختره لاس میزنه

بالاخره تصمیمو گرفتم و رفتم باش وسط

For a thousand reasons that I know

بخاطر هزاران دلیلی که میدونم

To share forever the unrest

تا برای همیشه عذاب و آشفتگی رو به من هدیه کنی

With all the demons I possess

با تمام روح های پلیدی که در درونم هست

Beneath the silver moon

در زیر نور نقره ای ماه

Maybe you were right

شاید تو راست می گفتی!

But baby I was lonely

اما عزیزم من تنها بودم

I don't want to fight

دیگه نمیخوام بجنگم

I'm tired of being sorry

دیگه از شرمنده بودن خسته شدم

Chandler and Van Nuys
With all the vampires and their brides

با تمام خون آشامها و عروسهایشان

We're all bloodless and blind

ما بی خون و کور هستیم

And longing for a life

و به زور زنده ایم

Beyond the silver moon

در ماوراء نور نقره ای ماه

Maybe you were right

شاید تو راست می گفتی!

But baby I was lonely

اما عزیزم من تنها بودم

I don't want to fight

دیگه نمیخوام بجنگم

I'm tired of being sorry

دیگه از شرمنده بودن خسته شدم

I'm standing in the street

در خیابان ایستادم

Crying out for you

تورا صدا می کنم

No one sees me

کسی منو نمیبینه!

But the silver moon

جز نور نقره ای ماه

So far away – so outer space

اون دور دورا، خارج از این کره خاکی

I've trashed myself – I've lost my way

خودم رو حروم کردم، راهم رو گم کردم

I've got to get to you got to get to you

باید بهت برسم، باید بهت برسم

Maybe you were right

شاید تو راست می گفتی!

But baby I was lonely

اما عزیزم من تنها بودم

I don't want to fight

دیگه نمیخوام بجنگم

I'm tired of being sorry

دیگه از شرمنده بودن خسته شدم

I'm standing in the street

در خیابان ایستادم

Crying out for you

تورا صدا می کنم

No one sees me

کسی منو نمیبینه!

But the silver moon

جز نور نقره ای ماه

(lalalala [till end]) mMaybe you were right

شاید تو راست می گفتی!

But baby I was lonely

اما عزیزم من تنها بودم

I don't want to fight

دیگه نمیخوام بجنگم

I'm tired of being sorry

دیگه از شرمنده بودن خسته شدم

I'm standing in the street

در خیابان ایستادم

Crying out for you

تورا صدا می کنم

No one sees me

کسی منو نمیبینه!

But the silver moon

جز نور نقره ای ماه

Be With You

Monday night and I feel so low

دوشنبه شبه و من خیلی بی حوصله ام

Count the hours they go so slow

لحظه ها رو میشمرم چقدر دیر میگذره

I know the sound of your voice

من صدای تو رو میشناسم

Can save my soul

میتونه روح منو نجات بده

City lights, streets of gold

چراغای شهر... خیابان هایی از طلا

Look out my window to the world below

از پنجره ام به پایین نگاه میکنم

Moves so fast and it feels so cold

همه چی سریع میگذره و هوا خیلی سرده

And I'm all alone

و من خیلی تنهام

Don't let me die

نذار بمیرم

I'm losing my mind

دارم دیوونه میشم

Baby just give me a sign

فقط یه نشونه از خودت بهم بده

And now that you're gone

حالا که نیستی

I just wanna be with you

من فقط میخوام با تو باشم

And I can't go on

و نمیتونم اینجوری زندگی کنم

I wanna be with you

من میخوام با تو باشم

Wanna be with you

میخوام با تو باشم

I can't sleep I'm up all night

نمیتونم بخوابم تمام شب بیدارم

Through these tears I try to smile

بین این اشکها سعی می کنم بخندم

I know the touch of your hand

من دستاتو میشناسم

Can save my life

میتونن زندگیمو نجات بدن

Don't let me down

منو خوار نکن

Come to me now

همین حالا بیا پیشم

به اینجا اهنک که رسید حواسم رفت پیش اراد که با اخم داشت نگام میکرد

اخییییششش دلم خنک شد ... بسوووووز اراد جون حالا برو با اون دختره مهسا لاس بزن

I got to be with you some how

من هر جور شده ميخوام با تو باشم

And now that you're gone

و حالا كه نيستي

I just wanna be with you

من فقط ميخوام با تو باشم

And I can't go on

نميتونم اينجوري ادامه بدم

I wanna be with you

ميخوام با تو باشم

Wanna be with you

ميخوام با تو باشم

Don't let me down

منو خوار نكن

Come to me now

بيا پيش من

I got to be with you somehow

من میخوام هر جور شده با تو باشم

And now that you're gone

و حالا که نیستی

Who am I with-out you now

من بدون تو کی ام؟

I can't go on

نمیتونم به زندگی ادامه بدم

I just wanna be with you

فقط میخوام با تو باشم

And now that you're gone

و حالا که نیستی

I just wanna be with you

فقط میخوام با تو باشم

And I can't go on

نمیتونم ادامه بدم

I wanna be with you

من میخوام با تو باشم

Wanna be with you

میخوام با تو باشم

Just wanna be with you

فقط میخوام با تو باشم

MISS U از انریکه

اهنگ که تموم شد همه دخترارو دست پسرا ول شدن و چند لحظه تو همون حالت واستاده بودن ولی من حالم داشت بهم میخورد به بهونه اینکه DG هستم زود بلند شدم و رفتم سمت طبط

دیگه وقت کادوها بود همه کادو هاشونو آوردن گذاشتن روی میز منم با اراگل کادو هارو آوردیم اولش خواستم بگم کادو منو باز کنه ولی پشیمون شدم بهتر اخر از همه باز بشه

کادوها به ترتیب باز شد و رسید به یه کادو خیلی خوشگل مامانی

اووووووف یعنی این چیه توش پسر؟؟؟؟

با کلی فیس و افاده اراد کادو رو باز کرد وووووووویی این محشره یه یه میلون باید پولش باشه

اراد هنگ کرد و پرسید کی اینو خریده ... صدای نازکی از دور گفت: من خریدم ارادی

اراد برگشت سمت صدا همون دختره مهسا بود گمون نکنم اینا باهم یه نسبتی دارن

اراد رفت سمتش و گفت : این عالیه مهسایه مهسا

: میخوایی همه چیو به همه بگیم

اراد با سرش جواب مثبت رو داد

یه حلقه مردونه خوشگل از جنس طلا بود که مهسا خریده بود ... خیلی بی تفاوت رفتم سمت اراگل و به صحنه خیره شدم

اراد برگشت سمت همه و گفت : میخوام یه چیزی بگم ... همه گوش بدن ... این خانوم ... اسمش مهساست ... دوست دختر من به همه معرفی میکنم ... حواستون باشه سمتش برین من میدونم و شما

همه شروع کردن به دست زدن منم با خنده به اراد تبریک گفتم : اراگل هنگ کرده بود و به من خیره شده بود

من: وای اراگل چته ؟؟؟ اراگل : رها خودتی ؟؟؟ من: نه په عمم

تلفن اراگل زنگ خورد ... نمودنم کی بود؟؟ کی چی گفت بش که اراگل اینجوری شد؟؟؟

اراگل: رها من باید برم من: کجا؟؟؟

اراگل:خونه من: چیشده؟؟ اراگل: هنوز مطمئن نیستم .. بعدن بت میگم

من:خب صبر کن من میرسونمت اراگل: نه راحت طولانی میشه ... شب تورو خراب نمیکنم

من: ببند باو ... دیگه داره تموم میشه ... بیرون منتظرم باش

رفتم در گوش رو هام قضیه رو گفتم رو هام هم سوییچ ماشینشو داد و گفت من با ارتان برمیگردم

از اراد معذرت خواهی کردم

من: اراد شرمنده برای اراگل اتفاقی افتاده باید بریم

اراد:چیزی شد؟؟ من: فکر نکنم به تو ربطی داشته باشه

اراد: اهان ... بله راس میگی ... درضمن کادوتونم باز کردم خیلی مسخره بود

من: مناسب به قیافت خریدم دیگه ببخشید

اراد دیگه دهنش بسته شد و هیچی نگفت داشتم میرفتم که صداشو از پشت سرم شنیدم

اراد: باشه رها خانوم ... دارم برات

رفتم سمت حیاط ... ارتان داشت با چندتا از دوستاش حرف میزد ... به اراگل خبر دادم که حیاطم، بیاد

از پله ها داشت به سمت حیاط میومد که پاش خورد به یچیزی یا یکی براش زیر پایی گرفت نمیدونم ولی بدبخت افتاد ... رفتم جلو دستشو گرفتم صدای خنده یه مشت بیشعور داشت ازارم میداد که سرمو بلند کردم و دیدم بله ارتان و اون

دوستای مزخرفش کر کر کر میخندن ... عصبی رفتم سمت ارتان و گفتم : هوووووی پسر عوضی خنده داشت؟؟؟؟ از این حرفم که انگار ارتان عصبی شد اخماش رفت تو هم گفت : رها دخالت نکن

اراگل از جاش بلند شد به سمت ارتان خیز برداشت و یدونه زد تو گوشش

اخ دمت گرم اری جوووونم الحق که حقش بود

ارتان گیج از حرکت اراگل گفت : چه غلطی کردی؟؟؟؟

اراگل خونسرد جوابشو داد : اخ ببخشید دستم خورد

ارتان : دستت غلط کرد اومد به زن تو گوش اراگل که دستی مچ دست ارتان رو گرفت

این جنتل من کی بود؟؟؟؟ ایوول داداشی جونم ... خودش بود ... قربونت بشم

روهام برگشت سمت منو اراگل و گفت : شما برین

ارتان که عصبی شده بود گفت: صبر کن بینم کجا برن؟؟؟ اون دختره....

روهام دستشو گذاشت رو دهن ارتان و اونم دیگه هیچی نگفت

رفتیم سمت ماشین ...

من: ایووول اری ... خوب حالشو گرفتی

اراگل: خوب حالشو گرفتم ولی اگه داداشت نبود که الان حال منم گرفته بود

من: فقط کافی بود دستش روت بلند میشد ... میگم اری من حرفمو پس میگیرم ... اصلا بهم نمیاید

اراگل: والاااا ... من کجا و اون کجا درضمن رهایی توهم خوب حال اراد رو گرفتیااا

من: حقش بود ... پسره پرووووو خودشیفته حیف این لباسا که رفتیم برای تولد اون خریدیم

دیگه هیچ حرفی نزدیم تا خونه اراگل که با نگرانی به سمتش برگشتم و گفتم : اری مطمئنی اتفاقی نیوفتاده؟؟؟؟

اراگل: نمیدونم رها باید برم از مامانم پیرسم

من : باش پس بم خبر بده اراگل: رو چشمم ...راستی فردا ساعت چند پیام بریم دانشگاه؟؟؟

من: ساعت ۸ کلاس اولمون شروع میشه دیگه ... ۱۱ از دانشگاه میزنیم بیرون چون اون موقع کلاس ارتان و اراد شروع

میشه ...نمیخوام ریختشونو ببینم

اراگل : اووووف راس میگی ... باش پس میبینمت

یه بوس براش فرستادم و راه افتادم سمت خونه توی راه تو فکر روهام که الان با ارتان دعواش شده پس با کی میخواد

بیاد ... گوشیمو برداشتم و شمارشو گرفتم بعد از ۴ تا بوق جواب داد

روهام : جانم رها؟؟؟

من: میگم داداشی با کی میایی؟؟؟ روهام : گفتم دیگه با ارتان

من : اخی مگه شما باهم روهام پرید وسط حرفم : دعوا نکردیم؟؟؟ نه دعوا نکردیم ... من و ارتان و اراد از

بچگی باهم بزرگ شدیم مثل تو و اراگل پس نگران من نباش ... توهم برو خونه و دیروقته

راس میگفت اونا روزی صدبار باهم دعوا میکردن ولی بازم باهم بودن ... ساعت ۱۲ بود منم باید میرفتم خونه ... تلفنو

قطع کردم و رفتم سمت خونه

.
. .
. .
. .

-----اراگل-----

سلام بر اهل خانه

- به به سلام بر یکی يدونه خل وديوونه

- ابا جون من خل وديوونم؟؟

- اره ديگه

- راس ميگيا خب هرچی باشه بچه شمام ديگه

- اي بچه پرو وایسا بينم

سريع دويودم سمت اتاقم ،يه لباس خنک پوشيدم و اومدم توحال

_ به به مامان جون خوممم

_ سلام گلم

_ راسي مامان چيشده قرار بود يه چيزی بگی

_ اهان اره فردا ارش مياد

- مبارک مامانش وباباش باشه به من چه؟؟

- وا خب دختر خالشي

_ اييش، حالا کی مياد

_ فردا صبح

- اخيش خداروشکر من که کلاسم با اجازه، شبتون رویایی

هردوتاشون باهم گفتن - شب بخير

رفتم روتختم دراز کشيدمو فکر کردم ای ای حال کردم وقتی زدم تو گوش ارتان ، حالاون هيچی ارش و کجای دلم

بزارم

این رهام یه چیزیش میشه ها هعی میگه ارتان عاشقته اییششش!! ایش بمیرمم به این ارش محل نمیدم!!! خلاصه بعد این همه فکر خوابم برد !!!...

- اراگل پاشو آماده شو برو دانشگاه

- باش، شما کی میرید؟؟؟

- ماهم داریم دیگه کم کم راه میوفتیم بریم خونه حالت بعد ۱۰ میریم، یادت نره ها ظهر بیای خونه حالت

-باشه اول میام خونه لباسامو عوض میکنم بعد میام

-باش خداحافظ

-خداحافظ

صدای در خونه نشونه اینکه مامان وبابام رفتن رو میده اول بلند شدم دیدم ساعت شیشه اخیش خداروشکر از بچگی عادت داشتم زود بیدار شم . خلاصه اولش رفتم یه حموم نیم ساعتی بعدشم یه مانتو مشکی ویه مقنعه سرمه ای سرم کردم با شلوار جین وکفش اسپرت پوشیدم بعدشم زنگ زدم به رها گفتم ۷:۳۰ دم درخونشونم !! وقتی سوار ماشین شدم اهنگی که عاشقشم رو گذاشتم....

ازچی بگم، ازحالم خودم، ازفردام بگم، دست بردار، منوتواین حاله خودم بزارو برو دست بردار، از تونه ازخودم پریم تو این حال خوبم ترکم کن، دنیا خارم کرد دنیا قانع ام کرد دنیا!!!! درکم کن!!! هنوزم میشه بخشیدهمو، مریض گیج جنگی نبود، غریب ونیش زخمیش نزد، دلا حرف تهقیر نکرد، هنوز میشه بخشید منو، منی که پست ولغزیدمو، منی که حرفه خالیمو، همین امشب میزنم ریشمو، میزنم خیلی بده واسه مرد بگن حرف وزدو عمل نکرد میزنم خیلی بده نباشه دوقرون بکنه حرف سینه زخم میزنم اما بدون باز حرفو مردم میزنن.....یه تیکه از اهنگ حمید صفت وامیر عباس گلاب(بخشش)

وقتی رسیدم دم خونشون یه تک به گوشیش زدم سریع اومد پایین

- سلام گلم

- سلام دوس جونم

- اوهوم

- خوبی اراگل؟؟؟

- ارش داره میاد

- مامانت دیشب بت چی گف؟؟؟

- چییییییی؟؟؟؟؟؟

- چته دختر گوشم کرشد

- کی؟؟

- امروز

- چه ساعتی

- فک کنم ۱۲

- یعنی خاک برست

- وا چرا

- تو نميخوای بری؟؟

- نوچ

- چرا؟؟

- دوس ندارم

- من میگم بیا سر کلاس تا ۱۰ بعد کلاس ۱۰ تا ۱۱ نیا

- وا اونوقت چرا

- که بری دیگه

- باش حالا راجبش فکر میکنم

رسیدیم دم در دانشگاه ماشینو بغل پارک دانشگاه پارک کردم با رها پیاده شدیم یه راس رفتیم سر کلاس هنوز
۵دقیقه به کلاس مونده بود. از وقتی نشستم سرکلاس اصلا حواسم به کلاس نیس یاد بدترین اتفاق زندگیم افتادم .. و
رفتم توفکر...

- بین اراگل الان خیلی این حرفازوده

- میشه بگی زوده یعنی چی

- بزار برگردم بعد درموردش حرف میزنم

- هوی اقا من دوست دارم درست اما اومدیمو تو رفتی برنگشتی من چی کار کنم، نباید تکلیفم معلوم شه

- بین اراگل بزار به جای برادر نداشتت باشم قبول؟؟

- نوچ، بین ارش یه چیز میگم اویزون گوشت کن از همین الان به بعد دیگه به عنوان پسرخالم هم قبولت ندارم خودتم

میدونی از بچگی عاشقت بودم اما الان دیگه پشم حسابت نمیکنم (همینجوری که داشتم حرف میزدم مطمئن بودم اشک

- وا چرا اینا دیوونن

- خب گل من تا حالا گریه تو ندیده بودن

- راس میگیا، من چی کار کنم به نظرت برم؟؟

- نه نرو وایسا باید باروهم حرف بزیم یه جورایی حرصشو در بیاری

- باش بریم

باهم به سلف رفتیم یه راست رفتیم سمت میز او ن دوتا من نمیدونم الان ماچرا دقیقا داریم میریم سمت اون دوتا، من نشستم روبه رو ارتان، رهام روبه رواراد، اصلانم انگار نه انگار مثلا دیشب دعوامون شده.

من - سلام

اراد - سلام اراگل خوبی

مرسی

-میشه پرسم چیشده یا میخوای مثل دوستت که دیشب رید بم تو هم برینی

به قیافه رها نگاه کردم از خنده قرمز شده بووود. ههه ایول بابا نمیدونستم!!! - نه قول میدم نرینم ، اما بزار معلوم شه بعدا شخصا بت میگم

ارتان -یعنی به من نمیگی؟؟؟؟

من - بین من به اون قول دادم نرینم به توکه قول ندادم رها خوب میدونه من برینم ریسییییییدم خیلی بد .

رها- اراگل راس میگه یه بار تو راهنمایی به یکی رید بدبخت به غلط کردن افتاد.

ارتان یه ای بابا گفت نیمرخشو کرد به من تا یه چیزی به اراد بگه الهیی چقدر بد زدم تو گوشش هنوز قرمز ه ، ولی حقهش تا اون باشه به من نخنده!!!!!! زدم به پهلو رها به صورت ارتان اشاره کردم یهو هر دمون پقی زدیم زیر خنده که هر دوشون به ما نگاه کردن ..

-بخشید به چی میخندین

- ما؟؟؟هیچی

- اهان !!!

- بین گلم..... تا اومدم بقیه حرفمو بز نم یهو صدای چندش یه دختر و شنیدیم

- ارتانیییییییی کجا بودی عجم ندیدمت؟؟

-اسلام غزل خوبی؟؟

- مسی تو خوب باشی منم خوبم عجیجم!!

اووووق حالم بهم خوووورد اینا رو باید یه گفتار درمانی برد !!!!!!!!!!!!! ایییش حال بهم زن

-بیخشید خانم کوچولو کلاس چندمی

غزل -من؟؟

-من جز تو کوچولو کسی دیگه ای رونمیینم .. به رها و اراد نگا کردم هردو تاشون از خنده قرمز بودن

- یعنی چی؟؟

-بین بابای من دکتره شمارتو بده میگم یه وقت از دوستش گفتار درمانی برات بگیره

تا اینو گفتم یهو رها و اراد پقی زدن زیر خنده...

غزل گفت : ارتانییی بینم چی میگن ، من کوچولم ؟

من - نیستی؟؟ متاسفم برات برای خام کردن یه پسر چقدر خودتو خورد میکنی؟؟؟ یعنی خاک تو سر من بینم باکیا

شدیم ۷۱ میلیون نفر، پاشو رها !!! تا اومدیم با رها بلند شیم اراد گفت : ای بابا بشنین دیگه شما که هنوز چیزی

نخوردین !

این دفعه رها گفت: هه اراد جان دوست دخترای توهم دست کمی از این بدبخت ندارنا یه نمونه شو که دیشب دیدیم !!

نگران نباش تا چند دقیقه دیگه مهسا!!! جون توهم میاد راحت باش ! راستی حلقه خوشگلته کووو؟؟؟

همون موقع صدای چندش اورتر مهسارو هم شنیدیم رها یه نیشخند زد و رفتیم !!!!!!!!!!!!!

من - خیلی خوب بود به لطف این دوتا بهترم شد

- حالا پاشو بریم خونه شما به روهام هم میگم بیاد اونجا ببینم چی کار کنیم باشه ..همون موقع تلفنم زنگ زد

- جانم مامان

.

.

-باشه ۱۴اونجام

.

.

-چشم

.

.

-چشم قربانت خداحافظ!!!

-مامانت چی گفت

- هیچی میگه زود بیا همه منتظر توان ارش که هعی سراغ منو میگیره

- هه ریده خواهرم

- هه دیوونس توام به روهام اس بده بیاد خونه ما دیگه

- باش

بعد نیم ساعت رسیدیم خونه ، تا من رفتم بالا لباسامو عوض کنم صدای در زنگ خونه ام زده شده!!!!

رها رفت درو باز کرد منم رفتم طبقه پایین و دیدم روهامه.....

- اراد با مهسا، من وتو، ارتان و شاید غزل ، ارش و اراگل

من - برو بابا من نیام من برم اونجا حالم بدتر میشه تا خوب ، اووق مخصوصا با اون نی نی کوچولو

- نی نی کوچولو کیه

منم کامل قضیه غزل و براش تعرف کردم و کلیم خندیدیم!!!!!!!

دیگه کم کم ساعت دو شد که رها وروهام ازم خداحافظی کردن و رفتن . بعد از رفتن اونا یه حموم یه ربی رفتمو بعدشم رفتم نشستم جلو ایینه ، موهامو خشک کردم بعدشم فرق کج باز کردم و اون یه تیکه رو فر ریز دادم بعدم کارمو بایه ارایش کم تموم کردم ، یه کت و دامن کرم وقهوه ای هم برداشتم که رفتم اونجا پیوشم و اخرشم پانچ سفیدمو بوشدمو با شلوار جین و یه کفش تخت سفید بایه شال قرمز وزدم بیرون یه نیم ساعتی تو راه بودم که بعد نیم ساعت رسیدم خونه خالم اینا!!

- سلام پسر خاله درو باز کن

زنگ ایفونو که زدم خودش جواب داد-بله

- مرسی ، اگه درو باز کنی بهترم میشم

- به به اراگل خانم خوبی

- اهان ببخشید بفرما تووو...درو باز کرد و رفتم تو دم در و ایساده بود اصلا تغییر نکرده با اون چشمای سورمه ایش همیشه تو نخ چشمماش موندم! با صدای سرفه به خودم اومدم و فهمیدم سوتی دادم ای بابا باز این بشر اومد منم سوتی هام شروع شد ، سریع یه اخم کردم و خیلی سریع از کنارش رد شدم و به همه سلام کردم رفتم تو اتاق ارش لباسامو عوض کردم ، اومدم تو حال و رفتم تو جمع خودمون باهمه خوش وبش می کردم که یهو ارش گفت: - خب چه خبرا دختر خاله

من - خوشی و خوشبختی و راحتی و درس و کلی دوست خوووووووووب و باوفا

اینا رو از قصد گفتم که یکمی حرص بخوره و دور نگیرتش، الانم که اینجام فقط به خاطر رفتن شماله و گرنه میمردم نیومدم!!!!!!!

من - شما چی پسر خاله بهت خوش گذش امریکا ، داری بابا بزرگ میشیا من فک کردم نیومدی بخاطر ایینه که اونجا

ازدواج کردی

-نه خیرم تازه اول جوونیمه کجا ازدواج کردم؟؟

البته راس میگه ها من ۲۳ سالمه اونم ۲ سال از من بزرگتره بدبخت هنوز اووج جوونیشه!!!!!!

-راس میگه دیگه اراگل جون ارش تازه ۲۵ سالشه

-خیلی خب بابا فرناز جان خودش زبون داره حضور تو الان دقیقا فرقی هم نداره بعدشم برای من بابا بزرگه ، اصن به تو....

تااومدم بقیه حرفو بزnm ارش پرید وسط حرفمو گفت: تو هنوزم زبونت دارزه ها!!!!!!

فرناز دختر داییمه از اولشم از این فرناز خوشم نمیومد ، اییش خود شیرین!!!!!!

-وا براچی زبونم کوتاه شده باشه ، مگه شکست عشقی خوردم یا خدایی نکره گوش شیطون گرفت تحصیلی دارم؟؟؟یه چیزی میگیا

- ماشالله چه زبونیم داری !!!

-تا چشمت درآد

خلاصه تا شب کلی حرصشو در اوردم و اخر شب وقتی که داشتیم بر میگشتیم دعوتش کردم برای شمال اونم از ته دل خوشحال شد و متعجب و هنوز تعارف نکرده قبول کرد چقدر مردم پرووووووو تشریف دارن.....

فردا صبح دانشگاه داشتیم اونم بارتان واراد خدا رحم کنه ساعت شیش بلند شدم و یه حموم ده دقیقه ای کردم و رفتم نشستم جلو ایینه یه ذره کرم ضد افتاب زدم و یه برق لب شلوار جین تیره و با یه مانتو بلند سرمه ای پوشیدم بایه مقنعه مشکی بایه کفش اسپرت و کولمم گذاشتم رودوشم یه اس دادم به رها که هفت سر کوچه باشه و بعدشم رفتم تو اشپز خونه!!!!!!

من-سلام بر اهل خانه

بابا-سلام دخی خودم

من- سلا ددی خودم

مامان - بابا یذره ام منو تحویل بگیرید

من - سلام پرنسس خودم

- سلام دخترم خوبی

- مرسی من باید سریع برم بابای گلم

- خدا به همراهات عزیزم

سر ساعت هفت سر کوچه رها اینا بودم رها رو دیدم یه بوق زدم اونم اومد سوار شد.....

- به به اراگل خانم چ خبرا شیطون؟؟

تا وقتی که رسیدیم دم دانشگاه کل داستان دیشب و تعریف کردم هر دو تامونم روده پر شده بودیم از خنده

- وای دیوونه تو که اون بدبختو کشتی؟؟

- ههه حقشه، پیاده شو

- باش

هر دو تامون به ورودی دانشگاه راه افتادیم.....

.....رها.....

وارد دانشگاه شدیم یدونه زدم تو سر اراگل

اراگل: چتته روانی؟؟؟؟ من: میدونی امروز با دو تا ان کلاس داریم

اراگل: اره باو... بیخی محل نده

با اهی که کشیدم رفتیم تو کلاس و منتظر استاد ... یه نگاهی به دور ورم انداختم ولی اثری از اونا نبود

خدایا شکرت....

با صدای بچه ها متوجه شدم استاد اومد رفتم سر جام نشستم و در گوش اراگل گفتم: چقدر ما خوشانسیم نیومدن

اراکل با یه چشمک سکوت کرد حدود ۵ دقیقه از کلاس گذشته بود که در باز شد ... توچارچوب در مهسا و اراد و ارتان و غزل بودن که مهسا پشت اراد و غزل پشت ارتان قایم شده بود ... از حرکتشون خندم گرفت که بلند شدم گفتم: استاد مثل اینکه مهمون داریم ... اخی مهسا و غزل از کی تاحالا ترسو شدین نترسین اینجا کسی شماهارو نمیخوره

اراکل با حرف من زد زیر خنده و گفت : نه رها جون فقط تو دانشکاه وقت دارن با دوست پسراشون لاس بزنی ... نکه نازشون زیاده بزار راحت باشن

کلاس رفت رو هوا ... استاد هم زیر زیری میخندید و اراد و ارتان اخماشون بیشتر بیشتر میشد که اراد گفت: منتظر فوضولش بودم

من: پیدا کردی؟؟؟؟ اراد: اره دیگه

من: خب خدا روشکر

ارتان پرید وسط حرفمو گفت: کوچولو بشین تا نیومدم

استاد با عصبانیت گفت: که چی؟؟؟؟ دیر اومدی و بچه های کلاس منو هم تهدید میکنی

ارتان: اخیه استاد ببینید

استاد: حرف نزید فقط چهارتاتون برین دفتر تا کلاس تموم بشه

لبخند پیروز مندانه ایی زدم و نشستم وقتی اونا رفتن استاد روبه من گفت : خانوم خالقی شماهم یکم جلو اون زبونتونو بگیرین

من: چشم استاد

بعد از کلاس با اراگل رفتیم سمت ماشین دیگه کلاس نداشتیم قرار بود رو هام رو ببینیم که برنامه بچینیم برای شمال

اما وقتی به ماشین رسیدیم اراگل افتاد رو زمین

من: ااا خاک بر سرم دختر چت شد؟؟؟ اراگل: رها ماشینم

من:خب دختر ماشینت که اینجاست اراگل: نه نه نه ... رها چرخاش

خاک تو سرم این چرا اینجوری شدهدوتا از چرخاش پنچر شده بود

رفتم جلو رو پنجره جلو یه کاغذ بود برداشتم روش نوشته بود

{ خانوم های محترم فقط کافیه یبار دیگه سربه سر ما بزارین و دوست دخترامونو مسخره کنید اونوقت میبینید چه

اتفاقی بدتر از این میوفته ... خوش بگذره اراد و ارتان ... امضا }

تو روحتنتنتنتون پسرای عوضی ... مگه مریضن بی جنبه ها ... شیطون میگه برم بزنم لهشون کنم

اراگل با عصبانیت بلند شد و رفت سمت دانشگاه با استرس و اعصابیت پشت سرش راه افتاد

این دختره دیوونست یعنی میخواد چیکار کنه ؟؟؟؟

از دور کل دانشگاهو دید زد و دنبال اونا بود که چشمم خورد به اراد و گفتم: اراگل اونجان دارن قهوه میخورن

اراگل با عصبانیت رفت سمتشون و جلوشون واستاد منم پشت اراگل بودم

اراگل: شما بیمارید اراد و ارتان زدن زیر خنده و گفتن:نظر لطفته خانوم شمس

اراگل:پاشید بیاین و چرخ هارو جابه جا کنید ... سریع

اراد و ارتان بدون توجه به ما مشغول خوردن قهوه شدن که اراگل با عصبانیت زد رو میز:نشیدید چی گفتم

ارتان:هووووی چته روانی

اراگل: نمیرید؟؟؟؟ ارتان اراد همزمان باهم گفتن : نه

اراگل رفت سمت یه میز دیگه و دوتا قهوه برداشت و اومد سمت اینا ودوتا قهوه داغ رو ریخت روشون یکی رو اراد و

یکی رو ارتان

اییییی وایایای گفتم این اراگل دیوووانست سوختن که ولی حقشون بود دمت جیززززززری

الحق که اری خودمی

اراد و ارتان با شدت از جا بلند شدن و با عصبانیت گفتن : تو دیوالله ایی

اراگل خیلی خونسرد گفت : نظر لطفته برادر

رفت به سمت ماشین منم که از خنده داشتم قرمز میشدم تصمیم گرفتم منم یکم اذیتشون کنم دوتا بطری اب یخ خریدم و رفتم سمتشون گفتم: اخی طفلیااا سوختین

اراد که عصبی بود گفت : برو بابا

من: بی ادب میخوام کمکتون کنم ارتان: نمیخواه

من: ولی من دلم میخواد به هم دانشگاهیام کمک کنم

بطری اب رو باز کردم و ریختم رو جفتشون ... وایا ایووول اب یخ رو قهوه جوش

اراد و ارتان که بیشتر از قبل عصبی شده بودن داد زدن: میکشیمتون

با خنده از دانشگاه بیرون شدیم

اراگل: ایووول رها خوب حالشونو گرفتیم

من: اره میدونم

اراگل یهو پنجر شد : حالا ماشینو چیکار کنیم رها

من: صبر کن تا نیرو کمکی بیارم

رفتم دم کلاس امیر اینا و صداش کردم .. بچه ذوق مرگ شده که من صداش کردم ... اخی

من: سلام اقا امیر امیر: سلام خانوم

ایشششششششششش اصلا از حرف زدنش بدم میاد {خانوووم}

من: امممم یه اتفاقی برای من و دوستم افتاده

امیر: چی شده؟؟؟؟

من: کدوم؟؟؟ روهام: چقدر خنگی تو ... یادته اومدی شرکتمون . به دختره بود

من: خب خب خب ... همون خوشگله

روهام : اره بش پیشنهاد دادم .. بعد از یه ماه قبول کرد

دستامو از بهم و گفتم: ایووول زن داداش گلم

روهام: خب حالا حواستو خیلی خوب جمع میکنیاااا

من: ای به چشممم

اراگل: قضیه چیه؟؟؟؟؟

من: بعدن بت میگم

روهام :خب من همه چیزو آماده کردم ویلا هم از علی گرفتم

علی همکار روهام بود .. خیلی پسر خوبی بود یه ویلا نزدیک دریا داشت که داد بمون یه ۴ روز بریم اونجا

روهام: خب فردا صبح همه دم در دانشگاه من به همه خبر میدم با دوتا ماشین میریم

من و اراگل با یه چشمک از روهام جدا شدیم

همه قبول کردن حتی اون دختره غزل هم میاد.....

فردا صبح روهام صدام کرد بدو دیر شد منم با عجله صورتمو اب زدم و یه ماتتو مشکی و شلوار ابی و شال سرمه ایی

پوشیدم و یکم از موهای جلومو انداختم رو صورتم یه ارایش دخترونه کردم و کولمو برداشتم و از مامان و بابا

خداحافظی کردم و رفتم سوار ماشین شدم

روهام: خب اول میریم دنبال رویا و بعد هم اراگل و بعد هم دانشگاه

من: بریم به سمت خوش گذروووونی

روهام طبط رو روشن کرد و صدای خواننده تو گوشم پیچید

خوش میگذره بغلت حتما

نفسام به نفست بدن

تو سرمای سخت زندگی وقتی سردت بود بغلت کردم

رویا رویا

با تو خوبه دنیا

رویا رویا

با تو تو آسمونا

♪♪♪

بغلت کردم

♪♪♪

یه تیکه از اهنگ رویا تهی

قربون داداش عاشقم بششم من هنوز هیچی نشده چه زن ذلیلی شده هااا

با صدای گوشیم طبز رو قطع کردم و جواب دادم

اراد بود : بله؟؟؟ اراد: پس کجایی؟؟؟

من: بین اقا پسر ساعت چنده؟؟؟ / اراد: ۶

من: خب خنگ ما گفتیم ۷ همه اونجا باشن شما زود اومدین جرمشم بکش

اراد : بروبابا به اون داداشت بگو یکم زودتر

من: منتظر بمون

بدون اینکه بخواد حرفی بزنه تلفن رو قطع کردم یه نگاه به دورم انداختم اا پس این داداش ما کو؟؟؟

نگاه کن زن ذلیل رفته دم در خونه منتظرش

واای اومد خب رها خونسرد باش عزیزم

از ماشین پیداه شدم و سلام کرد

رویا: سلام رها خانوم حال شما؟؟؟

واااای این چه مهربون

من: مرسی... خوش اومدین بفرمایید

در جلو رو براش باز کردم که گفت: نه تو بشین پیش داداشت

من: نه اصلا مگه میشه شما باشین و من بشینم بغل روهام روهام پوست کلمو میکنه

رویا یه نگاه عاشقانه ایی به روهام کرد و نشست با یه چشمک به روهام اونم سوار شد و راه افتادیم سمت خونه اراگل

اراش و اراگل پایین منتظر بودن که روهام براشون یه بوق زد اونا هم جلو اومدن

رویا پیدا شد اومدعقب و اراش رف جلو منم وسط رویا و اراگل نشسته بودم رویا پشت روهام نشسته بود و همش

حواسش به اون بود

زدم به اراگل و زیر لبی گفتم: عروسمونو دیدی؟؟؟

اراکل: اره بی شرف چه خوشگله الحق خوشگل بود با اون چشمای رنگی و موهای روشن و صورت سفیدش عالی بود

رسیدیم دم در دانشگاه با کلی غر غر اراد بالاخره راه افتادیم سمت شمال

اون دوتا ایکبیری ها هم اومده بودن ... {غزل و مهسا}

البته مهسا کمی خوشگل تر از اون غزل بودا با موهای مشکی و چشمای مشکی و غزل هم که نصف موهایش رو صورتش

بود و قهوه ایی سوخته ... بچم میخواد نشون بده منم مو دارم

بیخیال اونا خیره شدم به رویا که اهنگ ایووول رها اهنگ رفتم جلو و به روهام گفتم: چرا اهنگ نمیزاری داداشی؟؟؟

روهام با خجالت گفت: بشین بچه شیطونی نکن

من: بزار دیگه رویا که از خودمونه

رویا هم به کمک من اومد و گفت: بزار بینم چیه؟؟؟

اراگل که از قضیه خبر داشت زد زیر خنده و روهام از خجالت سرخ میشد ولی با پرویی تمام اهنگ رو play کرد من و ارش و اراگل زدیم زیر خنده

اهنگ از ادامه اومد

انگار همه عمر تو با من

انگار همه عمرم همش حس تو با من بود

هر نفسم فقط واسه به تو رسیدن بود

با تو کمبود کم بود

خوش میگذشت هر روز هر روز

عاشق تر از روز قبلی انگار تو لیلی من مجنون بدجور

حات تو دلم محکمتر شده مسیرامون بلند تر شده

سیاهیا از بین رفتن نقاشیمون دیگه پُر رنگ تر شده

رویا رویا

با تو خوبه دنیا

رویا رویا

با تو تو آسمونا

♪♪♪

به اینجاش که رسید رویا بچم از خجالت سرخ شد که روهام همزمان با اهنگ شروع کرد به خوندن ماهم شروع کردیم به دست زدن

چشماتو ببند آره ما تو رویاییم

از ته دل بخند دیگه دور از دنیاایم

چشامون با تو سو گرفت

صدامون با تو جون گرفت

رگامون با تو خون گرفت

شمامون با تو نور گرفت

رويامونو با هم ساختيم باهم برديم باختيم

زندگى بالا پايين داشت و ما از خوبياش گلچين ساختيم

رويا رويا

با تو خوبه دنيا

رويا رويا

با تو تو آسمونا

رويا

زندگى رويابى

دنياتمو دنياى

يه مسر تا آخرش

از ميون دو راهى

ساده مثل حرفامى

يه رنگ مثل دريابى

رويا رويا

با تو خوبه دنيا

رويا رويا

با تو تو آسمونا

رويا {تهى}

ارش شروع كرد به سوت زدن و من و اراگل هم دست ميزديم رويا هم از خجالت زد تو سر رو هام

رو هام هم كم نياورد گفت: بزار همه بدونن من عشقمو پيدا كردم ديگه

همه زديم زير خنده

کم کم خوابم برد وقتی بیدار شدم دم ویلا بودیم

-چقدر خوابالویی تو دختر؟؟؟

این کی بود؟؟؟ یا خدا

-بازم میخوایی بخوای؟؟؟

یا ابلفضل این کیه؟؟

سرمو بلند کردم ای اراد میکشمت

من: خیلی نفهمی

اراد: میدونم

بدون توجه بش رفتم تو ویلا ایووول علی عجب ویلایی پسر

دمت جیییییز برادر ... ممنونم

اراگل: رها رها بیا بالا وسایلتو بزار

من: اومدیم ابجی

با یه حرکت از پله ها رفتم بالا بله ۳ تا اتاق که بیشتر نبود

یکی مال این دو زوج رو هام و رویا بود که تقریبا نامزد شده بودن

یکی دیگه هم مال من و اراگل و اون دوتا چلغوز حاضر بودم تو حال بخوابم ولی پیش اینا نخوابم

اون یکی اتاقم که مال اراد و ارتان و ارش بود خیلی هم بهم میخوردن هر سه تاشون مزخرف بودن

وسایلامو گذاشتم رو تخت و اراگل هم اون تخت رو اشغال کرد

صدای مهسا و غزل دراومد

مهسا: ما کجا بخوابیم؟؟؟

من: رو سر من

غزل: نه من اونجا راحت نیستم

اراگل دیگه کرفی شد گفت: تو ک*و*ن من

پقی زدم زیر خنده که مهسا و غزل گفتن: بی ادبایی

من: بابا با ادبایی اخه اینم سوال میپرسین رو زمین میخواین دیگه

مهسا: ولی....

اراگل: " ولی نداریم دیگه خواهر

مهسا و غزل دیگه هیچی نگفتن

من و اراگل با خنده از اتاق خارج شدیم که همزمان با ما ارتان و اراد هم خارج شدن

اراد: هوووووی شما دوتا حواستون باشه هائی اگه بفهمم غزل و مهسا رو اذیت کردین ما میدونیم و شما

اراگل برگشت گفت: خودشون اگه کرم نداشته باشن که ما کاری باشون نداریم

ارتان: اونا مظلوم تر از شما

من: اره جون خودشون ... اخی بیچاره ها

دیگه نذاشتم حرفی بزنی و دست اراگل و کشیدم و رفتیم تو اسپزخونه اخی بچم رویا داشت غذا درست میکرد

من: رویایی خسته نشی عروس

رویا خندید و گفت: از دست تو رها

اراگل: رویا خانو حالا باید عادت کنی به این رها

رویا: ای به چشم

صدای روهام رو شنیدم: نفهمم خانوم منو اذیت کرده باشینا

مثل بچه کوچولو ها بغض کردم نمیدونم چرا این بغض لعنتی معنی چی میداد ولی بغض بود دیگه خیلی سعی کردم
نترکه ولی وقتی میدیدم رو هام از رویا ظرفداری میکنه حسودی نمیکردم!!! ولی بغض کرده بودم دلم برای داداشم تنگ
شده بود

روهام: رها خوبی خواهی؟؟؟

با حرفش به خودم اومدم و گفتم: اره داداشی ما دیگه بریم شمدوتا هم باهم شام رو حاضر کنید

یخچال رو بود هرچی میشد درست کرد

با اراگل از اشپزخونه زدیم بیرون و رفتیم تو حیاط

اراکل: رها تو حالت خوبه دختر؟؟؟

با شنیدن حرف های اراگل بغضم ترکید و بغلش زدم زیر گریه و با گریه میگفتم: اراگل داداشم

اراکل: وای دختره دیووون ه داداشت چی؟؟؟

من: نمیدونم چم شده اری

اراکل: پاشو پاشو خودتو جمع کن مهسا و غزل دارن میان

با شنیدن اسم اون دوتا اشکامو پاک کردم و از بغل اراگل اومدم بیرون شدم رها قبل {شیطون و خنده رو}

غزل: شما هم اینجااید؟؟؟

من: با اجازه شما

ارش پشت مهسا اومد و رفت کنار مهسا و درگوشش یچیزی گفت که مهسا هم خندید و سرشو تکون داد

هههه جا اراد خالی

اراکل گفت: این دوتارو نیگاه و زد زیر خنده

ارش انقدر رفته بود تو صورت مهسا که قیافه مهسا معلوم نبود مهسا هم میخندید

ایشششس حالم بهم خورد با اراگل از جامون بلند شدیم داشتیم میرفتیم تو که ارش گفت: چیشده اراگل حسودی نکن
گلم

اراگل عصبی رفت روبه روی ارش و گفت: بین اقا پسر که نمیشناسمت کی هستی ؟ و تو زندگی من چه نقشی داری
خوب گوش کن: نه قیافه داری و نه هیکل قیافت که مثل ان میمونه هیکلت هم که شل و ول ولاغر مردنی قدت
هم که کوتاه پس به چی باس حسودی کنم

ایووووول اری

ارش که دیگه دهنش بسته شده بود فقط سکوت کرد اراگل هم یه خنده زد و اومد تو

من: ایووول اری جونم

اراگل: رها این چرا اومد؟؟؟ هان؟؟؟؟ این چرا اومد ایران؟؟؟

من: اری اروم باش ... بیخیالش بعدش میره باز همونجا

من که سر رو هام و رویا بغض بدی تو گلوم بود که نمیدونم از سر خوشحالی بود یا حسودی هرچی حوصله نداشتم

اراگل هم سر قضیه ارش اعصابش ریخت بهم

از پله داشتیم میرفتیم بالا که باز این دوتا مزخرف رو دیدیم

اراد: ای بابا باز اینا

ارتان: هر جا میریم اینا هم هستن!!!

عصبی و از اینکه حوصله بحث هم نداشتم برگشتم سمت اراد و ارتان بلند گفتم: خفه شین خفه شین یه امروز خفه شین

نه من و نه اراگل حوصله بحث اونم با شماهارو نداریم

از پله ها رفتیم بالا

اراد و ارتان هنگ کرده بودن داشتن به مل نگاه میکردن که ما رفتیم تو اتاق

اراگل تلفنشو برداشت و یه زنگ به مامانش زد و خبر داد که ما رسیدیم

ساعت ۵ شده بود رفتم پایین جلو تلویزیون و روشن کردم زدم GM TV ماندگار رو بینم که یه گنده بک اومد جلو
تلویزیون

من: اراد برو کنار میخوام فیلم بینم

اراد: بزن ۳ فوتبال داره

من: برو بابا من زود تر اومدم برو کنار

اراد: گفتم بزن ۳

انقدر بی حوصله بودم که کنترل رو پرت کردم سمت و اراد و گفتم: بهت گفتم امروز حوصله ندارم ... نشنیدی؟؟؟

بدون توجه بش رفتم بیرون از خونه و در رو هم محکم بهم کوبیدم

انقدر بغض داشتم که با تمام وجودم دویدم سمت ساحل روبه رو دریا ایستادم و هق هق هام بیشتر شد

انقدر گریه کردم که دیگه نمیتونستم بیایم داشتم میوفتادم که یکی بازو هامو گرفت نفهمیدم کیه ولی همونطور بش

اجازه دادم منو تو بغلش نگه داره

سرمو اروم اوردم بالا و صورتشو دیدم رو هام؟؟؟ نه همینو کم داشتم

با دیدنش دیگه طاقت نیاوردم با تمام وجودم بغلش کردم و باز هم شروع کردم به گریه کردن

روهام: چی یا کی باعث اشک خواهر کوچولوم شده؟؟؟؟

بدون اینکه حرفی بزنم گریه هامو کمتر کردم و خودمو از بغلش اوردم بیرون و گفتم: هیچی یکم دلم گرفته بود

روهام با اخم نگام کرد و گفت: نبینم دروغ بگیاااا

من: باش میگم ولی اخی خیلی مسخرس

روهام: تو بگو من: داداش قول میدی بعد از اینکه با رویا ازدواج کردی منو تنها نزاری؟؟

روهام اومد جلو و باز منو تو اغوشش گرفت و گفت: تو دیووونه شدی رها معلومه که من خواهرمو فراموش نمیکنم

پریدم گونشو بوس کردم و گفتم : ببخشید که گرفتار یه خواهر حسود شدی

روهام: نه بابا این چه حرفیه من میمیرم برای خواهر حسود

با خنده ازش تشکر کردم و دیگه ساعت شده بود ۷ باید میرفتیم ویلا با اب دریا صورتمو شستم و همراه روهام رفتیم

سمت ویلا

تا وارد ویلا شدیم همه زل زدن بمون

اراگل: چه خبرتون؟؟؟ خواهر و برادر چندساعتی میشه باهم خلوت کردنا!!!

رویا: چیکارشون داری خب بعدشم یه چشمکی بم زد

الحق که عروس گلی گیرمون اومده ها!!! قربونش برم من

اراد که کنار مهسا نشسته بود گفت: کاش ما هم یه خواهر داشتیم

ارتان هم که مشغول غزل بود و ارش هم زل زده بود به مهسا

روهام رو به همه گفت: خب حالا بسته دیگه بیاین شام بخوریم و به رو به رویا گفت: خانومی شما هم بیاین کمک

رفتن اشپزخونه

مهسا هم بلند شد با ارش رفتن تو حیاط اراد هم با تعجب خیره شده بود دلم سوخت یه لحظه رفتم کنارش رو مبل

نشستم و بحث عوض کردم تا حواسش پرت بشه البته حقش بود!!!

رو به اراگل گفتم: خب چه خبر؟؟؟

اراگل: کلن یه ساعت نیس نبودینا!!!

من: خب حالا

سرمو تکیه دادم رو مبل و چشمامو بستم شام نمیخواستم فقط میخواستم بخوابم بخاطر همین از همه عذر خواهی کردم

و رفتم بال خودمو پرت کردم رو تخت و چشمامو بستم چند دقیقه ای بیشتر طول نکشید تا خوابم برد

پاشووو دختر پاشو دیگه خیلی میخوایی

من: اووووف مگه ساعت چنده؟؟؟

به لطف شما ۹

همین که گفت نه مثل فشنگ از جام پریدم : اری دروغ نگوووووو

اراگل: دروغم چیه مثل خرس خوابیده

من: اری بیا ببین تبی چیزی ندارم یه وقت من تا حالا انقدر نمیخوابیدم

اراگل: پاشو خودتو مسخره نکن بخاطر اون هممه گریه منم بودم تا الان خواب بودم پاشووو دیگه رها همه منتظر توان

تا صبحانه بخورن

من: باشه بابا پاشدم

بالاخره از جام بلند شدم و یه تونیک طوسی با شال سفید تنم کردم و رفتم پایین و صورتمو اب زدم و وارد جمع شدم

من: سلام بر همگی

روهام: یکم بیشتر میخوابیدی کوچولو

من: من کوچولو نیستم

اراد: هستی دیگه

من: کسی از شما نظر خواست برادر

اراد: تو یچیزیت میشه ها یه روز حوصله بحث داری یه روزم نداری

من: خب میبینی که امروز دارم پس زیاد بم گیر نده

اراد: حالا ببینیم چی میشه

اداشو دراوردم دقیقن مثل خودش {حالا ببینیم چی میشه} از قیافه من همه خندیدن که اراد باز مثل خرمگسا پرید
وسط: واستا ببینم من که اینجوری نگفتم من خیلی معمولی گفتم ولی تو مثل مونگولا گفتی

من: خب مونگول تویی دیگه

اراد اومد جواب بده که اراگل پرید وسط: بابا بسته دیگه شماها هم

ارتان: خانوم شمس شما هیچی نگو که بدتر از رهایی

اراگل: خوبه که انقدر زود مادوتا رو شناختین

اراد: رها که از بچگیش همینطوری پرووو بود شما رو هم که نمیدونم والا

ارتان: اراد جون میبینی که الان پرو بچگی رو بیخی داداش

اراگل: اقا ارتان وقتی چند نفر ادم بزرگ دارن حرف میزنن شما نپرید وسط مادرتون یاد ندادن

پقی زدم زیر خنده از حرف اری ... الحق که اری خودمه

ارتان و اراد با حرف رو هام ساکت شدن: بسته دیگه کمتر به هم پیرین

رویا هم که زیر زیری به ما میخندید

غزل هم اخم کرده بود به اری جون من.... چشاش دراد

مهسا و ارش هم که با چشماشون داشتن همو میخوردن

من: رویا جون ما هممون اینجوری نیستیم!!!... اشاره به اراد و ارتان گفتم : این دوتا استسنا هستن

رویا خندید رو گفت: انقدر همو اذیت نکنید

اراد: اخ رویا خانوم گل گفتی ... میبینی چه مظلوم گیر آوردن

اراکل: اوهوع شما دوتا و مظلوم اصلا به قیافه هاتون میخوره ، یکی شما دوتا مظلومید یکی شیخ حافظ شیرازی؟؟؟؟

ارتان: پس چی؟؟؟؟

من: بیخی اری جونم

بعد از کلی کل کل کردن صبحانه رو جمع کردیم و به لطف همه من ظرف هارو شستم بقیه در حال برنامه چیدن انقدر حرصم گرفته بود

اراد با یه لیوان و بشقاب اومد تو اشپزخونه : بی زحمت اینارو هم بشور

من: هووووی هووووی بیا اینجا خودت زحمتشو بکش

اراد برگشت روبه من و گفت: وقتی کلفت داریم من چرا؟؟؟

از این حرفش عصبی شدم و یه لیوان اب چر ریختم روش

مثل موش اب کشیده شده بود ... یه لبخندی رو لبش بود از اون شیطوناش که اروم اروم اومد جلو گفت : باشه بده خودم میشورم

منم از خدا خواسته رفتم کنار که یه دفعه یه مشت اب رو ریخت رو صورتم

تمام صورتم + یه چندتا تار موهام خیس شده بود پوووفی کردم و گفتم: منو خیس میکنی

اراد: تا تو باشی منو خیس نکنی

این دفعه یه مشت کف رو زدم رو صورت و چشماش اونم کم نیاورد و شروع کرد به کف درست کردن و همشو زد بم

انقدر خندیده بودم داشتم میترکیدم که یهو این مهسا خانوم سر رسید که با قیافه من و اراد اخمی به هر دو مون کرد رفت تو حیاط اراد هم متوجه ناراحتی مهسا شد صورتشو شست و همراهش رفت تو حیاط

منم بی تفاوت صورتمو شستم و رفتم پیش بقیه بچه ها

روهام: موهات چرا خیسه؟؟؟

رویا: با ظرفا دوش گرفتی

من: یجورایی . خب برنامه چیه؟؟؟

اراگل گفت: من که میخوام برم خرید

من: ایووول خرید هستم

روهام و رویا هم باهم گفتن: پس ماهم میاییم

ارتان و غزل هم قبول کردن

ارش گفت میمونم خونه مطمینن با مهسا برنامه چیدن دیگه

وقتی حاضر شدیم رفتیم تو حیاط مهسا خانوم هنوز اشتهی نکرده بود و رفت تو ارتان رفت پیش اراد ی گفت: داداش

بیخی

بیا بریم خرید

اراد هم قبول کرد انگار نه انگار دوست دخترش باش قهره

غزل هم با اجازه ارتان گفت میمونه پیش مهسا

من و اراگل داشتیم سوار ماشین روهام میشدیم که صدای اراد دراومد: هوووی شما دوتا نمیخوایین دست از سر این دو

کبوتر عاشق بردارین بزارین یکم تنها باشن

یه نگاه به اراگل کردم که اونم چشمکی زود و گفتم: از تمامی حرفات این یبار رو گل گفتمی برادر

ارتان: پس بیاین بالا

یه بوس برای روهام و رویا فرستادم و رفتیم سوار ماشین اراد شدیم

تو ماشین فضاش سنگین بود حوصلم ترکیده بود که اراد گفت: خانوم ها و اقایون به دلیل خرابی طبط شرمنده اهنگی

موجود نیست ولی من با همکاری ارتان موسیقی زنده پخش میکنیم

من: الحق که ماشینت هم مثل خودت ناقصه

اراد: ممنونم

خندیدم و گفتم: خواهش

اراکل: خب حالا شروع کنید بینم

ارتان و اراد همزمان با هم شروع کردن به خوندن اراد هم میزد رو فرمون:

واویلا لیلی دوست دارم خیلی

تو لیلی ما مجنون تو شادی ما دل خون

اراکل پقی زد زیر خنده و گفت: بسته بسته خدایی صداتون خیلی بده

ارتا برگشت عقب گفت: واقعا بد بود

من و اراکل هم سرمونو تکون دادیم

بیچاره ها تا خود فروشگاه دیگه ساکت شدن من و اراکل هم زیر زیری میخندیدیم اونا هم که با اخم خیره شده بودن

به روبه روشن

رسیدم دم در فروشگاه پس این رو هام و رویا کوشن؟؟؟ بیچوندن؟؟؟ بی ادبایا

من: اری دیدی رویا و رو هام بیچوندن

اراد: از اول هم همین بود دیگه

من: چی؟؟؟؟؟؟ / نفهمیدم

ارتان: اخه خواهر کوچولو رو هام بهونه میگرفت ما هم این تصمیم رو گرفتیم

اراکل زد زیر خنده من با اخم گفتم: خخخ خندیدم مسخره ها برام مهم نیس اصلا خب خوش باشن انشالله به پا هم

پیر بشن

اراکل: پس حله بریم خرید

من: بریم..... همزمان با من اراکل ارتان اراد هم پیدا شدن رفتیم تو فروشگاه یه فروشگاه خیلی بزرگ پر از لباس

یه عالمه لباس های خوشگل و دوست داشتنی

من: اری میایی بریم مثل قدیم چندتا از لباسارو پرو کنیم

اراگل: بریم ابجی

ارتان و اراد هم برای خودشون ول میگشتن بیشتر دید میزدن و بهم دخترای خوشگل نشون میدادن

من و اراگل هم بدون توجه به وجود اونا فروشگاه رو گذاشتیم رو سرمون

من رفتم تو یه اتاق پرو اری هم رفت تو یکی دیگه همزمان با شماره سه که من گفتم با هم از اتاق اومدیم بیرون

من: اری آماده ایی؟؟؟؟؟؟؟؟ اراگل: اره اره

من: پس ۱,۲,۳ بیا

اراگل: وای دختر تو چه خوشگل شدی

یه پیرهن کوتاه تا زانوم بود به رنگ مشکی و کاملاً دخترونه بود با یه کلاهه پشمالویی راس میگفت اری بم اومده بود

من: تو هم حرف نداری

اراگل هم با یه دکلمه کرمی البته روش یه کت بود که جاهای لخته پوشونده بود بالاخره تو فروشگاه بودیم

با مسخره بازی باز هم یه لباس دیگه رو تست کردیم این دفعه لباس اسب سواری بود

خیلی باحال شده بودیم یه شلوار بلند قهوه ایی با یه لباس استین داره کوتاه که زیر شلوار بود با از اون کلاه ها که

میزارن سرشون اسمشو نمیدونم حالا ولی خیلی باحال شده بودیم

من: اری دلم اسب میخواد

اراگل: میبرمت خانوووم

من: همین الان اراگل: رها مثل بچه ها شدیاا

_خب پیست اسب سواری همین بقل تا شما برید ما هم لباس مخصوصشو پوشیدیم و اومدیم

این کی بود دیگه؟؟؟

برگشتم سمت صدا بر خرمگس مرکه لعنت این کجا بود؟؟؟

من: نه اراد جان میوفتیم تو زحمت بیخی من یچی گفتم

ارتان: خجالت نکش باو نکنه بلد نیستی؟؟؟

من: بهتر از تو بلام اقا

ارتان: پس بریم مسابقه

اراگل: میبازینا!!!!

ارتان: نترس

من: پس بریم ولی لباسا!!!

اراد: من حساب میکنم

دمت چیززرز اراد بدرد همین جاها میخوری پسر

من: اراگل بریم به سمت پیرووزی

ارتان: زیاد دلتونو صابون نزنید

اراگل: بابا ایوووول ادبیاتت تو حلقم پسر

ارتان: ما اینیم دیگه ابجی

رفتیم سمت پیست من تو عمرم یه بار اب سوار شدم اونم وقتی که بچه بودم و میومدیم شمال با دایی رضام

چیکار کنم؟؟؟ بلد نیستم

رفتم سمت گوش اراگل و گفتم: اری من بلد نیستم

اراگل: هم زد تو سرم و گفت: خاک تو سرت نکه من بلام بیا بیخیال شیم

من: اما....

اراگل: بمیر رها .. بریم ضایع شیم که بدتره

من: پس بسپرش به من

داشتیم میرفتیم سمت اسب ها که خودمو انداختم زمین و مچ پامو گرفتم و ناله کردم: ایییی پام اخ اخ پام خدایااا پام
چقدر درد گرفت

اراد و ارتان و اراگل برگشتن سمت و با دیدن من از تعجب چشماشون شد چهارتا

من: اونجوری نگاه نکنید بیابین کمک

اراگل از نقش بو برد یه چشمکی زد و اومد سمتم اونم شروع کرد به فیلم بازی کردن

اراگل: ارتان اراد بیابین کمک ... رهایی خوبی؟؟؟ کجای پاته؟؟؟

اراد و ارتان با نگرانی اومدن جلو اراد پرسید: چت شد یهووو؟؟؟

من: کوری مگه؟؟ میبینی که پام پیچ خورد افتادم الان خیلی درد میکنه اییییی پام

ارتان: نقشه که نیس

اراگل: نقشه؟؟؟ واقعا که؟؟ دوستم داره تلف میشه شما میگین نقشه

ارتان: خب حالا ببخشید

اراد : الان دقیقن کجای پاته؟؟

من: بابا خیلی خنکید بین مچ پامو گرفتم

اراگل: یکیتون بیابین کمک بلندش کنیم ببریم تو ماشین

ارتان: اما اسب سواری

اراگل: با این وضع رها مگه میشه؟؟؟

ارتان: خب نه نمیشه

با کمک اراگل و اراد از جام بلند شدم انقدر خوب نقشمو بازی کردم که خودمم شک کرده بودم که پام سالمه

سوار ماشین شدیم

اراد: بریم بیمارستان

من: نه بابا از این اتفاقا برای من خیلی میوفته خوب میشه

اراد: مطمینی؟؟؟

من: اوهوم حله

تا خونه همه سکوت کرده بودن منم که هرزگاهی یه اهی میکشیدم دیگه ... خونه که رسیدیم غزل فقط خونه بود

از قیافه اراد میشد فهمید که چقدر عصبیه چون معلوم بود ارش و مهسا باهم رفتن بیرون

ساعت ۵ شد روهام اس داد که برای ناهار میان ماهم ناهارمون رو خوردیم و یکم استراحت کردیم

ساعت ۶ بود که ارش و مهسا اومدن اراد با عصبانیت با مهسا حرف میزد و ارش هم از مهسا طرفداری میکرد بالاخره

در اخر نفهمیدم چی شد که اراد گفت دیگه پیش من نیا مهسا هم که از خدا خواسته قبول کرد

خب حالا اراد هم مجرد شد رفت ... خخخ بچم ... کوچولو الان افسرده میشه

ساعت ۷ شد خبری از روهام و رویا نبود کلافه گفتم: حوصلم پوکید به خدا

ارتان: زیرشو کم کن دختر

من: اگه کم میشد که میکردم برادر

_خواهر منو اذیت نکن

من: به روهام خان میزاشتیم صبح میومدین

روهام: ببخشید حالا همه پاشین بریم ساحل بشینیم و بازی کنیم

اراد: بازی؟؟؟ بچه شدی؟؟؟

روهام: مگه نمیبینی حوصله خواهرم سر رفته

ارتان: الحق که بچست این خواهرت

اراگل: بین درمورد دوستم درست بحر فافافا

ارتان به نشانه تسلیم دستاشو برد بالا و گفت: اقا من تسلیم از شما زیاد خوردیم

یکم خوراکی برداشتیم و رفتیم لب ساحل اراد گیتارشو آورد و شروع کرد به زدن و همزمان باش اهنگ میخونی

اهنگش خیلی قشنگ بود ولی ایشششش اراد همچین هم خوب نمیزد

جان مار مره نده محمود آباد)مادر عزیزم مرا به عاشق محمود آبادی-شهری در استان مازندران-نده)

عاشق کنه دادو بیداد)_عاشق سرو صدا میکنه)

جان مار مه دل درونه ترکنه(مادر عزیزم دلم از درون داره پاره میشه)

جان مار مره نده به آملی

همه با کلاس خیلی عالی

جان مار مه دل درونه ترکنه

جان مار مره نده به آفریقا همه سیو و بد نما)همه سیاه و بدنما هستند)

جان مار مه دل درونه ترکنه

جان مار مره نده به بهنمیر دارنی بخر نارنی بمیر)پول داشته باشی میتونی لذت ببری ولی مالی نداشته باشی باید بمیری)

اهنگ محلی ایمان فلاح {جان مار} با ترجمه فارسی

اهنگش عالی بود پسر همینو چندباری زد و خوند ماهم مثل خجسته ها دست میزدیم دیگه اخرش رو هام و ارتان بلند

شدن شروع کردن به رقصیدن رو هام اومد منم بلند کرد ولی من نرقصیدم اونم چی کنار ارتان ایششش رفتم رویا و

اراگل هم بلند کردم ما سه تا دستامونو گرفته بودیم و مسخره بازی درمیاوردیم انقدر خنده دار بود که حتی رو هام و

ارتان هم بیخیال رقص شدن زل زدن به ما همه میخندیدن و شاد بودن ... خدایا شکرت

اخرش که تموم شد جلو همه تنظیم کردم و نشستم

من: خب بیابین جرت و حقیقت

اراکل: موافقم

ارتان: شما دوتا وقعا بچه ایید

رویا: منم هستم

روهام: منم حرفی ندارم

اراد: شما دیوونه ایید عقلتونو دادین به این جوجه و اشاره کرد به من

من: بابا خروس شما بفرما چه کنیم؟؟؟ بشین اهنگ های مزخرفتو گوش کنیم و یاد کشتی های غرق شدمون بیوفتیم؟؟

غزل پرید وسط: ارتان بیا دیگه حال میده

ارتان: چون تو گفتی

ایشششششش { چون تو گفتی }

من: خب ارش و مهسا میاین؟؟؟؟

ارش: باش

مهسا: من میرم بخوابم خستم

این یچیزیش میشه ها خب نمیومدی کسی به زور که نیاوردت

اراد: منم تسلیم میام

من: خب شروع میکنیم.....یه بطری برداشتم و شروع کردم به چرخوند اول افتاد رو روهام و رویا

چه شانسی پسر دو کفتر عاشق خوبه والا

من: خب رویا جان شروع کن

روهام: رویا حواست باشه ها

رویا: جریت یا حقیقت اقا؟؟؟

روهام: از اونجایی که حقیقت رو نمیگم پس جریت

رویایا: تا سر برو زیر اب

روهام: رویا تو این سرما؟؟؟؟

راست میگفت بچم سرد بود هوا خب بزرا کمکش کنم

من: رویا داداشم سرما میخوره من بگم؟؟؟/

رویایا: خب تو بگو

من: داداشی پیر زن داداشمو بوس کن

روهام از تعجب هنگ کرده بود و رویا هم از خجالت قرمز

روهام: چیکار کنم؟؟؟

من: وای نشنیدی بوسش کن البته پیشوووو

اراد: نه په؟؟؟؟

همه خندیدن و شروع کردن به دست زدن: ببوس یا لا ببوس

بچم رویا از خجالت اب شد روهام که پرو رفت جلو و با ارامش تمام پیشو بوس کرد ما همه نکه مجرد بودیم جو زده یه

هورایی کشیدیم که فکر کنم رویا بچم اب شد

دور دوم افتاد به ارتان و اراگل به ایوووول اری الان حالشو میگیره

من: خب اری جون دست بکار شو

اراگل روبه ارتان گفت: جریت؟؟؟؟

ارتان: جریت

اراگل: خب لطف کن بیا رو ساحل با باسن گرامی بنویس غسطنتییه

با این حرف اراگل همه پقی زدن زیر خنده حتی غزل، ارتان هم کم نیاورد دست به کار شد

تمام حرکاتش خنده دار بود پوکیدیم از خنده اخرشم که عصبی گفت: اقا سخته بیخیال ما

من: باشه بابا بیا بشین حالا

دور سوم یا ابلفضل چرا من و ارتان بسم الله

ارتان: خب رها حاضری؟؟؟

من: فقط یچی بگی که نتونم میکشمت

ارتان: تلافی حرکت اراگل

من: اقا به من چه اری خدا نکشتت

اراگل نیشخندی زد و گفت: نترس پشتتم

من: خب بنال باو... جریت

ارتان یکم فکر کرد و گفت: فهمیدم میتونی یه نیم ساعت تو جنگل بمونی و بعد بیایی؟؟؟؟؟

روهام: ارتان جک میگی؟؟؟ هوا تاریکه پسر

ارتان: همین جلوش... نترس

من: باش قبول

اراگل: رها بیخیال خطرناکه

من: اری من کم نمیارم میرم زود میام دیگه

اراگل: مواظب خودت باشیا

یه چشمکی زدم و بلند شدم و رفتم سمت جنگل از چشمای روهام و رویا و اراگل کاملا نگرانی رو میشد دید ولی من باید

روی این ارتان رو کم میکردم

رفتم تو جنگل همه جا تاریک بود صدای پرنه و حیوونا و اای لعنتی فکر نمیکردم انقدر ترسناک باشه خداجونم چیکار کنم؟؟؟ برگردم؟ ولی اگه برگردم جلو ارتان ضایع میشم که به ترسم غلبه کردم و رفتم جلو تر چراغ گوشبمو روشن کردم تا حداقل جلومو ببینم خوب اینجوری بهتر شد

۵ دقیقه گذشت من روی یه شاخه از درختا نشستم و منتظر ساعت موندم

۱۰ دقیقه

۱۵ دقیقه

۲۰ دقیقه

۲۵ دقیقه

چی؟؟؟ تو؟؟؟؟ اینجا؟؟؟ چه خبره؟؟؟ اینجا مال توعه؟؟؟؟ بینم اینجا چیکار میکنی؟؟؟

_ ۱.اره اینجا مال منه

۲.خبری هم نیست

۳.اومدم به کلیم سر بزمن

۴.اصلا حوصله هم ندارم

ولی حالا من میپرسم تو مگه قرارا نبود نیم ساعت بمونی فقط؟؟؟چیشد پس؟؟؟

من:اره قرار بود نیم ساعت باشع ولی... ولی راه رو گم کردم تا این کلبه رو دیدم گفتم امشب اینجا بخوابم فردا صبح

شاید راحت تر راهمو پیدا کنم

اراد بود که اومد داخل کلبه اینجا مال اون بود

اراد: خب یعنی الان اونا نگران شدن

من: ببینم مگه تو اونجا نبودی؟

اراد: خب نه وقتی تو اومدی تو جنگل منم پاشدم گفتم یه سر به کلیم بزمن فکر نمیکردم اینجا ببینمت

من: میتونی کمکم کنی؟؟؟

اراد: چی؟؟؟ رها خالق؟؟؟ از من؟؟؟ اراد؟؟؟ کمک میخواد؟؟؟

انقدر ترسیده بودم که بغض کردم و با بغض گفتم: فقط همین بیار ازت کمک میخوام

اراد:باش ولی فردا صبح میبرمت الان تاریکه و خطرناک بهتر امشب اینجا بخوابی

من: تو چی؟؟؟

اراد: من بیرون میمونم سعی میکنم نخوابم

من:اما....

تا او دم حرفی بزنم از کلبه رفت بیرون رو به صندلی چوبی کنار کلبه نشست و با چوب تو دستش مشغول بازی شد

نمیتونستم بخوابم ... بغض داشتم و ترسیده بودم

از پنجره خیره شدم بش چرا ناراحته؟؟؟ بخاطر مهسا؟؟؟ یعنی انقدر مهسا رو دوست داره؟؟

خدایا عشق انقدر بزرگه؟؟؟ این عشق چیه که همه اسیرش میشن؟؟؟ دوست دارم تجربه کنم اما اگه اینجوری داغونم

میکنه بیخی نمیخوام

از کلبه رفتم بیرون و کنار اراد رو به صندلی دیگه نشستم

اراد: چرا نخوابیدی؟؟؟

من: خواب نمیبره

اراد: میترسی

من: به کوچولو

اراد نیشخندی زد و سرشو انداخت پایین بچه پروو خب چرا میخندی؟؟؟

من: اراد؟؟؟

اراد: بله؟؟؟

من: نمیدونم این عشق که اسیرش شدین چیه ولی چرا انقدر ناراحتی؟؟؟ بخاطر مهسا؟؟؟ خیلی دوستش داشتی؟؟

اراد: میخوایی بگی تاحالا عاشق نشدی؟؟؟

من: خب نه نشدم

اراد: واقعا میگی؟؟؟

من: اوهوم

اراد: البته منم هنوز عشقمو پیدا نکردم مثل رو هام ناراحتیم هم بخاطر مهسا نیست که ولم کرد و رفته با ارش نه بخاطر اون ناراحت نیستم بخاطر این نارحتم که مهسا منو خر فرض کرد از این ناراحتم که مهسا با من بازی کرد و گرنه برام اصلا مهم نیس

من: واقعا؟؟؟؟

اراد: خب اره ... رها میدونی عشق چیزی نیس که یبار با اون تجربه کنی و یبار با یکی دیگه عشق یه حسیه که مثل چی میوفته رو قلبت این یعنی عشق که نتونم حتی دو دقیقه اونی که دوست داری رو تنها بزاری

حرفاشو کامل میفهمیدم... راست میگفت ولی من تجربه نکردم ...خدایا این عشق چیه؟؟؟

من: اما من دوس ندارم تجربه کنم

اراد: چرا؟؟؟ عشق قشنگه که

من: اره ولی من هیچ حسی بش ندارم.... این یعنی چی که عاشق شدم عاشق شدم عاشق شدیم؟؟؟

اراد دستشو گذاشت رو دماغمو اروم کشید و گفت: چون هنوز کوچولویی خانوم این حرفا برات زوده بدو برو بگیر بخواب

از تمام حرکاتش خندم گرفته بود منم کم نیاوردم و ادامه دادم : ایییی به چشم بابابزرگ ما که نفهمیدیم عشق از کجا شروع میشه

داشتم میرفتم سمت در کلبه که برگشتم و از پشت به اراد نگاه کردم دلم شیطونی خواست رفتم اروم پشتشو کنار

گوشش صدای باد دراوردم: هووووووو هووووووو اراد شاد باش هووووووو

بچه سه متر پرید هوا نگاهش که به من افتاد از قیافش پقی زدم زیر خنده

اراد: برو بخواب دیگه بچه

هههههه ایووول حال کردم رفتم تو کلبه و رو تخت مثل خرس خوابیدم

.....

اراد: پاشووو تنبل پاشووو که صبح شد

من: جان خودت بزار بخوابم مگه میخوایم بریم کله پزی

اراد: میزارم همینجا بمونیااااا

با این حرفش سه متر پریدم هوا و با وحشت گفتم: غلط کردم غلط کردم

اراد زد زیر خنده و گفت: پس پاشو

من: پاشدم دیگه.... من حاضرم

اراد: بیا صبحونه

من: اراد؟؟؟؟ اراد: بله؟؟؟

من: منو بیدار کردی که بگی بیا صبحونه نمیخورم بریم

اراد: خانوم کوچولو راه زیاده ضعف میکنی اونم پیداه راستی پات خوبه؟؟؟

اوه پام اصلا یادم نبود امممم خب چی بگم

من: اره بابا خوب شد

اراد: میخوایی اسب سوار شی؟؟؟

من: اینجا؟؟؟

اراد: خب اره دیگه

من: نه بابا دیر میشه بریم

اراد: نه نمیشه بریم؟؟

من: خب.... خب اراد.... من...

اراد پرید وسط حرفم: بلد نیستی

تو روحت رها ریدی رفت سرمو انداختم پایین و هیچی نگفتم که خودش سکوت رو شکوند

اراد: بت یاد میدم

از تعجب چشمام گرد شد .. اراد میخواد به من اسب سواری یاد بده

من: اخیه اسب نداریم که

اراد: پس اون اسب اون بیرون بوق؟؟؟

چی؟؟؟؟؟؟ اسب؟؟؟؟؟ اینجا؟؟؟؟؟ یا خدا

من: اسب اینجا چیکار میکنه؟؟

اراد: مال منه

من: مال تو؟؟؟ درموردش نگفته بودی

اراد: فکر نمیکردم مهم باشه

من: خب اره مهم نیس

اراد: پاشو بریم اول بیا صبحونه بخور و بعد هم بیا بیرون منتظرتم

از جام بلند شدم اراد از کلبه رفت بیرون تمام اتفاقات برام عجیب بود خیلی هم عجیب ولی انقدر گشتم بود بدون فکر

کردن به اتفاقا مشغول خوردن شدم ... وقتی که خوردم رفتم جلو ایینه و موها باز کردم و باز بستم کلاه اسب سوار و

گذاشتم سرم و رفتم بیرون اراد کنار یه اسب مشکی و خوشگل ایستاده بود

خیلی اسب سواری دوست داشتم ولی هم یکم از اسب میترسیدم و هم بلد نبودم سوار بشم

اراد: بیا جلوتر دیگه

من: نه همینجا خوبه ممنونم

اراد: میترسی؟؟؟

من: یه کوچولو

اراد اومد سمت و یه نیشخندی زد و دستشو گذاشت پشتتم و به سمت جلو حولم داد و گفت : نترس کوچولو ... بابا

بزرگ اینجاست

از این حرفش خندم گرفت و رفتم کنار اسب واستادم و اروم اروم دستمو گذاشتم رو سرش و ناز کردم

من: وای ایا این عالییه چقدر خوشگله مشکی ... خیلی خوشگله ... اراد بیا سوار شو

اراد: توچی؟؟؟

من: اخه من که بلد نیستم

اراد: باهم سوار میشیم

بسم الله خیلی خوشم میاد ازش باش اسب هم سوار شم فکر کن خخخخ

من: نخیر لازم نکرده اقا

اراد: باش پس من سوار میشم

پوووووف نو روحت رها خب قبول میکردی دیگه حالا حسرت اسب میمونه رو دلت دختر ولی بیخی بزار نگاه کنم

اراد با اون موهاش سوار اسب تو باد به حرکت میوفتاد موهای مشکی و وای اون اسب عالیه پسر

اراد هم با اون هیكل رو فرمش و لباساش بش میاد اسب سواری کنه ها انقدر با حسرت بش نگاه میکردم که حد

نداشت

اراد: نترس بیا توهم سوار شو

برم؟؟؟ نرم؟؟؟ برم؟؟؟ نرم؟؟؟ خب چیکار کنم جهنم میرم

من: پیام؟؟؟

اراد: وایا خب بیا دیگه

اروم از جام بلند شدم و رفتم سمت اسب اراد دستشو دراز کرد تا منو بکشونه بالا دستشو گرفتم پشتش سوار اسب شدم اولش دستم رو پاهام بود

اراد: بریم؟؟؟

من: بریم

وقتی حرکت کرد چشمامو بستم و از ترس کمر اراد رو گرفتم از این حرکتم انقدر تعجب کردم که یهووو دستمو رها کردم واسب هم اومد واسته که من از پشت پرت شدم پایین

اییییییی خدااااا یا پام ترکید این دفعه دیگه جدی جدی پام ناقص شد تو روح اراد هم تقصیره توعه ها

اراد از اسب پیدا شد و اومد سمت من

اراد: چت شد؟؟ چرا دشتاتو ول کردی

من: ایششش همش تقصیر توعه دیگه گفتم بلد نیستم و نمیتونم ایشششش خدا لعنتت کنه اراد

اراد از حرفام خندش گرفته بود از خجالت اب شدم پسره پروووو

اراد: بیا دستتو بده بلند شو

انقدر درد داشتم که بغض کردم وایا همینو کم داشتم نمیخواستم جلو اراد بزنم زیر گریه نه باید خودمو کنترل کنم

من: نیاز نیس خودم بلند میشم فقط بریم ویلا

اراد: با این پای تو؟؟؟

من: من مشکلی ندارم میتونم پیام

بغض تو گلوم داشت فشار میداد نباید خودمو جلو اراد کوچیک میکردم وایا همه ی این بدبختی ها تقصیره ارتان فقط

بییمش میکشمش

اراد: خب پس پاشو پشت سر من راه بیا

تو روحت رها اخیه تو میتونی پاشی که زر زر کردی ولی باید پاشم

از جام بالاخره با هر بدبختی شد بلند شدم و یه چوب از روی زمین برداشتم و کردم اسا بیا تو اوج جوانی پیر نشده بودیم که شدیم

از هر چی اسب بدم اومد اووووووف همینطور داشتم غر غر میکردم که باز صدای این چلغوزو شنیدم

اراد: رها پس چرا نمیایی

من: اووووووع مگه کوری ببین دارم سعی میکنم پیام توهم یکم اروم تر برو

اراد زیر زیر کی میخندید و منم یا حرص میخوردم و یا غر غر میکردم

یه ۵ دقیقه ایی میشه مصل بز داریم راه میریم پام دیگه داغوون شد ... هیچی حس نمیکنم بی حس شد رفت

من: هووووی اراد پس این ویلا کوفتی کوو؟؟؟

اراد: یه ۱۰ دقیقه دیگه میرسیم

من: نه؟؟؟؟؟ یعنی ۱۰ دقیقه دیگه راه بریم

اراد: خسته شدی؟؟

من: نه نه اصلا بریم

اراد نیشخدی زد و زیر لب گفت: اره جون خودت

من: ببین شنیدم چی گفتیااااا حواستو جمع کن

اراد: ترسیدم

من: بایدم بترسی

اراد: اخیه از یه کوچولو کی میترسه

من: بزرا یه سنگ یردارم بز نم تو سرت تا انقدر به من نگی کوچولو

اراد:اونوقت میمیرم جواب مامان و بابامو تو بده

من: بهتر میمیری یه عده از دستت راحت میشن

اراد: پروووو

من: دست پرورده شماایم

اراد: خدا نکنه

من: بین خیلی داری حرف میزنیااااا یکم ببند

اراد: تا همین الان خودت حرف میزدیااا

من: خب بابا ساکت شووووو ساکت

دیگه ساکت شد و هیچی نگفت منم اروم اروم ناله میکردم خب درد داشتم

- .
- .
- .
- .

۱۰ دقیقه گذشت بالاخره از دور ویلا رو میشد دید

- .
- .
- .
- .

اخ جوووون بالاخره رسیدیم اما یعنی الان اونا دارن چیکار میکنن یعنی نگرانم شدن؟؟

این حرفمو اروم گفتم ولی اراد شنید

اراد: نه بابا فکر نکنم

من:مگه من از تو پرسیدم؟؟

اراد:همنطوری گفتم

من: تو نظر ندی بهتره

نزدیک خونه شدیم و بالاخره از جنگل خلاص شدیم

.....اراکل.....

وای خدا این دختر دیوونس ، معلوم نیس کجا رفته ای بمیری ارتان با این حرفت ایشالله حناق ۲۴ ساعته بگیری لال

شی الهی

روهام - یعنی کجا رفته

ارتان-ترسید بابا اگه واقعا تو جنگل باشه ارادم تو کلبه اس پس حتما پیش اراده

من - اخی چه زیبا ، همین کم بود با کسی که ازش متنفری همخونه شی اییییی

- یعنی تو بامن همخونه نمیشی

- مگه چیز خوردم، من همون موقع خودکشی میکنم خداروشکر همیشه تو جیبم یه کاتر هس

- یا ابلفض چه خطرناک

-وای ارتان بمیری حتی فکرشم یجوری میکشتم اووووق

- خب بابا جمع کن خودتو ، دخترا از خداشونه منو خر کنن یه شب بام باشن

- گلم اونا دختر نیستن نی نی کوچولن ، مث این (اشاره کردم به غزل) اهان راستی غزل جان با پدرم حرف زدم قرار

شد از دوستش برات وقت بگیره ،خدایا مریضا رو شفا ، مخصوصا بعضیا

-منم دوستم نیس، منم خستم ، منم دیوونم، منم وقتی اراد کنارم نیست انگاردنیام تاریکه ، اما مثل تو نیستم

- چون تو مٹ من بش وابسته نیستی ، چون اون تو بدترین شرایط پیشت نبوده، رها تو راهنمایی بام بود واینو میدنم که
اگه نبود من نابود میشدم ، میدونم اگه نبود تاحالا صد بار مرده بودم! اون منو نجات داد ، وحتى اگه منم نبودم اون تاحالا
صد بار مرده بووود!!

- ببین نمیخوام بدونم چرا ، چون مطمئن یه راز پیش خودتون ، اما الان بهتره بلند شی بری تو اتاقت من مطمئنم رها
وارادم فردا صبح اینجان مطمئنم

- از کجا اینقدر مطمئنی

- حسم میگه

- اونوقت اگه حست اشتباه بود چی؟؟

- نهار میدم، اما اگه درست بود تو نهار بده

- باش

- افرین دختر خوب حالام پاشو بریم تو

- تو نمیای؟؟

- نه

- هه منتظر غزلی بمیرم بزار برم صداش کنم بیاد تو بغلت بخوابه!!!

- تو چه مشکلی با غزل داری

- من؟؟

-اره تو

-ههه اخه غزل به گرد پایه منم نمیرسه اونوقت مشکل داشته باشم؟؟؟

- معلومه

- اره بدم میاد ازش ، اما هوا برت نداره لیاقت تو همین دختره، بدم میاد چون لوسه حاضره خودشو کوچیک کنه تا به شماها پا بده ، اصن ابروی هرچی دختره برده!!!!

سرمو انداختم پایین ورفتم تو اتاق حالا من چجوری بااین دوتا بخوابم کنم ، ای خدا الان رها کجاست خوابه ،خوبه؟؟؟ای رها بزار فردا بیای میکشمت ببین تو باعث شدی من بدبخت با این دوتا عجوزه بخوابم اووووووووق!!!!!!
سعی کردم زود بخوابم که سریعتر صبح بیدارشم، بخاطر همین تا چشمامو گذاشتم روهم خوابم برد.....

- اراگل پاشو رها اومده

-وای راس میگی رویا

- اره عزیزم پاشو دیگه

- باش اومدم

سریع بلندشدمو یه تونیک سرمه ای با شال سفید پوشیدمو رفتم بیرون صدای خنده هاش میومد!!

- ای زهر مار رو اب بخندی دخترعه خیره سر تو نمیگی اراگل خوبه ؟؟؟ تو نمیگی اراگل چجوری بین دوتا عجوبه بخوابه ها!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!ان؟؟؟

اقا تا من اینو گفتم همه زدن زیرخنده

- چتووونه(حرف تو دهنم ماسید تا رومو برگردوندم دیدم مهسا غزل دارن بهم چشم غره میرن خداروشکر ارش نبود دستشوویی بود فقط قیافع غضبناک ارتان یه ذره سخت بود تحملش منم کم نیوردمو گفتم

- !!! شمام اینجایید!!!!!!

مهسا- نه پس بالایم راحت باش بگو

- اره رها داشتم میگفتم ، نمودنی که عین این پیرزن ها هعی میگفت اره سحر و دیدی ،اره سارینا رودیدی،نه بابا علی دوشش نداره ، حالا کفاصط پاشو بیا بغل خاله دلم برات تنگیده !! رهام بلند شد واومد بغلم وقتی بغلش میکردم یه ارامش خاصی پیدا میکردم!!!!!!

- خب رها خانم ناهار مهمون شماایم

- ، ارتان اذیت نکن من اون موقع حال خوب نبود یه چیزی گفتم تو چه به خودت گرفتی

اراد- ارتان اراگل چی گفته

- گفته اگه رها تا صبح پیداشه ناهار میده

اراد- ایول رها خانم دست به جیب شدی

- من به خاطر رها هرکاری میکنم

- چه ول خرج

- بلندشید لباساتونو بپوشید تا پشیمون نشدم

بارها رفتیم تو اتاق دیدیم اون دوتا عجوبه لباس پوشدن و دارن باهم حرف میزنن

- خانم های ماد مازل میشه برید برین اگه میشه ??

مهسا- چرا

- چون چ چسبیده به را

مهسا- بامزه

- بی مزه

غزل- پاشو مهسا جون پاشو بریم اینا ادب ندارن

- بابا باادب، نی نی کوچولو کسی از تو نظر نخواست ، بعدشم راه باز جاده دراز هری.....

خلاصه کل داستان رو برای رها تعریف کردم وبعدهش رفتیم یه رستوران شیک اونام خیلی محترمانه جیب بنده را خالی

کردن وبعدهشم رفتین به شهر بازی ولی مهساو ارش و غزل نبودند .چون مهسا جان چس بازی در میورد ارشم باش

رفت غزلم به ارتان گفت منم چون مهسا رفتم میرم..

- ههه میگم ارتان اصلا من عاشق این غزلم من موندم اومده شمال پیش تو یا چسبیدن به مهسا

- به توجه

- بین یه جوری میزنمت سه دور دور خودت بچرخه ها ،یه نمونه شو که دیدی ، البته اونکه در حد ناز بود

- هوووووییی گنده تراز دهننت حرف نزن ،همون یه بارم غلط کردی زدی !

- تا چشمت دراد!!!!!!

- ای بابا بس کنید دیگه بزارید یه امروز اتش بس باشه!

- فقط به خاطر گل روی تو اراد و گرنه بزار بریم خونه خودم جیزش میکنم

تا اینو گفتم من و رویا ورها زدیم زیر خنده اونام یه اخمی کردن که من به شخصه جامو خیس کردم!!!!!!

- خب حالا میشه بریم من حوصلم سررفت

- رویا راس میگه دیگه (ویه نگاه به ارتان کرد)

- خب حالا بیا منو بزن خوبه تقصیر اراگله

- حیف که به رها و اراد و روهام و رویا قول دادم و گرنه همینجا میکشتمت

دیگه بعد از اون زیاد دعوا نکردیم ، کلی مسخره بازی دراوردیم و خندیدیم ...

وقتی رسیدیم ویلا من سریع لباسامو عوض کردم و خوابیدم این پسرا چه حوصله ای دارنا تازه میخوان فیلم ببینن ،

بیکارها!!!

صبح با صدای گوشیم بیدار شدم

- بعله

- سلام خوشگله

- ببخشید شما

- منو نمیشناسی عسل

- نه خیر

- منم دیگه شروین

- من نمیشناسم

- اما من خوب میشناسم ،شمال خوش میگذره

- اقا لطفا مزاحم نشید...

اینو گفتمو قطع کردم ،سریع لباس پوشیدمو رفتم پایین دیدم هیچکس نیس ،یه یادداشت رویخچال بود که نوشته

مارفتیم لب دریا شمام زود بیاین!!

منظور از شما کی بود فقط من بودم که ...

حس فضولیم گل کرده بود و رفتم تموم اتاقا رو گشتم وقتی به اتاق اراد واراتا وارش رسیدم درو باز کردم و رفتم تو دیدم بعله، اقا ارتان هم خوابند، منم حس کرم ریختن گل کرده بود رفتم یه پارچ اب یخ اوردم یه ذره بش نگاه کردم دیدم موهاش ریخته رو صورتش عین بچه تخس ها شده، اخی چه مظلوم خوابیده پتورم تا گردن کشیده بود بالا.....

اما بازم از دیشب حرص داشتم بخاطر همین ابو برداشتمو ، دستمو بردم بالا سرش و کجش کردم و ریختم ، ای قیافش خنده بود ، ای قیافش خنده بود که نگو.....

- چیه پیشده ???
- ههههه ه..ی..چی من اب ریختم روت (تا اینو گفتم یه نگاه به خودش کرد و یه نگاه به من سریع بلند شد افتاد دنبال حالا من بدو ارتان بدو همینجوری داشتم میدویدم که دیدم رفتم توشکم یکی سرمو بردم بالا دیدم ارش و مهسا و غزل دارن نگامون میکنن، غزل که کاردمیزدی خورش در نمی اومد!
- اینجا چه خبره
- کجا چه خبره من فقط داشتم میدویدم
- معلومه (بعدشم با دست به ارتان اشاره کرد ، ای خاک عالم بر سر من این چرا بالا تنش لخته و ااا پس چرا من نفهمیدم ، اهان چون پتورو تا گردن کشیده بود بالا من نفهمیده بودم)
- غزل به خدا هیچی نیس
- ارتان تویکی خفه شو
- غزل من نمیزارم تو درمورد ما همچین فکری بکنیا !!!!
- دیگه چه فکری اقا که لخته شمام که میخندی و میدوی ، دیگه چه فکری
- اصن هر فکری میخوای بکن به درک (اینو گفتمو رفتم یه بغض خیلی بد نشسته بود تو گلوم ، اما بهش محل ندادم رفتم نشستم روی یه تیکه سنگ و هندز فیریمو گذاشتم تو گوشم واهنگ رو پلی کردم)

پیش خودم دل بستمو

بهش نگفتم حرفمو

حتی نگاه عاشقش

باز نشکست طلسمو

خواستم بگم هرچی که هست

مهر سکوتم نشکست

بغضی گلومو باز گرفت

من کم شدم اون ننشست

راستش زبونم بند اومد

وقفه تو اوج سایه کرد

رفت و خلا منو گرفت

من موندم و سکوت درد

هرچی تو فکرم بود، نبود

خالی شدم از کلمه

خواستم که راحتم کنه

خسته شدم به عالمه

شاید به لحظه ای دیگه

فرصت عاشقی بشه

دوباره یک شانس دیگه

شانس شقایقی باشه

شاید به جا به فرصتی

لحظه مجالمون بده

گفتنی رو باید بگم

گریه اگه اموووون بده

پیش خودم دل بستمو

بهش نگفتم حرفمو

حتی نگاه عاشقش

باز نشکست طلسممو

خواستم بگم هرچی که هست

مهر سکوتم نشکست

بغش گلومو باز گرفت

من کم شدم اون ننشست

رضا صادقی-شاید به فرصت دیگه

حس کردم یکی نشسته بغلم سرمو اوردم بالا دیدم رهاس منم تا دیدمش زدم زیر گریه و با حق هق کل ماجرا رو براش تعریف کردم ایندفعه هیچ حرفی نزدو فقط گذاشت تو بغلش گریه کنم!!!!!! توی حس و حال خودم بودم که گوشیم زنگ خورد تا دیدم مزاحمست قطعش کردم و با رها بلند شدیم رفتیم ویلا هنوزم کسی نبود ، سریع لباسمو عوض کردم رفتیم پیش بچه ها ،همه تو کلبه اراد جمع شده بودند !!!!

- به به اراگل خانم پارسال دوست امسال اشنا بفرمایید تو دم در بده

- اراد حوصله نداره ولش کن

- چرا

- به خاطر لوس بازیه غزل خانم

- چرا

رهام همه قضیه رو برای بچه ها تعریف کرد تو کلبه نه ارتان بود نه غزل و نه ارش و نه مهسا!!!!!! منم به بچه ها گفتم که حال خوب نیس میرم ویلا اونام با کلی غر قبول کردن !! وقتی رسیدم تو ویلا هیچکس نبود رفتم تو اتاقم لباسمو عوض کردم رفتم تو اتاق ارتان دیدم نشسه رو تخت و دستاش رو گرفته روسش ورو زانوش

- ارتان ببخشید

- چرا

- نمیخواستم غزل همچین فکری بکنه

- مهم نیس

- نه مهمه معلومه که عاشقشی

- نیستم

- هسی

- نیستم

- اصن هر جور که راحتی، منم یه بار عاشق شدمو به غلط کردن افتاد فقط اینو بدون که دنیا وفا به هیچکس نداره

- تو عاشق شدی؟؟؟

- اره مگه چیه

- عاش کی

- عاشق بودم، طولانیه حوصله داری برات توضیح بدم

- اره

منم شروع کردم تمام قضیه رو برات تعریف کردم هم حرف های ارش و هم حرفای خودمو همه رو با بغض و گریه

، اصلا نمیدونم چرا به ارتان گفتم فقط میدونم بعد از گفتنم خیلی خالی شدم!!!! بایه ببخشید رفتم از اتاق بیرون

همونجا نشستم پشت در هق هق میزدم خیلی حالم بد بود خیلی!!!! نه بخاطر غزل، بخاطر ارش و بخاطر ارتان من

نمیدونم چرا جدیداً یه حسی نسبت به ارتان پیدا کردم اصن یه روز باش نباشم نابود میشم!!!!

شب با صدای بارون که به پنجره میخورد بلند شدم رفتم تو حیاط داشتم قدم میزدم که دیدم صدای گیتار میاد

، همینطوری که داشتم میرفتم جلوتر صداشم بیشتر میشد رفتم نزدیک یه درخت دیدم صداش داره از پشت همون

درخت میاد... صدای ارتان بود اخی عزیزم چه قشنگ میخونه

محاله گریه کردنام

یه روزی از یادم بره

دوباره یادم اومدی

دوباره عکس و خاطره

بازم هوای ساعتو

دقیقه های بودنت

محاله يادم بره

يه لحظه عطر پيرهننت

ميخواستم عاشقم بشي

اما دلت يه جاي ديگه بود

خواستمت اما خواستنت

براي من زيادي بود

دوباره تنهاييمو من

به پاي قسمت ميزنم

ديوونه تر ميشم از اين

زخمي كه عشق زد به تنم

ديوونه تر ميشم كه اين

ديوونه بازي مد شده

كه بعد رفتنت برام

عكس تو مثل بت شده

يعني داره واسه غزل ميخونه ،اون كه گفت عاشقش نيس ،اخه خره تو كي هستي كه بت راست بگه!!!!!!اصن به من چه
والله خلاصه بعد از ۴ روز برگشتيم تهران اين مزاحم كه منو كشته بود..

وقتي رسيد تهران باخبر شدم كه بابام حالش بده ،همون روز خودمو سريع رسوندم بيمارستان ،دكترا گفتن كه بايد
سريع بره خارج!!!!!!داشتم ديوونه ميشدم يه ماه از رفتن مامان و بابام ميگذشت ،منم هرروز يا رها پيشم بود يا من خونه
اونا بودم ،خدااايشم مامانشو مثل مامانم دوست دارم وتوي اين يه ماه از هيچ چيزي برام دريغ نكرد...خودمو با دانشگاه
سرگرم ميكردم و بعضي وقت ها دورهمي !!تا اينكه يه روز رها زنگ زد بم گفت مامان باباش رفتن شمال حال شوهر

خالش خوب نیس، با رو هام تنهاس دعوت کردم منم برم خونه شون، منم قبول کردم! سریع یه مانتو تنم کردم و راه افتادم به سمت خونشون!!!! چراغای خونشون خاموش بود یا بلفض اینا دیوونن خواهر برادر تنهان!!! نکنه اتفاقی افتاده، رفتم سمت درخونه زنگشونوزدم در باز شد یا خدا!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! تار فتم تو خونه دراز پشت سرم بسته شد، یعنی قلبم داشت میومد تودهنم! که یهو بوم یه چیزی ترکید، هم زمان با اون چراغام روشن شد همه شعر تولد مبارکو خوندن!! اوا من چنقده خرم تولدمه و من نمیدونستم! با همه سلام و روبوسی کردم که رها اومد دستمو کشید تواتاق یه خانم مسنی هم تواتاق بود یه لباس مشکی وسفید که از پشت به کمرش یه پاره مشکی وصل بود روتخت بود با کفش هم رنگ اون....

- اینا برای منن

- اهوم

- وای رها عاشقتم ای شالله عروسیت جبران کنم

- اولاً از من تشکر نکن، دوما خب حالا بودو پروین خانم منتظره منم میرم پایین.....

به پروین خانم سلام کردم ونشستم رو صندلی تو فکر این بودم که منظور از حرف رها چی بود که گفت از من تشکر نکن، همینجوری توفکر بودم که با صدایی پروین خانم به خودم اومدم

- جانم پروین خانم

- عزیزم کجایی، بیا اینه روبگیر بین چه خوشگلت کردم

اینه رو گرفتم راس میگه خدایی یه سایه کمرنگ مشکی وسفید بایه خط چشم ویه رژگونه صورتی کمرنگ با یه رژ لب کالباسی، موهامو هم همه رو لخت کرده بود ویه تل تزیینی سفید ومشکی هم گذاشته بود روسرم، باکمک پروین خانم لباسمو پوشیدمو واماده شدم برم پایین اما قبلش از پروین خانم تشکر کردم.... تا پاهامو از اتاق گذاشتم بیرون یکی دادزد اومد بچه ها اومد. اروم اروم داشتم از پله های خونه رها میومدم پایین که یه نور افتاد روم، به پایین که رسیدم اولین نفر رها رو دیدم که یه دکله صورتی پوشیده ویه ارایش ملیح کرده بودموهام فر کرده بود.

- وای عوضی چه ناز شدی

- توهم خوشگل شدی رهایی

- به به اراگل خانم حال شما

- اِ اراد تویی چقدر عوض شدی، اون دوستت کو

- کی ارتان؟؟(همچین ذوق زده نگام کرد که از گفتم پشیمون شدم)

- اره

- اون همینجاهاس بچم صاحب مجل....(تاینو گفت رها یدونه محکم زد روپاش اونم با کفش بیست سانتی

،صدای اخ بدبخت بلند شد)

- چته رها چرا میز نیش ????

- اخه چرت و پرت میگه....

.....رها.....

الان چند روزی میشه از شمال برگشتیم طی اون اتفاقات شمال ارتان و غزل از هم جدا شدن ارش و مهسا هم قرار بود برن همونجایی که ارش بود به بهونه ایی مامان اینا رو فرستادیم بیرون از شهر و اراگل هم با بهونه ایی دیگه آوردیم خونه ما

دراصل نقشه ارتان بود میگفت میخواد برا یه تولد درسست و حسابی بگیره

درهرصورت با لباس و مدل موهاش عوضی خیلی عشق شده بود منم هییی بد نبودم با اون دکلمه همیشه عاشق دکلمه بودم و هستم و خواهم بود

اراگل:خب رهایی اهنگ نمیزاری???

من:اااا خاک تو گورم یادم رفته هاااا

داشتم میرفتم سمت ظبط که یکی دستمو کشید و برگشتم سمت ... تو روحت اراد ترسیدمااا

با تعجب بش خیره شده بودم که گفت : چته دختر???

من: اراد ترسوندیم

اراد: اراد بمیره اگه بخواد رها خانوم رو بترسونه

خندیدم و زدم به شونش : حالا میشه ول کنید برم اهنگ بزارم

اراد: سخته

با تو جاودانه میشه

لحظه های خوب من

همه حمله کردن وسط ماالله همه هم جفت جفت نگاه کن تروخدا خجالت بکشید اخییی بچم اراگل خیر سرش تولدشاللا همه وسطن جز اون داشتم میرفتم سمتش که باز اراد دستمو گرفت : اون دوتا رو ول کن بزار تنها باشن

من:چی؟؟؟؟ کدوما؟؟

با دستش به اراگل و ارتان اشاره ای بابا ارتان کی رفت پیش اراگل نگاه کن بلند شدن برقصن ای خدااللا من چه غلطی بکنم روهام ایووول روهام داداش کوشی کلی دنبال روهام گشتم که دیدم بله با رویا جونشون درحال لاس زدن

یه پووووفی کشیدم که اراد گفت: چیه؟؟ دوست داری برقصی؟؟

من:نه معلومه که نه

اراد: اره جون خودت

من: جون خودت بچه پووووو

اراد: خب بابا جون من پاشو برقصیم

من:چی؟؟؟ من؟؟؟ باتو؟؟؟ عمرن

بلند زدم زیر خنده و اراد اخماش رفت توهم و گفت : نه میخوایی برم اون امیر عوضی رو دعوت کنم باش برقصی؟؟؟

چی میگه؟؟؟ امیر؟؟؟ برقصم؟؟؟ اهان تو تولد خودشو میگه اصلا واستا بینم به اون چه؟؟؟ چرا برای من فاز غیرتی میگیره؟؟؟

من: اگه لازم باشه خودم میرم دعوتش میکنم

اراد: هههه پس همینه ... رها چرا میخوایی با اون برقصی و همش باش باشی

من: بین اراد من نه میخوام با اون باشم و نه میخوام باش برقصم درضمن به تو هم ربطی نداره

اراد: رها دوستش داری؟؟؟

چشمام گرد شده بود این چه سوالیه منظورش چیه با این سوالا چیو میخواد بفهمه

من: نه نیستم اگه هم باشم به تو نمیگفتم

اراد: پس هستی؟؟؟

دستشو کشید روی موهای خوش حالتش و از سر عصبانیت یه پووفی کشید که دلم داغوون شد... اراد چرا اینجوری میکنی؟؟؟ تمام غیرتی بازی هاشو دوست داشتم نمیدونم چرا ناراحت نمیشدم از اینکه روم حساسه .. رها چه بلایی داره سرت میاد؟؟؟ بیدار شو برو سرش داد بزن بگو به تو چه بگو اره امیر رو دوس داری؟؟؟ رها برو دیگه اما دهنم باز نمیشد که این حرفارو بزنم خدایا این یعنی چی؟؟

میخواستم داد بزنم اراد من امیر رو دوس ندارم اراد بخدا امیر رو دوس ندارم اما نباید خودمو جلوش کوچیک کنم

من: اراد این همه مسخره بازی چیه؟؟؟

اراد: رها هیچی نگووو میفهمی هیچی نگووووو

دیگه ساکت شدم ناراحتیش و عصبانیتش داغونم میکرد نمیتونستم ببینم ناراحتیشو خدایا چم شده

بیخیال ساک شدم و کنار اراد نشستم و به اهنگ گوش میدادم و به رقص بچه ها نگاه میکردم

چشم حسودا کور بشه چه انتخابی کردم

امشب یه تیکه ماه شدی دور چشات بگردم

واژه به واژه خط به خط من به تو فکر میکردم

که این ترانه ی قشنگو به تو هدیه کردم

نازنینم به تنت

چه قشنگه این لباس

منو تو مال همیم

دنیا مال ما دوتاس

بده دستاتو به من

ماه نقره کوب من

با تو جاودانه میشه

لحظه های خوب من

احمد سعیدی ... نازنین...

.....ارتان.....

توی اتفاقای شمال غزل از م جدا شده ولی حالا نمیدونم چه احساسی به اراگل پیدا کردم... احساس میکنم بدون اون میمیرم نمیتونستم این عشقمو هم به زبون بیارم ولی باید بش میگفتم طی حرفایی که با رها زدم فهمیدم تولدش نزدیک با رها برنامه چیدیم و براش با سلیقه خودم لباس خریدم و تولدی توپ براش ترتیب دادم قصد داشتم همون موقع بش همه چیو بگم ولی وقتی موقع کادو دادن گردنبند رو انداختم دور گردنش حسی تمام وجودمو گرفت که دست و پام شل شد ولی اروم در گوشش زمزمه وار گفتم که میخوامت اونم اون روز فقط سکوت کرد

ولی من ارتان عاشق اراگل شدم و نمیزارم کسی ازم بگیردش و نمیزارم تنهام بزاره بالاخره اراگل رو مال خودم میکنم

.....رها.....

تا اخر اهنگ همه با عشق میرقصیدن

تمام نگاه های ارتان و زیر نظر داشتم پسره هیز تمام چشش رو صورت و لبای اراگل میچرخید

بعد کلی رقصیدن موقع شام بود اراد هیچی نمیخورد حتی ارتان هم رفت پیشش ولی از دست ارتان هم هیچی نگرفت و

گفت حوصله ندارم رفت تو اتاق رو هام

منم که از نخوردن اراد اصل میل به غذا نداشتم

اراگل:رها چیزی ششده؟؟؟

من: نه

اراگل: اما نه تو ونه اراد غذا نخودین

من: نه چیزی نیس

ارتان: دعوا کردین؟؟

من: چی؟؟؟ دعوا؟؟؟

ارتان: اراد هیچ وقت اینجوری نشده بود حتی زمانی که با مهسا بهم زد

با اسم مهسا یه حس حسادت تو وجودم افتاد که با بغض گفتم: اراد عاشق مهسا نبود

ارتان: اره میدونم نبود اما الان چی اینجوریش کرده رو نمیدونم

اراگل: تو خوبی رها؟؟ چت شده؟؟؟

من: خوبم اری جونم بیخیال بیا ببینم تولدت خوبه؟؟

اراگل با اخم نگام کرد

من: اری تورو جون من الان بیخیال بعدن برات میگم

ارتان: پس باهم دعوا کردین

من: یجورایی

ارتان: انقدر این داش اراد مارو اذیت نکن رها خانوم

یه لبخند ملیحی زدم و با اراگل رفتیم پیش روهام ور ویا

من: چه خبر داداش بی معرفت ما

روهام: رها!!! من بی معرفتم

من: نیستی

رویا: معلومه که نیست

اراگل: اوهوع چه طرفداری میکنه این خانوم

من: زن ادم باید از شووورش طرفداری کنه دیگه وگرنه زن نیس که

رویا یه چشمکی زد و از اونا هم جدا شدیم و به بقیه مهمونا سر زدیم و کلی صحبت کردیم

موقع کادو ها همه کادوهاشونو دادن من موندم و ارتان که البته ارتان میگفت من که کادویی نیاوردم

منم یه قاب عکس از بچگی هامون چاپ کرده بود اولین سالی که وارد دبیرستان شدیم قیافه ها خنده دار

بالاخره دادم بش همه پوکیدن از خنده و خود اراگل هم که اصلا هیچی

اراگل: وای رها مرسی

من: نوکر تم ابجی

اراگل: ما بیشتر

همه میخندیدن و خوشحال منم میخندیدم اما دلم یجوری بود تو فکر اراد بودم الان چند ساعتی میشه از اون اتاق بیرون

نیومده داشتم میرفتم سمت اتاق که صدای ارتان نداشت راهمو ادامه بدم

ارتان: حالا هم که نوبتی باشه نوبت کادو منه

اراگل: تو که گفتی کادو نگرفتی

ارتان: مگه میشه برای خانومی با شخصیتی مثل شما کادو نگرفت

من: بابا بس کنید کادو رو بده بره

ارتان اروم اروم رفت نزدیک اراگل و بش گفت برگرد اراگل با تعجبی که کرده بود با کمال آرامش برگشت و پتشو به

ارتان کرد

ارتان هم از تو جیبش یه زنجیر درآورد و انداخت دور گردن اراگل که یه عکس ستاره بود خیلی ناز بود پسر

ایووول ارتان ... دمش جیز

من: بابا بزن دست قشنگرووو به افتخار اقا داماد

اراد: فعلن فکر کنم اره

با گفتن اره که از زبونش اومد بیرون بغض کردم چرا رها؟؟؟ خب قهر که قهر به درک اما نه دلم نمیخواست اراد بام قهر کنه نخواستم جلوش خودمو بیازم بخاطر همین هیچ حرفی از اتاق زدم بیرون

مهمونا همشون رفته بودن دیگه یه روهام و رویا مونده بودن که روهام داشت میرفت که رویا رو برسوه خونشون ساعت ۱۲ بود ارتان و اراد هم رفتن

من بودم و اراگل بعد از اینکه لباسمو عوض کردم و یه لباس خونگی خودم پوشیدم و یه لباس راحتی هم دادم اراگل صورتمو شستم و پایین تختم جا اراگل انداختم رفتم رو تختم و خواستم بخوابم که اراگل نداشت

اراگل:رها احساس میکنم باز عاشق شدم

من:چی؟؟؟عاشق؟؟؟ایووول اری جونم طرف کی هست

اراگل: به جون خودم هنوز هیچی نمیدونم

با تمام بغضی ه تو گلوم داشتم گفتم : اری عاشق شدن چجوریه

اراگل:خب عاشق شدن یه حسیه که میوفته تو دلت و ولت هم نمیکنه میشی یه دیوونه که اگر یه روز طرف خاص تو نبینی دیوونه میشی میزنی زیر گریه ... یا اینکه با ناراحت بودن طرف خاص تو هم ناراحت میشی از کسایی که دورشون احساسا حسادت میکنی

صداشو میشنوی قلبت تند میزنه و از همینا دیگه

نفهمیدم کی اشکام سرازیر شده بودن دقیقن همون طور که اراگل میگفت من عاشق شده بودم؟؟؟من؟؟رها؟؟رها خالق؟/عاشق؟؟اونم کی؟؟؟اراد؟؟؟امکان نداره؟؟

زیر لبی زمزمه کردم : پس این حسی که دارم اسمش عشق؟؟؟

اراگل: رها چت شد دختر؟؟ گریه چرا؟؟؟ چیزی گفتی

من: نه خوبم بخواب دیگه فردا کلی کار داریم ... باید رو پایان نامه کار کنیم

اراگل بدون اینکه حرفشو ادامه بده چراغو خاموش کرد و خوابید

صبح جفتمون با صدای روهام از خواب پریدیم

من: روهام جان خودت بزار بخوابیم

روهام: پاشششششششید

اراگل: جان اون رویات بزار بخوابیم

روهام: باش اصلا به من چه فقط بگم که استادتون سرکلاس منتظر تون من که رفتم

تا اینو گفت مثل فنر از جامون پریدیم و ایا ساعت شده یود ۸ و ماهم ۸:۱۵ کلاس داشتیم

بدون اینکه حرفی بزیم سریع حاضر شدیم من که یه مانتو مشکی و مقنعه مشکی و شلوار لی ابی و تنم کردم از اتاق زدم بیرون

اراگل هم مانتوش ابی بود و شلوارش مشکی و با مقنعه بدون خوردن صبحانه از خونه زدیم بیرون

با ماشین اراگل رفتیم سمت دانشگاه نفهیمدیم کی رسیدیم دم در کلاس

اووووف بالاخره رسیدیم ولی ساعت شده بود ۸:۳۰

من: اری امروز ایت کلاس استاد محقق رو بیخی .. کلاس بعدی که با محمدی داریم رو میریم

اراگل: نه دیووونه شدی رها محقق میکشتمون

من: اما اراگل میخوایی بریم ضایعمون کنه میدونی که کارش ضایع کردن

اراگل یککم فکر کرد و گفت خب ماهم ضایعش میکنیم

من: اما اری

اراگل: دیگه چیه؟؟؟

من: ارتان و اراد

اراگل: خب؟؟؟

من: خب خنگ اونا هم تو کلاسن میریم جلوشون ضایع میشی جان بچت بیخی

اراگل: اولن که من بچه ندارم دومن که الحق که با این حرف موافقم

با کمال موفقیت یه لبخندی زدم و با اری رفتیم تو حیاط دانشگاه و یه شیرکاکایو کیک خریدیم و خوردیم

کل دانشگاه رو گشت زدیم بالاخره کلاس اول تموم شد ساعت نزدیک ۱۰ بود اما بزار ببینم همه بچه ها از کلاس

اومدن بیرون اما اراد کوش؟؟؟ خواستم از ارتان پیرسم اونم نبود؟؟؟ چرا من نگران ارادم؟؟؟

من: اری دقت کردی اراد و ارتان نیومدن

اراگل: وای مگه میشه دختر

بغض بدی کرده بودم دلم اراد رو میخواست دلم میخواست باش بحث کنم

امیر داشت از اون دور میومد نزدیک وای اراد کجایی؟؟؟ بیا غیرتی شو؟؟ بیا بین امیر داره میاد پیشم خدایا ارادم

کوووو؟؟

امیر: سلام دخترا چرا کلاس نیومدین؟؟

من: به شما ربطی داری؟؟

اراگل اروم دستمو ویشکون گرفت و زیر لبی گفت:رها چته؟؟

من:خب اخه فضولی میکنه

امیر:بخشید با اجازه

وقتی رفت اراگل برگشت سمتم : رها معلومه چته؟؟؟

بغض کرده بودم اصلا هم حوصله کلاس محمدی رو نداشتم تصمیم گرفتم برم

من:اری اراد نیست

اراگل:خب مگه همیشه بود

من:میشه بریم تو ماشین

اراگل:اره حتمن بریم

وقتی رفتیم تو ماشین دیگه نتونستم تعمل کنم زدم زیر گریه هق هقم بلند شد اری هم با تعجب نگام میکرد که بغلم
کرد و گفت:رها تو چت شده؟؟؟

_اری یادته دیشب بت گفتم عشق یعنی چی

_اره خب؟؟؟

_خب فکر میکنم عاشق شدم

_اون پسر خوشانس کیه؟؟؟

با پشت دستم اشکمو پاک کردم و با فکر اراد یه لبخندی روی لبم اومد و گفتم : اراد

اراگل:چی؟؟؟ اراد؟؟؟ بابا دختر ایوووول خیلی به هم میایننا

من:چرت نگو من هنوز از حس اون خبر ندارم

اراگل:میخوای من با ارتان حرف بزنم و اونم با اراد

من: نه نه اصلا اراد باید خودش اعتراف کنه بعدشم شما خیلی با این اقا ارتان جور شدین خبریه؟؟؟

اراگل: حالا بماند
یه چشمک زد و باز ادامه داد: بریم کلاس

من:بریم

وقتی رفتیم کلاس تا آخر کلاس تو فکر اراد بودم.....ساعت ۱۲ کلاس تموم شد و اومدیم بیرون

گوشیم زنگ خورد

با اسم اراد با خوشحالی جواب دادم

من:جانم چی؟؟؟ اقا ارتان شماييد؟؟؟ چی شده؟؟؟ چش شده؟؟؟ کجا؟؟؟ لواسون؟؟؟باش الان میام

گوشی رو که قطع کردم اراگل با نگرانی فقط میپرسید : چی شده؟؟؟ ارتان چیزی شده

من: اوووو اری فکر کنم یه چیزیت میشه ها ارتان چیزیش نشده اون اراد من که چیزیش شده

اراگل: خداروشکر

با تعجب پرسیدم: خداروشکر ارادم حالش بده

اراگل: نه نه به جون رها نه خداروشکر ارتان چیزیش نشده

من:خیلی خب بابا حالا منو میبری لواسون یا نه؟؟

اراگل: من که خونه کاری ندارم و فردا هم که دانشگاه نداریم خب پس میبرمت

رفتیم سوار ماشین شدیم و راه افتادیم سمت لواسون ویلای اراد اینا ... ارتان میگفت از دیشب تا حالا اراد یکم ناخوش

مثل اینکه تب داره لجبازی هم کرده دکتر نمیره گفت من برم شاید بتونم کاری بکنم

یه ساعتی میشد توی راه بودیم وقتی رسیدیم با نگرانی فقط میدویدم

ارتان که در رو باز کرد بدون توجه به ارتان رفتم تو میگفتم : اراد؟؟ اراد کوش؟؟؟

ارتان: سلام رها خانوم

من: ارتان اراد کوش؟؟؟

ارتان: بخدا منم خوبم

من: پوووووف ارتان میگم اراد کو؟؟؟

ارتان: تو اتاقش

اراگل و ارتان و تنها گذاشتم و رفتم طبقه بالا اتاق اراد

در رو اروم باز کردم ... خوابیده بود ... صورتشو معطلوم بود بچم ... الهی قربونت بشم من ... ارادم بیدار شووو ... رفتم
جلو دستم رو موهاش کشیدم و نوازشش کردم و اای چه موهای نرمی داره

اروم اروم دستمو اوردم پایین روی چشماش و اروم لمسشون کردم دلم تمام اینارو میخواست میخواست مال خودم
باشن .. اومدم پاشم برم بیرون که دستم گرفت و اروم زمزمه میکرد : پس گفتم امیر رو دوس نداری؟؟؟

من: معلومه که دوسش ندارم دیوونه

بغض کرده بودم ولی فکر کنم این از خوشحالی بود از اینکه حال ارادم خوبه و چیزیش نشده

دستمو برد رو لبش گذاشت و اروم بوسش کرد منم از این حرکتش لذت بردم یه لبخند ملیحی رو لبم نشست

من: خب پاشو دیگه لوس

اراد: اخ نه نه رها دلم درد میکنه

قیافشو بجزوری کرد که انگار دلش خیلی درد گرفته منم که حول شدم و گفتم: اراد اراد خوبی؟؟ چت شد؟؟؟ با نگرانی
حرفامو تکرار میکردم : ارادم

اراد دستشو از روی دلش برداشت و خندید و گفت: چی گفتی؟؟

چه گندی زدم خب خب الان درستش میکنم

من: من؟؟ چیزی نگفتم

اراد: چرا یه چیزی گفتی!!!

بدون تفاوت به حرفش بلند شدم و از اتاق رفتم بیرون از پشت سر داد زدم که : پاشوو بیا بیرون اقا پسر

رفتم توی حال و بله بله این دوتارو نگاه کن دارن حرف میزنن از اری بعیده که اروم بشینه با ارتان حرف بزنه

من: به به به خوش میگدره

ارتان: به شما که بیشتر خوش گذشته

من: تا چشم تو دریاد

اراگل: حالش خوبه؟؟؟

من: اره بابا خودشو لوس کرده

اراد اومد پایین و باهم یه عصرونه خوردیم شب هم قرار شد با اری بمونیم منم زنگ زدم به روهام و براش همه چیو

تعریف کردم و اونم گفت که با مامان و بابا حرف میزنه

شب شده بود منو اراگل داشتیم با هم حرف میزدیم که صدای گیتار اومد

من: اری چقدر صداش اذیتم میکنه

اراگل هم چشمکی زد و ادامه داد: اخ رها گفتی

من: بیا بیا بریم بیرون

اومدیم پاشیم که صدای دادشون دراومد

اراد: صبر کن بینم

ارتان: از این صدا بدتون میاد؟؟؟

اراد: باشه رها خانوم

دلم میخواست برگردم و بگم نه دیووونه من عاشق تو و اون گیتار و اون صداتم که دلم یکم شیطونی میخواست

با کمال آرامش برگشتم و گفتم: اخه میدونی چیه خیلی بد میزنید

اراگل هم کم نیاور و گفت: مخصوصا اون ارتان

ارتان: باشه اصلا ما میریم

اراد: اگه دیگه من براتون گیتار زدم

من: خب برین

اراد: رفتیما!!!!

اراگل:برین دیگه

داشتن میرفتن بالا که دیگه طاقت نیاوردم و بلند شدم گفتم: اراد

اراد با تعجب برگشت و با چشمای گشاد نگام میکرد

من: میشه بزنی؟؟

اراد: چی؟؟؟ گیتار؟؟ تو که گفتی بد میزنم

من: من شکر خوردم

ارتان: رها خانوم هروقت دوستتون هم رضایت داد ما در خدمتیم

من:اری موافقی؟؟؟

اراگل:بخاطر گل روی رها باش

ارتان: اخ دمت گرم اری جون

جانم؟؟؟اینو باش چه خودمونی شده

اراد: : خب کنسرت امشب مخصوص دوتا خانوم زیبا

ارتان:دینگ دینگ

من و اری هم از خنده مرده بودیم

ارتان و اراد همزمان شروع به زدن کردن و اراد باش میخوند

کوچه به کوچه، خونه به خونه -- دنبالت گشتم منه دیوونه

سایه به سایه دنبالت کردم -- اما گم شدی دورت بگردم

بارون میبارید ، چشمام نمیدید

قلبم یه لحظه صدات رو نشنید

به هم میریزه تموم دنیا وقتی تو نیستی

من خیلی تنهام گریم میگیره وقتی حرفام

من عاشق این اهنگ بخاطر همین با اراد همخونی کرد و اراد با تعجب ادامه میداد

ازیادت میره

یادت میافتم یادت میافتم

بارون میگیره

جایی نمیرم ، وای چه دلگیرم -- از دنیا سیرم ، بی تو میمیرم

بی تو میمیرم ، بی تو میمیرم -- چشمو بستم ، خسته خسته ام

با عکسات اینجا تنها نشستم -- تو رو ندارم هی بد میارم

دلم گرفته از روزگارم

چشامو بستم ، خسته خسته ام

به اینجا که رسید ارتان و اراگل هم شروع کردن به خوندن یه فضای رومانتیکی بود که نگوووو

با عکسات اینجا تنها نشستم -- تو رو ندارم هی بد میارم

دلم گرفته از روزگارم

گریم میگیره وقتی حرفام

ازیادت میره

یادت میافتم یادت میافتم

بارون میگیره

جایی نمی‌رم ، وای چه دلگیرم -- از دنیا سیرم ، بی تو می‌میرم

بی تو می‌میرم ، بی تو می‌میرم

بی تو می‌میرم.....بابک جهانبخش

من:هورررررررا

من و اراگل شروع کردیم به دست زدن و اونا هم که مسخره بازی ... بالاخره تموم شد

بعد از خوردن شام رفتیم بخوابیم که گوشیم زنگ خورد ساعت ۱۱ رو هام؟؟؟ یعنی چیزی شده

تلفنمو برداشتمو رفتم تو حیاط

دکمه سبز رو زدم : جانم داداشی

این چرا گریه میکنه؟؟؟

من:چی شده رو هام؟؟؟ رو هام؟؟؟ چی؟؟؟ اخیه چرا؟؟؟ کی؟؟؟ میخوام پیام؟؟؟ چرا نمیدن؟؟؟ شماها

رو هم نمیزارن؟؟؟ مگه دو سال پیش دکترش نگفت دیگه علایمی از سرطان نیست؟؟

چیشده پس؟؟ رو هام بیا دنبالم؟؟؟ فردا صبح خوابم نمیبره؟؟؟ خطر رفع شده؟؟ مطمینی؟؟

خداحفظ داداشی

نفهمیدم از کی تا حالا دارم اشک میریزم ولی دلم برا مامانم تنگ شده بود مامان خوشگلم خوب بشی ایشالله ... خدایا

دیگه توان واستادن نداشتم افتادم روی زمین احساس کردم یکی منو تو بقلشش کشوند اصلا حوصله نداشتم ببینم کیه

اما اغوشش ارومم میکرد بم یه احساسی میداد بوی آرامش میداد

همونطور تو بقلش به هق هق افتادم از فکر مامانم نمیتونستم پیام بیرون ... سعی کردم از بقلش پیام بیرون اما نذاشت

موهامو نوازش میکرد نوازش کردنشو دوس داشتم ... خوب بود ... تمام وجودش باعث آرامشم شد

سرمو اوردم بالا و به صورتش خیره شدم .. اراد؟؟ این اراد منه که انقدر با وجودش آرامش میشم

من:اراد

اراد: جانم

من: مامانم

با همین یه کلمه هق هقم بیشتر شد سینه اراد خیس شده بود از اشک های من

اراد: چیشده رها؟؟؟ گریه نکن عزیزم زن عمو حالش خوب میشه نگران نباش

من: اگه نشه؟؟

اراد: رها بش فکر نکن گفتم خوب میشه

دیگه نتونستم ادامه بدم اراد منو بیشتر به خودش میفشاروند و موهامو نوازش میکرد از وجودش آرامش میگرفتم

حدود یه ربعی تو بقلش گریه میکردم که اراگل اومد اراد داشت میرفت که دستشو گرفتم و زمزمه کردم: اراد منو ببر

تهران پیش مامانم

اراد هم که معلوم بود بغض کرده اروم دستمو نوازش کرد و گفت: رها .. عزیزم الان نمیشه رو هام گفته نری بهتره ..

فردا صبح میبرمت

اراگل: چی شده؟؟

اراد: من بعدن بتون میگم ... الان کمک کنید رها رو ببریم تو اتاق من یکم بخوابه

اراگل اروم دستمو گرفت و رفتیم تو اتاق ارتان رو تختش دراز کشیدم

من: اراگل تنهام بزار

اراگل: نمیتونم رها

من: اری خواهش میکنم

اراگل به اصرار من از اتاق رفت بیرون

منم رو تخت اشک میریختم ... تختش بوی خودشو میداد پتو رو بقلم کردم و شروع کردم به اشک ریختن انقدر اشک

ریختم که بی حال شدم و نفهمیدم کی خوابم برد؟؟

صبح با صدای داد اراد از خواب پریدم

_دکتر اغلط کردن یعنی چی؟؟؟ مگه دکتر نیستن

دیگه صداشو نمیشنیدم با نگرانی از جام بلند شدم و رفتم پایین اراگل چشماش قرمز بود ارتان هم ارومش میکرد

گیج بود گیج گیج ... چه اتفاقی افتاده؟؟؟

من: اری چرا گریه میکنی؟؟؟ ارتان چیشده؟؟؟ اراد چرا داد میزد؟؟؟

اراگل از جاش بلند شد اومد جلوم بقلم کرد و زد زیره گریه

واللی این دختر هم دیووونه شده ها چته اری؟؟؟

اراد: رها حاضر شو بریم تهران

من: چرا؟؟؟

اراد: مگه نمیخواستی بری پیش مامانت

من: مامانم ... اهان چرا بریم بریم الان منتظرمون و گفت ناهار با اری بیاین خونه

اراد: خوبی رها؟؟؟

من: والی چرا بد باشم میخوایی شما هم بیاین اره اصلا بیاین مامانم خیلی خوشحال میشه انقدر غذاهاش خوشمزست اما

نمیدونم چرا اری گریه میکنه

اراگل: رها جونم بیا بریم

من: من که حاضرم بریم

اراد: رها تو بیا تو ماشین من ارتان توهم بشین پشت ماشین اراگل با این حالش پشت فرمون نشینه بهتره

اراگل و ارتان رفتن سوار ماشین شدن منم یه مانتو مشکی تنم بود همون لباسای دانشگاه بود

اراد هم تیپ مشکی زده بود خیلی مشکی بش اومده بود

من: اراد چرا مشکی پوشیدی؟؟

اراد: زشتم کرده؟؟

من: نه نه خیلی خوبه بت میاد مشکی به منم میاد؟؟؟

اراد فکر کنم بغض کرده بود که اروم گفت : اره خوشگل میشی

من: ولی اراد من دوسشون ندارم مامانم همیشه میگه مشکی نپوش ... میگه تو هنوز جوونی مشکی چرا میپوشی ... منم

که لجباز میگم دوس دارم ولی مامانم همیشه با مهربونی جوابمو میده همیشه از دوره جوونیش برام تعریف میکنه ...

اراد؟؟

اراد: جان دلم

من: تو هم میایی بامون ناهار بخوری به مامانم گفتم قورمه سبزی درست کنه هاا

اراد: باش میام

دیگه هیچ حرفی نزدم و اروم سرمو به پنجره تیکه دادم تا دم در خونه چشمامو بستم

اراد: رها رسیدیم

من: خب بیا بریم تو دیگه ... صبر کن بینم اینجاها رو چرا مشکی نصب کردن؟؟؟ چرا دورتادور خونمون پارچست؟؟؟

چرا اینا بم تسلیت میکن اراد؟؟؟

اراد: رها بیا بریم تو رو هام برات توضیح میده

اروم اروم رفتم تو خونه اراگل و اراد و ارتان پشت سرم میومدن ... خ دایا دارم دیوونه میشم همه دارن بم تسلیت میکن

که

روهام: ابجی کوچولو بالاخره اومدی؟؟

من: رو هام چرا مشکی پوشیدی مگه مامان صد دفعه بمون نگفته مشکی نپوشیم رو هام چشماتو بینم ... بینمت رو هام

{با صدای بلند صدایش زد که صورتشو آورد بالا... رو چشمش دست کشیدم}

چت شده داداشی؟؟

روهام: رها مامان

من: مامان؟؟؟ غذا درست کرد؟؟

روهام: مامان دیگه نیست خواهر کوچولو

با این حرفش تمام خونه دور سرم چرخید پاهام شل شد و افتاد رو زمین روهام هم با من نشست

منو کشوند تو بغلش و شروع کرد به گریه کردن اما من که گریه نمیکردم من که حالم خوب بود

اینا دروغ میگن مامانم خودش بم قول داد که برام ناهار درست میکنه

روهام رو پس زدم و سرش داد کشیدم: روهام بم دروغ نگو

روهام: رها اروم باش

من: مامانم کووو؟؟؟؟ بهتون میگم مامانم کو.....

از جام بلند شدم رفتم سمت اراگل : اری ببین چیشده؟؟؟ ببین ببخشید اری ناهار همیشه بخوریم اخه میدونی چیه اینا

میگن مامانم رفته... دیگه پیشم نیس ولی برمیگرده...

رفتم سمت اراد: اراد ببین زن عمو نیس ... کجاس؟؟ بش گفته بودم ارادم میارم برای ناهار ولی بی معرفتی کرد و رفت

بعدشم هم سمت ارتان: ارتان ببخشید دیگه خواستم ناهار دعوتت کنم اما....

از دور چشمم خورد به رویا ... رفتم سمتش و بازوشو گرفتم

من: رویا دیر اومدی فکر کنم ... مادر شوهر تو دیدی مگه نه؟؟؟ دیدی چقدر مهربونه؟؟؟ دیدی مامانم چقدر

خوشگله؟؟؟ راستی توهم ناهار دعوت بودی؟؟؟

رویا منو تو اغوشش گرفت اروم اشک ریخت ولی من اشکی برای ریختن نداشتم

بابام رو مبل نشسته بود و دستشو گذاشته بود رو سرش رفتم سمتش و روبه روش زانو زدم

من: بابای؟؟؟ بین رهام .. دختر کوچولوت ... بابا مامان دیگه برام شبا قصه نمیگه؟؟؟ تو بجاش میگی

دیگه نتونستم تحمل کنم بغضم ترکید صدای هق هقم رفت بالا بابا اروم منو تو اغوشش گرفت و زمزمه میکرد: رها
دخترم من همیشه پیشتم

با این رفش عصبی شدم ازش فاصله گرفتم : چرا دروغ میگی؟؟؟ هان؟؟؟ چرا؟؟؟ مامان هم میگفت همیشه پیشتم ولی
کوووش؟؟؟؟ مامانم کجاست؟؟؟؟ این حرف اخرمو با داد گفتم که اراگل اومد سمت و منو بغل کرد
من: ولم کنید بغل نمیخوام...

روهام: رها بیا بریم تو اتاقت

با اراگل و روهام رفتیم تو اتاقم و رو تخت نشستیم ...

من: اری اون عکسه رو بین ... اونو میگمااا همون که رو اینس بین عکس مامان خوشگلم و منم

روز تولدم بود ... مامانم انقدر خوشگل شده بود که حد نداره

اااا داداشی چرا اونجا واستادی؟؟؟ بیا تو؟؟؟ بیا بشین بین اون عکسوو

روهام: رها چرا اینجوری شدی تو؟؟؟

من: من؟؟ من خوبم دیگه

روهام: باید بریم خاکسپاری

عصبی از جام بلند شدم و رفتم سمت روهام: روهام بین چی دارم بت میگم من مامانم نمرده فهمیدی؟؟

اون سوییچ رو بده؟؟؟

روهام: چی؟؟؟

من: نمیشنوی؟؟؟ گفتم اون سوییچ رو بده

روهام: میخوایی چیکار؟؟

من: میگم بده

سوییچ رو که داد از اتاق زدم بیرون و رفتم تو کوچه و سوار ماشین روهام شدم

اراد:رها رها کجا؟؟؟

بدون توجه بش ماشینو روشن کردم ... از تو ایینه میدیدم که اراد و ارتان میدوییدن دنبالم ولی من میخواستم تنها باشم

گوشیمو برداشتم یه اس ام اس نوشتم {میخوام تنها باشم} فرستادم برای همشون

نمیدونستم کجا میخوام برم ولی میخواستم تنها باشم تنهای تنها...

مامانم مامانم کجاست؟؟؟ برم دنبالش؟؟

راهمو کج کردم سمت امامزاده داوود ... مامانم میگفت هر وقت دلت گرفت برو اونجا انقدر اروم میشی شاید مامانم هم

رفته باشه اونجا من که نمیدونم

تقریبا ۴۵ دقیقه ایی تا اونجا راه بود ... گوشیم انقدر زنگ میخورد که عصبی شدم و خاموشش کردم پرت کردم صندلی

عقب ... ضبط رو روشن کردم

شاید از دلسوزیات جا خورده باشم

شاید برات صدام و بالا برده باشم

بیخوش همیشه واسه تو باعث دردم

من آرزوهات و برآورده نکردم

نپرس چرا چشمای من از اشک تاره

من انتخابام با بقیه فرق داره

نگرد پی چیزای عادی تو وجودم

من دختره یاغی و مغرور تو بودم

گوشه پیرهن تو قایم میشدم زود

دامن تو پاک ترین بالش من بود

هنوز پا به پام میای با بی قراری
به روت نمیاری که زانو درد داری
گوشه پیرهن تو قایم میشدم زود
دامن تو پاک ترین بالش من بود
هنوز پا به پام میای با بی قراری
به روت نمیاری که زانو درد داری

امروز فکر کنم کل دنیا با من لج کرده ... مامانم کجاست؟؟؟

دلم برایش تنگ شده... سعی نکردم اهنگ رو قطع کنم باش اشک میریختم و به راهم ادامه میدادم

زندگیتو دادی نداری ادعاشم
هیچ وقت نتونستم مثل تو خوب باشم
مثل تو حرف سرنوشت و بپذیرم
بدی دیگران و نادیده بگیرم

گوشه پیرهن تو قایم میشدم زود
دامن تو پاک ترین بالش من بود
هنوز پا به پام میای با بی قراری
به روت نمیاری که زانو درد داری

گوشه پیرهن تو قایم میشدم زود
دامن تو پاک ترین بالش من بود
هنوز پا به پام میای با بی قراری
به روت نمیاری که زانو درد داری

اهنگ مادر از مهسا

نزدیکای امامزاده بودم ... وقتی رسیدم یکم دلم اروم شده بود دیگه اشک نمیریختم ... دیگه بی تابمی کردم

ماشینو گذاشتم کنار و از پله ها رفتم بالا ... یه چادر از اونجا برداشتم و سرم کردم یاد اون موقع که با مامان اومده بودیم
افتادم

{فلش بک}

مامان:خب دختر گلم بریم

من:مامان من که چادر ندارم

مامان:میدن بت

مامان گونمو بوسید و باهم رفتیم تو امامزاده ... وقتی یه چادر هارو سرم کردم مامان انقدر بم خیره شده بود که خجالت
کشیدم

من: مامان میدونم دخترت خوشگله ولی دیگه انقدر بش خیره نشو

مامان خندید و با خنده ادامه داد : وای رها چقدر چادر بت میاد دختر ... پیر شی مادر

من: مامان چرا حالا پیر؟؟

مامان: خب عروس شی

من: این خوبه

مامان: از دست تو

{پایان فلش بک}

نفهمیدم کی یه اشک از چشمم سرازیر شد ولی بدون توجه به اشکام رفتم داخل امامزاده

{فلش بک کوتاه}

مامان: بین دخترم اینجا اولین بارته که میایی پس از خدا هرچی میخوایی بش بگو

من:واقعا برورده میشه؟؟؟

مامان دست کشید رو صورتم و گقت: تو بخواه اگه خدا بخواد میشه

{پایان فلش بک}

اشک از چشمم میومد و منم بی تفاوت به مردم ادامه میدادم به راهم

وارد حرم شدم و رفتم کنار ضریح و سرمو گذاشتم روش و هرچقدر تونستم گریه کردم

اون روز از خواستم که مامانم دیگه مریضیش اعود نکنه پس چی شد؟؟؟ مامانم میگفت ارزوم برآورده میشه چرا

نشد؟؟؟ چرا؟؟؟ چرا مامانم تنهام گذاشت؟؟؟ من از تنهایی میترسم

انقدر بی توجه به اطرافم بودم که نفهمیدم کی شب شده ... خلاصه بیخیال اشکام شدم و پاشدم که برم

رفتم سمت ماشین ... گوشیمو روشن کردم که خبر بدم حالم خوبه ولی انقدر میس کال و اس اومده بود که بی حوصله و

بدون جواب به همشون باز گوشی رو پرت کردم یه گوشه و راه افتادم

نمیخواستم برم خونه اما جای دیگه ایی نداشتم ... نمیخواستم برم خونه ایی که بدون مامان هست

هر چی از دست خودم و همه عصبی بودم خالی کردم سر گاز ماشین و سرعتمو بردم بالا

تا جایی که میتونستم پامو گذاشتم رو گاز و همه جا تاریک بود چشمای من بارونی ... رعد و برق بلندی زد

هههه مثل اینکه اسمون هم به حال من گریه میکنه

چشمم سیاهی میرفت هیجارو نمیتونستم ببینم ولی سعی کردم از راهم منحرف نشم خیلی سعی کردم فرمون رو کنترل

کنم اما هیجارو نمیدیدم احساس میکردم دارم بیهوش میشم که محکم خوردم به یه صخره ... ماشین داغون شده بود ...

گیر کرده بودم بین صندلی و فرمون نمیتونستم تکون بخورم چشمامو به سختی باز کردم و سعی کردم بین درچه

وضیعم ... اصلا حال خوب نبود .. تشنم بود و دلم اب میخواست ... نفهمیدم چیشد که دیگه نمیتونستم چشمامو باز کنم

و فکر کنم یه مدتی به خواب رفتم....

.....اراگل.....

بعد از صحبت با رها رفتم به سمت ارتان ،اونم بم گفت : اونه بوده که ترتیب این تولدو داده!!! داشتم ذوق مرگ میشدم
وای خدایا من واقعا عاشق شدم اونم عاشق ارتان ،اما نمیخوام بازم اون اشتباه رو بکنم!!!!!! خلاصه کلی بم خوش گذش
!!! فرداش رفتیم دانشگاه اما نه اراد بود ونه ارتان !! بعد از کلاس گوشی رها زنگ زد ارتان بود میگفت حال اراد خوش
نیست وماهم به سمت ویلاشون حرکت کردیم!!!!!! رها خیلی سریع رفت تو اتاق پیش ارتان ...

- تو نمیدونی اراد چشه

- عاشقه

- اخی حالا عاشق کی

- دوست شما

- رها!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!

- اروم تر دختر

- واقعا

- بعله واقعا

- وای چه عشقولانه

بلندشدم رفتم ودستشویی یه ابی هم به سر و صورتتم زدمو برگشتم ..

- گوشیت زنگ زد

- کی بود

- نمیدونم ،مگه من فضولم

- گفتم شاید باشی

- اِ اراگل؟؟

دوست داشتم همون موقع بگم :جانم اما بجاش گفتم:

- بعله

- داشتیم،(یه اخم کوچولو کرد از همونایی که ادم دلش ریش میشه ،دوست داشتم برم اخم بین ابروهاشو بوس

کنم وای خدا ،حداقل اینو از من نگیر.....

تاشب کلی مسخره بازی دراوردیم ،اما صبح یه روز مزخرفی بود فهمیدم مامان رها مرده ، من که شخصا کپ کرده بودم و همش گریه میکردم ...اما جلو رها نباید میباختم.... با اراد وارتان ورها رفتیم خونه رها ،دوستم حالش خیلی بد بود ،از روهام سوییچ و گرفت و رفت ،خدایا خودت مراقبش باش ...

- روهام اخه چرا بش دادی؟؟

- خودت که دیدی اراگل مجبور بودم

- حالا چی کار کنیم،(رفتم سمت اراد)

- اخه تو عاشقی ،چجوری گذاشتی تنها بره ،به خدا اگه بلایی سرش بیاد من میدونم وتو ،دوستم نیس ،عشقم

نیس، اون رفت ،کجا رفته ،یعنی الان حالش خوبه ،چرا گوشیشو جواب نمیده ،به خدا رها اگه توهم خدایی

نکرده یه چیزیت بشه منو تهنا بزاری خودمو میکشم ،میدونی که تا حالا ده بار این کارو کردم پس جنمشو دارم

(عین دیوونه ها کاترمو از تو کیفم برداشتم گذاشتم رو رگ دستم وروبه اون ۴تا (روهام،رویاری،اراد،ارتان) یا

میرید میارینش یامن خودمو میکشم ،ارتان دیگه منتظر من نباش برو دنبال یکی دیگه من واسه تو ... (تااومدم

بقیه حرفمو بزمنم که ارتان یه سیلی محکم حواله گوشم کرد ،جوری که مزه خون توی دهنم معلوم بود!!

- اخه این چرت وپرتا چیه میگی پاشوییا تو اتاق ببینم

- من هیچ جا نیام

- میگم پاشو

با ارتان رفتیم تو اتاق ،پرتم کرد رو تخت وگفت:اخه تو قوی هستی ،اخه تو اراگلی هستی که جلوی هیچکس

نمیشکستی اره ،اره؟؟؟؟؟؟د حرف بزنی لعنتی تو همون اراگلی هستی که زدی تو گوش من ،همونی که من عاشقش

شدم ،اره خودتی ،اگه خودتی پس چرا داری خودکشی میکنی ،یعنی نمیدونی این کارا برای ادم های ضعیفه !!

- ارت...ان م...ن بد...و...ن رها میمیرم !! (ازبس هق هق کرده بودم دیگه نفسی واسم نمونده بود....)

- نگران نباش پیدا میشه

- اخه چجوری

- میگم نگران نباش

همون موقع تلفن من زنگ زد

- اِ خانمی قهر نکن دیگه ! (رومو کردم اونطرف که گفت:عروسکم قهر کردی؟؟)وای خدا این داشت چی میگفت

مطمئنم قلبم اومده تو دهنم ،رومو کردم طرفش که یهو یه بوسه کوتاه رولبم کاشت ،دیگه داشتم میمردم !!

دیگه چیزی نتونستم بگم فقط با پروویی زل زدم تو چشماش !!!! خداروشکر که همون لحظه رویا واراد وروهام اومدن تو اتاق وگرنه من ذوق مرگ میشدم !! بشون گفتم فردا میام اونام ازخداشون بود من نرم که حالم بد نشه ،بشون گفتم میرم خونه خودم ،روهام نداشت اما وقتی ارتان گفت باهامه یه ذره خیالش راحت شد !!!! تمام راه رو سرم رو پنجره بود وتوی فاز اهنگ بودم

منو ببخش که ندیده میگرفتم التماس اون نگاه نگرانو

منو ببخش که گرفتم جای دست عاشق تو حس عشق دیگرونو

لایق عشق بزرگ تو نبودم خورشید بانو

غافل از معجزه ی عشق از تو بودم اسیر جادو

منو ببخش که درخشیدی و من چشمامو بستم

منو بخشیدی و من چشمامو بستم

منو ببخش منو ببخش منو ببخش منو ببخش

تو به پای من نشستتی و جدا از تو نشستم

که نیاوردی به روم هر جا دلت را میشکستم

تو به پای من نشستتی و جدا از تو نشستم

که نیاوردی به روم هر جا دلت را میشکستم

منو ببخش که درخشیدی و من چشمامو بستم

منو بخشیدی و من چشمامو بستم

منو ببخش منو ببخش منو ببخش منو ببخش

وقتی رسیدیم خونه، من رفتم تو اتاقم ولباسمو عوض کردم ... یه بولیز وشلوار پوشیدم ورفتم ارتان رو صدا کردم ..

- ارتان بیا بالا تو اتاق من جا بنداز بخواب

- چرا؟؟

- خب میترسم

- باش الان میام

اومد تو اتاقم یه نگاه به تخت انداخت وگفت : چرا جا بندازم همینجا میخوابم دیگه

- اونوقت من کجا بخوابم

رفت رو تخت من دراز کشیدو دستشو دراز کردو گفت :اینجا

- مسخره بازی در نیار

- وا خب تختت دونفرستا

- خب باشه چه ربطی داره

- بیا دیگه قول میدم کاریت نداشته باشم

- اخه ارتان ماهنوز محرم نیستیم

- مگه میخوای چی کار کنی، فقط کنارم دراز بکش

- نوچ

- باش اصلا نیا

- باشو جمع کن خودتو اینجا جای منه

- باشه بابا فقط میخواستم امتحانت کنم، الان میرم جامو میارم

- افرین پسر خوب، (خم شدمو لپشو یه بوس کردم و گرفتم خوابیدم)

صبح با صدای ارتان بلند شدم:

- صبح بخیر

- صبح شمام بخیر خانووم نمیخوایی پاشی، این از تو، اونم از رها خانم که خواب خوابه

- رها!!!!!!؟؟؟ حالش خوبه

- ای بد نیست

- یعنی چی

- هیچی فقط تو کماست ،البته دکتر گفت زیاد جای نگرانی نیست

- من میخوام برم پیشش

- باش پاشو بریم

- خب من اول یه حموم برم زود میام

- باش زود بیا

رفتم یه حموم ده دقیقه ای کردم زود اومدم بیرون سریع یه پانچ سورمه ای با یه شال مشکی و کفش مشکی پوشیدم!! رفتم پایین سوار ماشین ارتان شدم باهم به سمت بیمارستان حرکت کردیم ،نمیدونم چرا ولی خیلی حس خوبی داشتم ،میدونستم رها هیچیش نشده فقط مثل همیشه عین خرس گرفته خوابیده !! سریع رسیدم بیمارستان ومن باهمه سلام کردم الهی بمیرم اراد بچم نصفش شده !! قشنگ معلومه تا صبح نخوابیده وهمش داشته گریه میکرده ! ای رها خانوم نیستی بینی چجوری این بدبخت خودشو کشت ...

.....اراد.....

بعد از اینکه به اراگل خبر تصادف رهای منو دادن دیگه همه جا برام تاریک شده بود ... من اراد یه پسری که نمیتونست عاشق بشه اما حالا عاشق شده عاشق رها ... رها بهوش بیا قسم میخورم اگه بهوش بیایی عشقمو بت بگم دیگه نمیزارم تنها بشی خودم کنارت میمونم

وارد بیمارستان شدیم نخواستیم جلو رو هام و رویا گریه کنم با قیافه مظلوم رها که رو تخت چشماشو بسته بود و اون همه دستگاه؟؟؟ به رهای خوشگل من چرا انقدر دستگاه وصله... رویا داشت رو هام رو اروم میکرد منم بدون توجه به پرستارا و رفتم پیش رها نشستم کنارش و دستاشو گرفتم و به صورتم نزدیک کردم و زمزمه وار گفتم:رهای.. رهای من خانومی پاشو .. جون اراد پاشو ببین دارم دق میکنم

یه لحظه احساس کردم به حرفام واکنشی ایجاد کرد اما دکترا میگفتن فکر کردم ولی من مطمئن بودم که دستمامو خودش لمس کرد ... خدایا من بدون رها میمیرم

- چقدرم دق کردی(با ابرو ارتانو بهم نشون داد)تا اینو گفت همه بلند زدن زیر خنده!! منم سرخ شدمو سرمو انداختم پایین
 - نه بابا یه هفتس باهاشم انگار نه انگار منم هستم یه رسیدگی نمیکنه
 - که من رسیدگی نمیکنم،اره؟؟
 - اره
 - یه رسیدگی من بتو نشون بدم(همون موقع کیفمو پرت کردم طرفش که صاف خورد تو دماغش)
 - ای دماغم
 - ای وای ببخشید،دستم خورد
 - تو دستت زیادی درازه ها اون از اونموقع که زدی تو گوشم اینم از الان
 - حفته ،تا چشمت دراد
- همه داشتن بهمون میخندیدن که پرستار اومد وگفت وقت ملاقات تمومه ،قرارشد من بمونم پیشش! اراد بدبخت که یه هفتس نخواایده ...
- خلاصه تا شب کلی خندیدیم با رها و کلیم حرف زدیم! انگاری قانع شده بود که باید واقعیت رو درک کنه..
- رها
 - جونم
 - شروین زنگ زد
 - داشت کمپود میخورد که تا من اینو گفتم پرید تو گلوش
 - چته؟؟؟ خوبی دیووانه
 - اره ، تو مطمئنی
 - بعله
 - حالا میخوای چیکار کنی
 - به ارتان میگم
 - اره بهتره هرچی زودتر بش بگی
 - باش بگیر بخواب دیگه

- شبت شیک

- شبت خوش گلم

صبح با صدای رها بیدار شدم قرار بود امروز مرخص شه !! همه اومده بودن ! رها سراغ باباشو گرفت که رو هام گفت رفته المان پیش خواهرش یه ذره حال واوعضاش عوض شهرفتم سمت ارتان ولی زیاد بم محل نداد یعنی چیشده ??? بدجوری بغض داشتم به خاطر اینکه خستم و مامانم اینا میخوان بیان زودتر از همه رفتمرو هام به ارتان اشاره کرد که منو برسونه اما اون گفت میخواد اراد ورها رو برسونه !!!! منم خیلی شیک ضایع شدم ، یعنی چیشده ...

رفتم خونه یه اهنگ گزاشتمو شروع کردم به خونه تمیز کردن ...

به دلم موند یه بار یه روز یه جایی بگی میخوامت

بگی فقط واسه من عزیز یی و بس چشم به نامت

کاشکی تو نگاه آخر اشکو تو چشم میدیدی

تو چی کردی با دل من عشقمو لایق ندیدی

قلب تو انگار که نشنید التماس اون چشمو

تو چی کردی با دل من ندیدی غم صدامو

به دلم موند یه بار ، یه روز یه جایی بگی میخوامت

بگی فقط واسه من عزیز یی و بس چشم به نامت

به دلم موند یه روز یه جایی بگی میخوامت

بگی فقط واسه من عزیز یی و بس چشم به نامت

امین رستمی _ به دلم موند

داشتم خونه رو تمیز میکردم که صدای زنگ خونه اومد ...از ایفون نگاه کردم دیدم اراده ! درو باز کردم یه نگاه به لباسم کردم ، دیدم مناسبه....

- سلام

- سلام اراد خوبی؟؟ ارتان کو

- اینو باید از توپیرسم

- چرا

- قضیه مزاحم چیه

- وا خب مزاحمه دیگه

- اما ارتان میگه به اونم زنگ زده ، به ارتان گفته دست از سر تو برداره گفته تو عاشق اونی

- شروین غلط کرده

- پس میشناسیش

- اره

- خب تعریف کن

- من فقط ۱۵ سالم بود با یه پسری به اسم شروین دوست شدم ، اما یه اتفاقی افتاد که من باش کات کرد حالا

بعد هشت سال دوباره بم زنگ زده و تحدید میکنهمن میتروسم اراد ، من نمیخوام ارتانو از دست بدم

- باشه یه کاریش میکنم ، اما چرا زود تر بش نگفتی، اخیه پسره بش گفته که تو ارتانو دوست نداری و دست از

سرت برداره

- اون غلط کرده (دیگه داشت بغضم میگرفت)

- باش من باهش حرف میزنم ولی باید خودتم باش بحرفی

- چشم، فقط امروز نه چون مامان و بابام دارن میان کار دارم

- باش فردا تو ویلای من

- مرسی

- خواهش ، رها یه دوست بیشتر که نداره

- ههه ، از طرف من ببوسش ، بستگی به خودت داره یا لب یا لپ

- دیووانه، خدافظ

- بابای، باز مرسی

تا ظهر خونه رو تمیز کردم و بعدشم رفتم یه حموم قرار بود ماما و بابامو خاله ام بیاره ! وقتی ماما و بابامو دیدم انگار یه زندگی دوباره بم بخشیدن !! تا شب کلی باهم حرف زدیمو خندیدیم و آخرشیم کلی سوغاتی گیرم اومد.. به ماما و بابام شب بخیر گفتمو رفتم خوابیدم

صبح با صدای ماما بیدار شدمو سریع رفتم یه حموم و بعدش رفتم گوشیمو چک کردم دیدم اراد اس داده که ساعت ۵ ویلای اونا !! خب پس حالاحالاها وقت داشتم

سریع لباس پوشیدمو رفتم و پایین

- سلام ماما جون

- سلام گلم

- ا ماما چرا گردنت ، کبوده

- چی واقعا؟؟

- ا شیطون چی کار کردین

- ا ساکت شو دختر زشته

- وا ماما جونم این چه حرفیه ، عادیه بابا

- خب حالا پاشو برو بینم

- ماما من ساعت ۴ میخوام برم بیرون

- کجا انشالله

- بارها بریم بیرون

- باش

- شبم میرم خونه شون

- نه دیگه

- اخه تازه مادرش مرده گناه داره تنهاس

- باش برو

- مرسی عزیزم ، شمام راحت باشی امشب (یه چشمک زدمو رفتم تو اتاقم)

داشتم فکر میکردم که لباس چی بپوشم که یهو گوشیم زنگ خورد، شروین بود جواب ندادم!! خلاصه بعد یه ساعتی فهمیدم یه تاپ بپوشم روشم رفتم مانتو کرمم رو پوشیدم با شلوار نخه قهوه ای با یه شالی که راه راه قهوه ای و کرمه با یه کیف و کفش کرم ... و یه ارایش خوشگل کردم و از مامانم خدافسی کردم، راه افتادم به سمت ویلا نزدیکای ساعت ۵ بود..

رفتم تو در زدم اراد در رو باز کرد :

- سلام اراگل خوبی
- مرسی تو خوبی،رها کو
- نیست
- وا یعنی چی
- خب منم دارم میرم دیگه
- اونوقت چرا
- که راحت تنها باشید
- اهان مرسی،کجاس
- بالا تو اتاقم
- باش ممنون خدافس
- خداحافظ

یه نفس عمیق کشیدم و مانتو وشالمو دراوردم رفتم سمت اتاق ، دررو که باز کردم دیدم چشماش قرمزه یا خدا نکنه به خاطر من داره گریه میکنه...باصدای اروم گفتم

- سلام
- سلام،تو اینجا چی کار میکنی
- توهمیشه خیلی سریع قبل از اینکه پرس وجو کنی، حرفارو باور میکنی
- نه
- اونوقت چرا اینبار قبول کردی،بدون اینکه از من بپرسی
- چون داشت راست میگفت

- تو از کجا میدونی

- چون

- چون چی هان؟؟ اخه تو دیگه چرا؟؟؟ تو که میدونی من دوست دارم، پس چرا حرف اون عوضی رو قبول کردی هان؟؟؟

- تو چرا چیزی به من نگفتی

- دقیقا دیروز میخواستم بگم، اما تو بم محل ندادی

- خب باید میومدی جلو و میگفتی

- فک نمیکردم بهم اعتماد نداری

- دارم

- د، اخه اگه داشتی که میومدی از خودم میپرسیدی (دیگه نتونستم بغض مو تحمل کنم و زدم زیر گریه)

اروم اومد جلو و بغلم کرد منم گریه شدت گرفت ... با هق هق گفتم: ا...ر...تا...ن منو ..ب.ب.خش

- با شه عشقم، باشه عروسکم!!!!!! تو منو ببخش که از خودت نپرسیدم

دیگه چیزی نگفتم و همونجوری تو بغلش خوابم برد ... با صدای ارتان بیدار شدم

- خانم کوچولو نمیخواهی به من رسیدگی کنی، من همه رو دک کردم که تو بم رسیدگی کنی

- که رسیدگی می خواهی اره

عین بچه ها کله شو تکون داد و گفت: اوهوم

- یه رسیدگی نشونت بدم که حض کنی

بلند شدم رفتم سمت اشپز خونه یه لیوان اب برداشتمو ریختم روش!! اونم نامردی نکرد و یه پارچ اب ریخت روم

کلی اب بازی کردیم که دیگه من واقعا هیچ جای مانتوم خشک نبود ..

- ا ارتان ببین تمام مانتو خیس شد

- ههه هخته

- هههه من که میتونم مانتومو در بیارم اما تو که نمیتونی بولیز تو در بیاری

زبون درازی کردم و سریع دکمه مانتو هامو باز کردم و مانتو اویزون کردم که خشک شه!! رفتم تو حال دیدم ارتان همینجوری داره منو نگا میکنه وا این چشه؟؟

ای وای خاک بر سرم اینکه تاپه اوه اوه از بس هوا گرمه منم باز ترین تاپمو پوشیدم یا خدا بخاطر همین کش موهامو باز کردم و انداختم دورم

- چشماتو در ویش کن
- وا اراگل تو چقدر خوشگلی ومن نفهمیده بودم
- خب بابا
- اراگل، بیا بشین کارت دارم
- باش
- هفته دیگه میخوایم بیایم خواستگاری
- واقعا
- اوهوم
- چه خوب
- فقط چندتا قانون دارم
- اوهوع بزار اول من جواب مثبت رو بدم بعد
- حالا
- بفرما گوش میکنم
- ۱- وقتی پیشمی باید حیارو بزاری کنار، ۲- دیگه زیاد سمت ارش نرو، ۳- باید هرروز بم رسیدگی کنی
- ۴- باید دوتا بچه داشته باشیم یکی دختر و یکی پسر
- اوه بابا خسته نشی یه وقت
- من وقتی پیش توام خسته نمیشم
- اونوقت اگه به حرفات گوش نکنم چی میشه
- میخوای بدونی چی میشه
- اوهوم
- باش خودت خواستی

منو بلند کرد وبرد تو اتاق یا ابلفض خدایا غلط کردم ،در اتاقو با لگد باز کرد و منو اروم رو تخت گذاشت ، خودشو
روم خم کرد ودستاشو گذاشت کنارم اروم دم گوشم به طور دیوونه کننده ای گفت: میخوای بدونی چی میشه

- نه غلط کردم
- نه دیگه خیلی دیره
- ارتان تروخدا
- نوچ ، قول میدم اذیتت نکنم فقط یه دونه حرفشو خورد و گردن مو بوس کرد بوسی که منو خیلی بد داغ کرد
خیلی بددد واروم اروم لباسو به لبام نزدیک کردو یه بوس طولانی ازم گرفت ! وای خدا مرسی بخاطر اینکه بم
عشقمو دادی ، مرسی ! خلاصه تا شب کلی شیطونی کردیم ، ساعت ۹ ارتان زنگ زد به اراد وگفت که بیان !! بعد
از تلفن من رو نشوند رو پاش و گفت : مرسی اراگل

- بابت؟؟
- همه چی
- منم از تو ممنونم
- یعنی میشه تاابد مال خودم شی
- اوهوم

ای بابا باز دوباره شروع کرد خدایا این چقدر عطش داشته و من نمیدونستم ، اما واقعا میتونم بگم باهر یه بوسش
من ارامش میگرفتم ! بعد از اینکه هردوتامون خسته شدیم ، من رفتم مانتومو پوشیدمو دوباره نشستم روپاش !!

- ارتان الان میان
- نترس حالاحالاها نمیان
- چرا
- ترافیکه
- اهان

دیگه چیزی نگفتم و فقط سرمو گذاشتم روسینش واونم اروم اروم موهامو نوازش کرد که دیگه خوابمون برد ، تو
خواب خوشی بودم که یهو با صدای انفجار سه متر از جا پریدم

ارتانم مثل من تعجب کرد تو فاز خودمون بودیم که صدای خنده بچه ها به گوشم رسید اوه اوه مارو تواین وضعیت دیدن !!!

ارتان- زهره مار ترسوندیم

اراد- خوش گذشت

- تا چشمت دراد

- اِ اراگل خوبه حالا من یه کاری کردم ، باهم دوست شدین

- بیخشید

- عشق منو اذیت نکن اراد

- اوهوع

خلاصه تا صبح زدیمو رقصیدیم نزدیکای پنج بود که خوابمون برد !! با نوازش دستی بلند شدم دیدم رهاست

- سلام

- سلام عزیزم

- ساعت چنده

- ساعت ۴ بعد از ظهر

- چیییییییییی

- او چته بابا گوشام کر شد

- من تا ۴ خوابیدم

- اووو تو که خوبشی ارتان هنوز بیدار نشده

- ههه

- دیشب خوش گذشت

- عالی بود

- ای شیطون ، پاشو پاشو برو بیدارش کن میخوایم بریم سینما

- باش، بقیه کجان

- رفتن یه دوری بزنی منم میرم حموم راحت باش (یه چشمک زدورفت) به سر ووضعم نگاه کردم خوب بود ،لباسم عوض نکردم چون هیچکس نبود بخاطر همین با همون تاپ ،رفتم به سمت اتاقی که ارتان خواب بود .

درو باز کردم دیدم بولیز تنش نیست ،عین یه بچه تخس خوابه رفتم نشستم بغلشو سرشو ناز کردم و اروم صداش کردم اما بیدار نشد ، اروم خم شدمو لبشو بوسیدم اما بازم چشماش باز نشد !! یه بار دیگه اروم صداش کردم !! ایندفعه اروم چشماشو باز کرد وگرفت نشست یه سره دست کرد تو موهاش وموهاشو بهم ریخت ! تا منو دیدم چشماش چهارتا شد!!

- سلام عرض شد

- سلام عروسکم

- عصر شمام بخیر

- وا مگه ساعت چنده ۵

- واقعا

- اوهوم ،زود لباس بپوش بیا بیرون

- چشم خانومم

رفتم بیرون لباسمو پوشیدمو ورفتم تو حیاط ! همه تا منو دیدن خندشون گرفت

- چرا میخندین؟؟

- هیچی بابا

- دیوانه ها

- دیگه نیستم کسی به عروسک من بی احترامی کنه ها

- خب بابا توام ، پاشید حاضر شید بریم سینما دیر شد

- من که امادم

- منم

- پس شما دوتا باهم برین منو رهام باهم ،روهام وروی باهم

- باش پس فعلا

- فعلا

.....رها.....

بعد از اون تصادف با حرفایی که رو هام بام زده بود دیگه باور کرده بودم که مامانم نیست و رفته بخاطر همین دیگه سعی کردم اروم باشم و یه هفته ایی میشه که بهوش اومدم و خیلی اتفاقا تو این یه هفته که من بیهوش بودم افتاده هنوز نتونستم تنها با اراد حرف بزنم ولی ارتان و اراگل مال هم شدن خوشبخت بشن

منم که هنوز عاشقم ولی سکوت کردم و این سکوتم از ارم میده

با بچه ها رفتیم سینما و من کنار اراد و ارتان و اراگل و رو هام و رویا هم باهم نمیدونم چرا ولی تو اون فضای تاریک صدای بلند فیلم سرمو اذیت میکرد خب من تازه از کما اومدم بیرون سرم داشت منفجر میشد که در گوش اراد گفتم حال خوب نیست و میرم بیرون ... از سالن زدم بیرون و روبه رو پنجره کنار سالن بیرونی واستادم و به بیرون خیره شده بودم هوا تاریک شده بود و یکمی از ستاره ها معلوم بود و نور چراغ ماشین ها هم به چشم میخورد دلم برای مامانم تنگ شده بود ولی رو هام قول داده بودم گریه نکنم بغضمو خوردم و به بیرون خیره شدم که ناگهان یکی از پشت منو بغل کرد بوی عطرش برام اشنا بود انقدر اشنا که باش مخالفت نکردم و تو بغلش موندم و دستامو رو دستاش گذاشتم زیر گوشم اروم گفتم: دوستت دارم

این الان چی گفت؟؟؟ گفت دوستت دارم... والای اراد من؟؟؟ ارادی؟؟؟ دوسم داره؟؟؟ خواستم برگردم و بگم منم دوستت دارم ولی رها جان یکم حیا و عفت اروم باش ریلکس

اروم برگشتم و به چشمش خیره شدم و شیطونه وار گفتم: چی گفتی؟؟؟ نشنیدم

اراد: دوستت دارم رها

من: نمیشنوم چی میگی اراد ... بیا بریم فیلمو ببینیم

خودمو خیلی ننگه داشته بودم یه لحظه احساس کردم اخمای اراد رفت توهم که یهو از پشت بغلم کرد و برمگردوند و گفت: نشنیدی پس؟؟؟

من: اراد چیکار میکنی؟؟

اراد:میخوام ثابت کنم

من:بابا نمیخواه

بدوم توجه به حرفم زیر کوشمو بوس کرد و گفت:دوستت دارم رها

انقدر داغ شده بودم که دلم نمیخواست صحنه رو ترک کنم ولی الان ما تو سالن سینمایی مارو ببین خیلی زشت
میشه بخاطر همین خودمو ازش جدا کردم و دویدم سمت در ورودی سینما و برگشتم سمت اراد و دستامو به لبام
نزدیک کردم و اروم و بدون سروصدا به صورت پاندومیم گفتم: منم دوستت دارم اراد

فکر کنم شنید چون یه لبخندی رو لباش نشست و منم رفتم تو و نشستم و به فیلم دیدن ادامه دادم و تا اینکه اراد
اومد و کنارم نشست با همون لبخند نگام میکرد که دستاشو به دستام نزدیک کرد و دستمو گرفت منم لبخند
رضایت امیزی زدم بش

بعد از سینما هرکی رفت یه طرف منم دیگه با روهام و رویا رفتم خونه ..

الان چهل مامانم شده ... روز چهل بازم حالم بد شده بود ولی تو اون لحظه اراد پیشم بود و ارامشی داشتم

بابا خیلی ناراحت بود ولی روبه رویا و روهام گفت : مامانتون هم راضیه پس همین فردا مراسم عقد و عروسی تون
رو ردیف کنید ... هرچی لازم داشتین بگین

روهام:اما بابا

بابا:روهام گفتم حرفی نزن

رویا رفت بابا رو بغل کرد و با بغض گفت: ممنونم

بابا هم نمیخواست جلو ما بزنه زیر گریه بخاطر همین رفت قرار شد من و رویا و اراگل بریم دنبال لباس عروس

اراد و ارتان و روهام هم دنبال لباس اقا دوماد

خلاصه تا نزدیکای ۴ با اراگل و رویا کلی خوش گذروندیم و بعد هم قرار شد بریم ارایشگاه وقتی لباس عروس رو
خریدیم انقدر رویا ذوق داشت بچم داره عروس میشه هههه خیلی بش میومد

بعد از خریدن لباس من و اراگل هم رفتیم ارایشگاه قرار بود ساعت ۸ روهام بیاد اونجا دنبال عروس خانوم

خلاصه بعد از چندساعتی عروس ما هم آماده شد خدایا این رویای خودمونه انقدر خوشگل شده بود که حد نداشت

روهام اومد و اونا هم رفتن اتلیه و بعدش هم بیان سالن

اراگل هم میگفت ارتان میاد دنبالش ... میمونم من که فکر نکنم کسی باشه مگر اینکه زنگ بزنم اراد

خلاصه اراگل هم حسابی خوشگل شد لباسش هم از همینجا پوشید یه پیراهن کوتاه کرمی که رو کمرش هم پاپیون

داشت موهایش هم مثل کوجه بالا بست و یکی از موهای جلوشو باز گذاشت خیلی خوشگل شده بود عوضی

ارتان و اراگل هم رفتن .. ارتان میگفت که اراد قرار بیاد دنبال خوشحال بودم که حد نداشت

نمیخواستم موهامو درست کنم فقط برام اتو کشید و رو شونه هام رهاش کردم و یه ارایش دهملمونه هم برام کرد

که خیلی بم میومد لباسمو پوشیدم یه پیراهن سفید و مشکی البته یکم سفید داشت درکل مشکی بود و روی سینش

سفید کار شده بود و بند هاشم نازک بود و یه دستبند از نوع همون پارچه سفید هم برای دور بازو داشت

اراد به گوشیم میس انداخت که پایینم بعد پوشیدن مانتو و سر کردن شالم رفتم پایین وقتی اراد رو دیدم سرم گیج

رفت و یه سوت کوتاهی تو دلم کشیدم بابا شوهر آینده مارو نگاه انقدر خوشتیپ بود و ما نمیدونستیم؟؟

یه کت اسپرت و شلوار اسپرت به رنگ مشکی و قهوه ای سوخته و پیرهنش هم امممم خیلی خوشگل بود و با اون

کرواتش هم محشر شده بود ولی نمیدونم چرا کرواتش ول بود اراد با دیدن من اومد سمت و روبه روم

گفت:امشب میخوایی مارو به کشتن بدی خانوم؟؟

من:امممم اره فکر کنم

اراد:پس حواست باشه ها چون من طاقتم کمه ها

زبون درازی کردم و گفتم:دیگه اون مشکل خودتته اراد این چه وضعه کرواته؟؟

اراد: بلدی ببندی؟؟

من: پس چی فکر کردی؟؟

رفتم جلو تر و فاصلمون رو کم کردم دستمو دور گردنش بود و بعد از بستن کروات منو کشوند سمت خودش و افتادم تو بغلش با این کارش مخالف نکردم و تو بغلش موندم تا خودش در گوشم گفت: میخوایی همینطور بغلم بمونی

ازش فاصله گرفتم و با خنده سوار ماشین شدیم و به سمت سالن رفت

توی راه یه کلمه هم حرف نمیزد که من سکوت بینمون رو شکوندم: میدونستی خیلی خوشگل شدی؟؟

فکر کنم با این حرفم هنگ کرد چون بعد از چند ثانیه بعد گفت: مگه غیر از این بود

من: ایششش اصلا خوشگل نشدی؟؟

اراد: ولی خانوم ما خیلی خوشگل شده

من: میدونم

اراد: پس آقای این خانوم چی؟؟

من: حرف نداره

یهووو اخماش رفت توهم یه لحظه ترسیدم ولی بعد از حرفش خندم گرفت: میگم رها نبینم تو عروسی با یه پسر

دیگه برقصیااا

من: از اونجایی که خیلی خوشگل شدم شاید بم پیشنهاد بشه ولی من رد میکنم

اراد: اصلا کنار خودم میمونی و تکون هم نمیخوری

من: هرچی اقامون بگه

با این حرفم اخماش کمرنگ شد و تبدیل به یه خنده شد

رسیدیم دم سالن و با اراد وارد شدیم چون مجلسمون خودمونی بود بخاطر همین قاطی گرفته بودیم

با دیدن اراگل و ارتان رفتیم نزدیک اونا

اراد و ارتان یکم از همین مسخره بازیا که چطوری داداش و چه میکنی با زن ایندتو و گفتن و ساکت شدن

من و اراگل شروع کردیم:

من:اری خوش گذشت؟؟

اراگل یدونه زد به پهلوم و گفت: به شما که بیشتر خوش گذشته

من: نه بابا هنوز که اتفاقی بینمون نیوفتاده ولی شما ...

یه چشمکی زدم که خودش فهمید منظورم چیه دیگه هیچی نگفت و در گوشم فقط یه کلمه گفت: حالا بماند

خلاصه تو کل عروسی اراد از کنارم جم نمیخورد همونطور که ارتان به اراگل چسبیده بود من و اری خیلی سعی

کردیم بریم وسط یکم برقصیم ولی اقاهامون میگفتن وسط نامحرم همیشه بعدن

دیگه داشتیم کلافه میشد که DG گفت خواهر دوماد بیاد وسط تنها با عروس و دوماد برقصه وای دمت جیز داش

DG اومد بلند شم که اراد دستمو گرفت و گفت:بین مواظب خودت باش

چشمکی زدم و رفتم وسط ای جانم داداشمو ببین چه خوشگل شده تو طول اهنگ فقط به روهام خیره شده بودم

یکم هم خودمو تکون میدادم خلاصه کلی خوش گذشت

قربون داداش و زن داداشم بشم که انقدر خوشگل شدن به پای هم پیر بشین اشالله

بعد از رقصیدن همه رفتیم کنار و اقا DG فرمودند که عروس و دوماد باس تانگو برقصن بعد کمی رقصیدن رمانتیک

علایم شد که حالا زوجین هم میتونن بیان برقصن ارتان با عجله دست اری رو گرفت و رفتن وسط

ماشالله این دوتا رو ول کنی بچه دار هم میشن

اراد کنار گوشم گفت: بریم؟؟

برگشتم سمتش و با تعجب گفتم: کجا؟؟

اراد خندید و گفت: خونه دیگه

وای خاک بر سرم خونه چرا؟؟؟

من:نوچ

اراد: دیوونه بیا بریم برقصیم

من: نشنیدی گفت زوج ها ... مگه ما زوجیم؟؟؟

اراد: بالاخره که میشیم

من: حالا

بلند شد و دستشو دراز کرد دیگه طاقت نیاوردم و دستشو گرفتم رفتیم وسط جمعیت دستام تو دستاش بود
پاهامون همزمان باهم تکون میخوردن ... دستامو از دستاش جدا کردم و دور گردنش گذاشتم و اونم دستاشو دور
کمرم حلقه کرد حسی که داشتم بهترین حسی بود که تو عمرم داشتم

اراد لباشو به گوشم نزدیک کرد و اروم زمزمه وار گفت: قول میدی مال خودم بشی؟؟ فقط و فقط مال من

چشمامو بستم و اروم باز کردم تو چشماش خیره شدم و حلقه دستمو محکم تر کردم و چشمکی زدم.....

الان دیگه عروس و دوما هم رسوندیم خونشون دم در خونه بعد از رفتن مهمونا من بودم و اراد و اری و ارتان با
روهام و رویا بعد از اینکه رویا رو بقل کردم و ازش خداحافظی کردم رفتم سمت روهام با بغض به چشماش خیره
شدم و اونم بغضمو حس کرد که اغوششو برام باز کرد و منم از خدا خواسته پریدم بقلش و دیگه نتونستم و بغضم
ترکید ... انقدر گریه کردم که اشک روهام هم دراوردم

اراگل: ای بابا بس کنید خواهر برادر

در گوش روهام زمزمه کردم: خونه بدون تو و مامان دیگه خیلی تحملش سخته من و بابا دق میکنی

روهام: تنهاتون نمیزارم میام پیشت و تو میایی

رویا هم اومد کنارمون و گفت: معلومه رها جون ما میاییم و شما میایین

اراد: بسته دیگه این دوتا عاشق رو تنها بزاریم

ارتان: من اراگل رو میرسونم خونشون

بعد از رفتن ارتان و اری من و اراد هم رفتیم تو ماشین بغض داشتم ... مامانم نیست خونه و الانم که داداشم خونه
برام خیلی سخته تحملش

اراد: میری خونه

من: نه

اراد: پس کجا؟؟

من: هر جا به جز خونه

اراد: اونوقت چرا؟؟؟

من: نمیتونم خونه رو تحمل کنم اراد سخته الان برم مامانم؟؟؟ اراد سخته

هق هقم بلند شد که اراد زد کنار خیابون و پیدا شد و اومد سمت من و در رو برام باز کرد از ماشین پیدا شدم و
رفتیم تو پارک روبه رو روی تاب های دونفرش نشستیم

اراد: بیا بشین دیگه

رفتم کنارش و دستاشو دورم حلقه کردم منم سرمو رو سینش گذاشتم و اروم اشک ریختم

اراد: رها من تنهات نمیزارم

من: اراد؟؟؟

اراد: جان دلم

من: قول میدی؟؟؟

اراد: از ته قلبم

سرمو بلند کردم و به چشماش خیره شدم که اونم خم شد پیشونیمو بوسید لب هاش روی پیشونیم حس عالی بود
حسی که تا حالا حس نکرده بودم چشمامو بستم و باز کردم

اراد: چیه خوشت اومد؟؟؟

من: حالا بماند

اراد: نه دیگه بگو خوشت اومد یا از یه جا دیگه ببوسم

من: من که مشکلی ندارم

اراد: بچه پرووو

خندیدم و خودمو تو بقلش جا کردم اونم حلقه دستاشو دور کمرم تنگ تر کرد و تاب میخوردیم

اراد: رها؟؟

من: جانم

اراد: دوستت دارم

من: ما بیشتر اقا

اراد: واقعا؟؟

من: شک داری؟؟؟

اراد: یه کوچولو

من: میخوایی بت نشون بدم

اراد: ثابت کن

سرمو اوردم بالا و رو چشماش نگه داشتم و نزدیک شدم و بوسه کوچولویی رو لب کاشتم و خودمو سریع جدا کردم

که صداش دراومد

اراد: فقط همین قدر دوسم داری؟؟

من: خیلی پروویی

اراد: ما اینیم دیگه

من: پاشووو الان بابام نگران میشه

اراد: نه نرووو داره خوش میگذره

من: هروقت اومدی خاستگاری و رفتیم خونمون اونوقت تا صب مال خودتم

اراد: هر چی خانوممون بگه

سوار ماشین شدیم و اراد منو رسوند دم خونه و وارد خونه شدم بابا داشت فیلم میدید ساعت دو شب چه فیلمی؟؟؟

فقط صدای فیلم رو میشنیدم

{فلش بک}

مامان: ای علی اون سیخ رو بردار

بابا: ای به چشم خانوم

مامان: رها تو هم بس کن انقدر فیلم نگیر ... روهام بیا به بابات کمک کن پسر

من: مامان خوشگلم اینا همه خاطرس

{پایان فلش بک}

اشکی از چشمم روی گونم چکید ... فیلم پارک چیتگر بود پارسال هر چهار نفرمون رفته بودیم و نهار اونجا بودیم

الهی قربون بابام بشم که هنوز تو فکر مامانم ولی جیک نمیزنه ...

اشکامو پاک کردم و رفتم تو با دیدن من اشکاشو پاک کرد کنارش نشستم و بقلش کردم و لپشو بوس کردم و

گفتم: بابای دیر وقته بریم بخوابیم

بابا: باش دخترم

رفتم تو اتاق و لباسمو دراوردم و خوابیدم

فردا صب با صدای روهام از خواب بیدار شدم

من: روهام پسر تو مگه خونه و زندگی نداری؟؟؟

روهام: گفتم شاید دلت برام تنگ شده باشه

من: اخیه انقدر زود

روهام: باش من میرم

من: خب حالا غلط کردم

از جام بلند شدم و با قیافه خواب الود خیره شدم بش که گفت: پاشو تنبل رویا براتون پایین صبحانه درست کرده

صورتمو یه ابی زدم و رفتم تو آشپزخونه پیش رویا از پشت به شکمش دست زدم و گفتم: بینم دیشب عمه نشدم

رویا: از دست تو رها

روهام: رها جان الان زوده

من: ایااا داداشی من میخوام عمه بشم زودتر

روهام یدونه زد تو سرم و گفت بشین صبحونتو بخور بعد هم برو دانشگاه . بابا رفته سرکار من و رویا هم باید بریم

فقط ناهار یا برو پیش اراد یا با اراگل باش چون بابا گفت برای اینکه یکم حالش جا بیاد میره خونه عمه اینا تو شمال

با سر بش جواب دادم و رفتن از خونه بیرون منم رفتم تو اتاقم و لباسامو عوض کردم یه شلوار مشکی و مانتو سرمه

ایی با مقنعم پوشیدم و از خونه زدم بیرون

واایا یادم رفته بود حال ماشین روهام رو پیرسم ههههه بعد از اون تصادف داغون شده بود مثل اینکه داده بود به

یکی از دوستاش ردیفش کنه درهر صورت اصلا بیخیال

با یه کورس ماشین خودمو به دانشگاه رسوندم اراگل طبق معمول بعد از اون همه اتفاقات با ارتان اشتی کردن و

الانم که بهم چسبیدن رفتم نزدیکشون

من: شما دوتا نمیخواایی یکم از هم جدا بشین

ارتان: رها خانوم نگو این حرفو

اراد:جانم

من:دوست دارم

با این حرفم اراد لبامو بیشتر از قبل مکید و با لبخند گفت: منم دوستت دارم

.
.
.

چشمامو که باز کردم اراد نبود ولی یه نامه گذاشته بود {خانومی من رفتم بیرون برای شام چیزی بخرم تو هم دیگه پاشو خیلی خوابیدی کوچولو}

خندیدم و از جام بلند شدم رفتم تو اشپزخونه حس درست کردن غذا رو نداشتم یعنی بلد هم نبود رفتم تو اتاقم و یه تیشرت سفید و مشکی با یه شلوار ابی و سرمه ابی پوشیدم

صدای گوشیم بلند شد شمارش ناشناس بود جواب دادم:بله بفرمایید

الو

چرا جواب نمیدی؟؟؟

قطع شد و منم بدون توجه انداختم اونور که اس ام اس اومد رفتم خوندم نوشته بود {ساعت ۸ شب بیا لواسون ویلا اراد بیا بین دوست پسرت چه ادمیه}

این دیگه کیه؟؟؟ خدایا یعنی چی؟؟؟ اراد؟ اراد من؟؟ یعنی چه اتفاقی افتاده؟؟

ساعت نزدیک ۸ بود زنگ زدم اراگل گفتم میرم ماشینشو قرض میگیرم اونم قبول کرد

راه افتادم سمت لواسون خیلی استرس داشتم میترسیدم برم اونجا میترسیدم چیزی رو بینم که نباید بینم

خدایا خودت کمکم کن.....

.

رسیدم دم در لواسون با نگرانی و استرس از ماشین پیاده شدم

رفتم نزدیک خونه باز همون ناشناس اس ام اس زد {فقط زنگ نزن ... یواشکی از حیاط تو خونه رو ببین}

خدایا این کیه؟؟؟

انگار یکی در رو برام باز گذاشته بود از حیاط پشتی تو خونه رو نگاه کردم کسی نبود ولی صبر کن ببینم صدای چیه
انگار یکی تو آشپزخونس ...

اینا چیه؟؟؟ اخه اراد کیف زنونه برای چی باید داشته باشه؟؟؟ خدایا ببین این وسایلی یه دختره؟

اره خودشه اون مانتو . شلوار و شال و اون اون کفاشا....

سرم داشت گیج میرفت نزدیک بود بیوفتم بغض کرده بدم اشک تو چشمام جمع شد و سرازیر شد میخواستم اون
دختر عوضی رو ببینم ولی تو همون لحظه باز برام اس ام اس اومد {ببین حواست باشه اونا نباید بفهمن تو دیدیشون}
سعی کردم جلو خودمو بگیرم ولی نشد رفتم تو خونه و وارد آشپزخونه شدم و از پشت دیدمش ... با تاپ و شلوارک بود

من:هووووی عوضی اینجا چه غلطی میکنی

با تعجب برگشت و بالاخره صورت زشتشو دیدم مثل میمون بود همه جاش عملی بود

دختره:با منی؟؟؟

اییییییییی صداشو

من: اخه مگه جز تو کس دیگه ایی هم اینجا هست؟؟؟

دختره: نه خب ولی بزار ببینم خودت کی هستی؟؟

من: خب من من نامزد اراد

دختره:اراد؟؟؟ هههه من قراره هفته دیگه با اراد جون ازدواج کنم بعد تو نامزدشی؟؟؟

با این حرفش دست و پام شل شد دیگه طاقت نیاوردم و يدونه خوابوندم تو گوشش

دختره:عوضی چه غلطی کردی؟؟

من:باید با اراد حرف بزnm

دختره: بیین اراد با من خوشبخت میشه بیخیالش شو و برو

شاید حرفاش راست و شاید هم نه ولی باید با اراد حرف میزدm باید میدیدمش

من:اراد کجاست؟؟

دختره:رفته بیرون الانا دیگه میاد بهتره بری

بدون اینکه ازش خداحافظی کنم از خونه زدم بیرون اشک از چشمم سرازیر میشد و منم تو اون هوای سرد تنها

ارادمو از دست دادم دیگه اون مال من نیست؟؟ نه؟ دیگه نیست؟؟؟

اصلا به این فکر نکردم که به اراد زنگ بزnm قلبم داشت میسوخت انگار شکسته بود

راه افتادم سمت تهران و همون لحظه ضبط رو روشن کردم

خوش به حالش اون که تو روداره

اون که هر جا میری کنارتو چشم از تو برنمی داره

خوش به حالش اون که باهاشی همش

انقد خوبه باهات و خوبی باهاش

حتی نمیتونی یه لحظه جداشی ازش

تو هستی باهاش خوبه حالش

حتی یه شب بی تو رو جای من نیست

چشماش با تو شادن

نمیشن مثل چشای من خیس

اونم وقتی بغلش میکنی میمره از تب

اونم مثل منه خوابتو میبینه هرشب

انقد بهت فکر میکنه که بگیره سر درد

وقتی میری با التماس بگه میمیره بر گرد



پوووووف این از این اهنک داغ دلمو بیشتر میکنه که اما منم که لجباز تا تهش رو گوش کردم و به جاده خیره شده بودم

همه چی خوبه چطوره وضعیتت

باهاش راحتی نمیکنه اذیتت

اونم به فکر کارات هست

واسه بچه بازیات میکنه نصیحتت

اصن حواسش بهت هست هی نگاهت کنه

میدونه ناراحت میشی چی کارت کنه

شبا حرف میزنه خوابت بیره

صبحا زنگ میزنه که بیدارت کنه

اونم اندازه من دلش واسه تو تنگه

واسه تو حتی با خودت میجنگه

واسه یه لبخندت همه چی شو میده

اونم واسه همه بده با تو یه رنگه

توی جمع دوستا چی

خوبتو میگه حتی اگه بد باشی اگه لوس باشی

آرزو میکنه که دوستش داشته باشی

انقد دوست داره آرزوش باشی



اشک از چشمم جاری میشد به زور جاده رو میدیدم ... ای دلارام انشالله باهم بدبخت بشین

از به هوای تو

امشبم تو خیابونا تا دمای صبح

یه نگاه قفل به ته خیابونا میاد اما یه هو

یه خاطره تو ذهنم و صدای تو

میپچه انگار یکی در میاره ادای تو

من دارم میمیرم اینجا تو این شرایط و

اونجا لبای اونه روی لبای تو

اگه دستای تو توی دست اونه

اگه میخواد اوضاع همینطور که هست بمونه

چرا نمیخوای بذاری که بی تو برم

چرا میگی دل تو هم زنده نیمونه

چرا نمیتونی از این بازی دل بکنی

منو میبینی و نمیتونی پلک بزنی

چرا گاهی حس می کنم تو بغل اونی و

تو فکر منی

صبح تا شب خونه ام حالا

تو بودی میرفتیم از سر و کوله هم بالا

بی تو هم خونه سوت و کور هم کارا

باعث نمیشی که فک نکنم بارها

که کجایی الان با اونم پایی

احساسی که داشتی با اونم داری

با اونم داری از اون رفتارا

نه بابا همون اطوارا

اونم وقتی بغلش میکنی میمره از تب

اونم مثل منه خوابتو میبینه هرشب

انقد بهت فکر میکنه که بگیره سر درد

وقتی میری با التماس بگه میمره برگرد

خوش بحالش از علی پیشتاز و سمیر

این اخرش دلمو بدجور شکوند

بعد از چندساعت رسیدم نمیخواستم برم پیش کسی رفتم خونه و همه چراغارو خاموش کردم و رو تختم ولو شدم و

اشک میریختم صدای هق هقم بلند شد بود طاقت نداشتم ببینم عششقم با یکی دیگه میخواد ازدواج کنه

زنگ خونه رو زدن رفتم دم در ولی هیچکی نبود داشتم میومدم تو که جلو پام یه پاکت بود برش داشتم و رفتم تو

پاکت رو باز کردم نوشته بود {اینم کارت عروسیمون عزیزم حتمن بیا}

نه این امکان نداره ولی انگار کارت عروسیشون بود باز کردم اسماشون نوشته بود {اراد و دلارام}

پس اسم اون دختره عوضی دلارام بود ... اره؟؟؟هر دوتاتون بمیرید

انقدر بغض داشتم که همشو خالی کردم و همونجا رو زمین افتادم تو اتاق همه جا تاریک بود انقدر گریه کردم که از

حال رفتم

.
.
.

وقتی چشمامو باز کردم رو هام بالا سرم بود اروم بلند شدم و به اراد خیره شدم انگار اون پاکت رو خونده بود اره از

قیافش معلوم بود که همه چیو فهمید

من: داداشی قلب خواهر کوچولوت شکست

اشک از چشمام جاری شد که رو هام بغلم کرد و مهربون گفت: نه قربونت بشم من پیشتم نمیزارم تنها بمونی

هق هقم بیشتر شده بود که از پشت چشمم به یه نفر که برام آشنا بود افتاد

اراد؟؟؟؟اره اراد بود؟؟؟ انقدر عصبی بودم که فقط داد زدم: این عوضی اینجا چیکار میکنه؟؟؟؟گمشووو برو بیرون

اراد هنگ کرده بود و انگار هیچ اتفاقی نیوفتاده داشت منو نگاه میکرد

من:رو هام بگو بره نمیخوام ببینمش

اراد:رها چی شده؟؟؟ بم بگو چی شده؟؟؟

من: خفه شووو بت میگم خفه شووو نمیخوام ببینمت ازت متنفرم

اراد: رها من دوستت دارم نمیتونم برم

من:خفه شوووو نمیخوام چیزی بشنوم

گریه هام دیگه نداشت حرفی بزدم و شدت پیدا کرده بود که روهام بلند شد و رفت سمت اراد

روهام:اراد برو دیگه نمیخواد ببیندت

اراد:روهام به جون خودم من از هیچی خبر ندارم

روهام برگشت و کارتی که بقل دست من بود رو برداشت و برد سمت اراد

روهام:بیا بیا ببین بین چه اتفاقی افتاده مهم نیست چون من دیگه نمیزارم خواهر م رو اذیت کنی حالا هم برو خوشبخت بشی

با تک تک حرفای روهام اشکام بیشتر میشد

اراد:اما اما بخدا من نمیفهمم اصلا این کارت با من ارتباطی نداره بخدا ربطی نداره بزار توضیح بدم براتون

روهام بالاخره موفق شد و اراد و از خونه بیرون کرد

.
.
.

الان دقیقن همون هفته ایی که اراد عروسیش بود من روز به روز نابود تر میشدم با تمام خاطراتی که با اراد داشتم زنده بودم

اما فکر کنم اون باش کنار اومده چون اصلا سراغی ازم نمیگیره

امروز قرار بود با اری بریم بیرون اومد دم خونمون و منم سوار ماشین شدم ارتان هم بود ولی من گفته بودم میخوام با اری جون خودم تنها باشم

ارتان:رها خانوم میشه به حرفام گوش کنید

من:بفرمایید

ارتان:ببین اصلا حال اراد.....

تا اسم اراد رو آورد باز بهم ریختم و گفتم: ببین ارتان درمورد هرچی میخوایی حرف بزن جز اون اشغال

از ماشین پیدا شدم و به سمت خونه رفتم

اراگل: اما رها ...

من:اری هیچی نگو

ارتان: اراد حالش بده بیمارستان

با این حرف ارتان سرجام خشکم زد نمیتونستم تکون بخورم اراد من ??? مگه چیشده؟؟بیمارستان??

من:به من چه

ارتان: دکترا گفتن ممکن که دیوونه بشه چون بهترین شخص زندگیش ازش دور و فقط با برگشتن اون حال اراد خوب

میشه

من:میتونید برید دنبال دلارام جونشون

اراگل:رها لجبازی نکن دلارامی وجود نداشت و نداره

من:من خودم با چشمای خودم دیدم تو خونه اراد

ارتان:اون همش یه نقشه بود از طرف....

نذاشتم حرفشو بزنه و رفتم ت خونه و پشت در خونه نشستم و اشک ریختم

اراد؟؟؟؟عشق من؟؟حالت باید خوب باشه خواهش میکنم

اما اما ارتان میگفت همش نقشه بود ?? نقشه چی؟؟ با فکر کردن بشون داشتم دیووونه میشدم

.....اراد.....

امیر: اراد زشته مهمون رو بیرون کنیاااا

من: امیر از جلی چشمم گمشید و گرنه

امیر: هیچ غلطی نمیتونی بکنی

از روی میز چاقو رو برداشتم و رفتم سمتش و رو گردنش گذاشتم

من: امیر بخدا اگه نرید هم تو و هم خواهرتو میکشم

امیر: باش بابا عصبی نشو میریم

دلارام: خوش بگذره با رها جون

وقتی که رفتن فهمیدم که چه بلایی سرم آوردن عوضیاااا

{پایان فلش بک}

یه چهار سال پیش دلارام همسایه مامان بزرگم اینا بود خیلی بم میچسبید ولی من ازش متنفر بودم اخر سر هم بش گفتم ولی انگار خیلی ناراحت شد و از اونجا رفتن بعد از اوون همه سال تو دانشگاه با امیر آشنا شدم قرار شد رفاقتمون مثل قبل باشه تا اینکه فهمیدم به رها حس داره و دیگه رفاقتی نموند حالا جفتشون میخواستن انتقام بگیرن که موفق هم شدن

رها تنهام نزار ... نمیزارن برم بیرون

ارتان و اراگل اومدن دیدنم

من: اراگل خانوم میتونم با موبایلتو به رها اس بدم جواب منو نمیده میخوام خودم همه چیو بش بگم

اراکل: اره اره حتمن

گوشیشو داد و منم شروع کردم نوشتن همه چیو نوشتم براش همه ی همه رو اخرش هم نوشتم

{اراد خیلی دوستت دارم رها ... برگرد}

براش فرستادم و منتظر جوابش

.....رها.....

از حموم اومدم بیرون که روی پایان نامم کار کنم که اراگل برام اس زده بود وقتی که باز کردم چشمم گرد شده بود از تعجب اراگل هیچ وقت این همه چیز برام نمینوشت که شروع کردم به خوندن با تعجب همشو خوندم و اخرش

{اراد... خیلی دوستت دارم رها ... برگرد}

اراد؟؟؟اینارو اراد نوشته؟؟؟ همشو؟؟؟ خدایا یعنی همش راسته؟؟؟ همه همش؟؟؟ یعنی اراد من فقط منو دوس داره؟؟؟

یعنی اونا همش انتقام بود از من و اراد؟؟؟ اره؟؟؟

خدایا چیکار کنم داشتم فکر میکردم که تلوزیون رو روشن کردم زدم GMفیلم زینب بود این کدوم قسمتشه

همونجایی که با کرم اشتی میکنن ای بابا صحنه عاشقونه شد که خاموش کردم و رفتم تو فکر اراد

باید برم پیشش باید من اراد رو خوب کنم نمیزارم تو اون بیمارستان نگهش دارن اووووف خدایا

داشتم میرفتم حاضر بشم که ایفون زنگ خورد ارتان بود این اینجا چیکار میکنه؟؟؟

رفتم پایین

تا در رو باز کردم اراد؟؟؟؟ اره خودش بود اراد جلو بود؟؟؟ اراد

من:اراد

اراد:جان اراد

اشک از چشمم رو گونم نشست که اراد با دستاش پاک کرد و مهربون گفت : نینم عشقم گریه کنه ها

بین گریه هام یه لبخندی روی لبم نشست و گفتم : دلم برات تنگ شده بود

اراد هم یه چشمکی زد و دستاشو برام باز کرد که برم بغلش و منم از خدا خواسته پریدم بغلش

اراد: نینم دیگه فرشته کوچولو من شوهرشو تنها بزاره ها

من:ببخشید

من: باز شروع شد.....

.....اراگل.....

اخیش بلاخره به عشقمون رسیدیم!!!

تاشب موندم پیش رها وبعدمش ،رفتم خونه !! مامانم از همون دم درکلی ماچ وبوسم کرد

- ای مامان بسه بابا تموم شدما !اونوقت ارتان منو نمیگیره

- اوهوع ،شیطون

- اِ مامان بی ادب شدیا،البته شما که از خداتونه نه؟؟؟

- ای بچه پروو،زود برو تو اتاقت بگیر بخواب از فردا صبح کلی کار داریم

- یا ابلفض ، بابا اون همینجوریشم عاشق من هس نیاز به تمیز کاری ،تازشم از الان ببینه من تمیزم پرووو میشه

بعد وقتی رفتیم سر خونه وزندگیمون هعی بم زور میگه

- اوهوع چه خود شیفته

- من رفتم بخوابم بابای

وقتی رو تختم دراز کشیدم به ارتان اس دادم { فردا خوشتیب شی ها } اونم گفت {چشم گلم} چه سریع جواب

میده، اما من بعد ۵دقیقه نوشتم { افرین ، حالام جیش بوس لالا، شبت شیک } ایندفعه بعد یه ثانیه جواب داد {شبت

رویایی عروسکم بوس }

گوشیمو گذاشتم زیر بالشتم وگرفتم خوابیدم اینقدر خسته بودم خوابم برد.... صبح با صدای مامانم بلند شدم

- اراگل پاشو دیگه

- باش یه ۵مین وایسا

- اراگل یا پامیشی یا من میام میزنمت

- چشم

- به به عروس خانم پاشو بیا صبحانه بخور ، بعدشم گردگیری

- ای به چشم

رفتم صبحونه خوردم بعدشم به کمک مامان و بابام کل خونه رو تمیز کردیم دیگه نزدیکای شیش بود که کمرم دیگه نصف شد و روبه مامان و بابام گفتم من میرم حموم

از حموم که اومدم رفتم سراغ کمد لباسام ، یه کت و دامن نقره ای پوشیدم و موهامم از بالا محکم بستمو یه ارایش ملیح زدم و رفتم پایین تا در اتاقمو بستم صدای زنگ اومد ، صدای زنگ همانا و افتادن من از پله همانا ، مامانم که قربونش برم حواس نداره که منم برای اینکه ضایع نشم سریع رفتم پشت پله ها قایم شدم یعنی دقیقا روبه روی دستشویی!! صداشون میومد ، مامانم همه رو تعارف کرد که بشینن وقتی همه نشستن صدای ارتان اومد که داشت راه دستشویی رو میپرسید ، اخی بچم تمیزه دیگه همیشه میره اول دستشویی دستشو بشوره ... ای وای بر من بدبخت شدم رفت اگه اون الان بیاد که منو میبینه خدایا خودت کمکم کن

- اِ اراگل اینجا چی کار میکنی

- اومو دم گل روی ماه تورو ببینم ، خب روانی گیر افتادم دیگه

- (بلند زد زیر خنده) گیر افتادی

- بعله

- اهان

- من رفتم

- باش ببین خانومانه راه بریا دوباری مثل همیشه نخوری زمین

- نه خیر حواسم هس

اروم اروم رفتم سمت اشپز خونه ، خدایی تو خونه داری عالی بودم شیش تا چایی خوشرنگ ریختم و منتظر شدم مامان صدام کنه ازدور فلفل دون و نمک دون خیلی بم چشمک زدن منم گمراه شدمو یه ذره از هرکدوم ریختم توی چایی ارتان ، اهان افرین به تیز هوشی خودم من چقدر گلم !!! تو فاز تشویقات خودم بودم که مامان صدام زد منم با کمی ناز به سمت پذیرایی رفتم و به همه سلام کردم اول به پدر ارتان چایی دادم و بعد به مادرش ، بعد به بابام ، بعد به مامانم و در آخر به ارتان سینی رو جلوش گرفتمو یه چشمک بش زد و رفتم نشستم صندلی کنارش ... همه چاییشونو خوردن و تو بحث گفت و گو بودن که یهو بابام گفت : اقا ارتان شما چایی نمیخوری

- چرا ، الان میخورم

و چایی رو به سمت لبش برد که بخوره یه قلوب ازش خورد ییهو جیغش رفت هوا

- ای وای خاک بر سرم چیشد

- تنده

- چی

- میگم تنده) همه هجوم آوردن سمت لیوان منم خیلی سریع لیوان خودمو عوض کردم باش اول بابا م یه قلوب

خورد وگفت:اینکه خیلی خوبه،بعدش بابای ارتان خوردو گفت:عالیه وچرا رژ لبیه

یا ابلفض بدبخت شدم ،یه دفعه همه نگاهشون برگشت سمت من یه ذره متعجب نگاهشون کردمو گفتم : چیه خب

تلافی کرده بودم!! تا من اینو گفتم همه پقی زدن زیر خنده

- افرین به عروس گلم خوب کاری کردی

- اِمامان به جایی که از من طرفداری کنی از اراگل طرفداری میکنی

- اوهوم

- خوبه والله

- خب حالا بلند شید برید اتاق اراگل حرفاتونو بزید وبعد بیاین

با ارتان راه افتادم سمت اتاقم اول من رفتم تو بعدشم ارتان اومد .. اصلا بم محل نمیداد نکنه قهره

- ارتان جونم قهری

بازم جواب نداد

- ارتانی خوب من تلافی کردم

- باشه تلافی کرده باشی بین دهن نازنینم سوخت

- اخی میخوای برات اب بیارم

- نوچ

- پس چی

- بوسش کن

- چی

- میگم بوسش کن

- نوچ
- چرا
- من بمیرم توی این وضعیت بوسش نمیکنم
- انوق چرا
- بخاطر اینکه دهن منم میسوزه
- اشکالی نداره
- یعنی تو دوس داری عروسکت دهنش بسوزه
- نه
- پس حرفی نباشه
- باش

حس میکنم ناراحت شد چون همون لحظه بلند شد که بش گفتم: کجا

- تموم شد دیگه
- چی
- حرفامون
- کی گفته
- تو
- من کی گفتم
- همین الان
- وا دیوونه شدی
- اره، اگه دیوونه نبودم که عاشق تو نمیشدم
- ا بداخلاق (حس کردم ناراحته بخاطر همین بلند شدم یه بوس سریع از لبش گرفتمو نشستم)
- اهان حالا شد، (بعدشم گرفت نشست رو تخت من، و به من اشاره کرد که بشینم روپاش ، منم از خدا خواسته)
- ارتان
- جانم
- میگم پس فردا بریم ازمایش

.....رها.....

خب بالاخره خاستگاری این اری جون ماهم به پایان رسید من از خاستگاری متنفر بودم نمیدونم چرا ولی دوس نداشتم خب شبی که اراد اینا قرار بود بیان خاستگاری حس خیلی بدی داشتم خیلی خیلی

صبح که از خواب بلند شدم رو هام و رویا اومده بودن کمک منم رفتم پایین بغض داشتم رو به رو هام گفتم: داداشی مامانم برای خاستگاری دخترشم نمیداد؟؟

دقیقن احساس کردم که حال رو هام گرفته شد نفهمیدم کی اشک از چشمم سرازیر شده بود که رو هام اومد نزدیکم و بغلم کرد: قربون دلت بشم خواهر کوچولو من

من: خیلی دلم مامان رو میخواه

رو هام: ترو خدا رها اینجوری نکن اعصابم میریزه بهمااا

من: باش بابا اصلا بیخیال خب باید چیکار کنیم

رو هام از رفتار من خندش گرفت و گفت برم کمک رویا

بعد از کلی تمیز کردن خونه اراد اینا اومدن بابا هم دیگه اومده بود نشسته بودیم تو حال تا اینکه من چای اوردم

زن عمو: قربون عروس گلم بشم من

عمو: برادر زاده خودمی

من: شماها لطف دارین

اراد خیره شده و بود به من خوشگل شده بودم یه شلوار لی تنگ با یه تنیک روشن و روسریه روشن که مثل کلفتی های مد بسته بودم خلاصه خوب بود

چایی ها رو که دادم خودمم هم نشستم کنار رو هام

زن عمو: ببین رها جونم میدونم الان برات سخته ولی منم مثل مامانت اصلا نگران نباش

ای تو روحت یادم نبود باز یادم افتاد ... اشک از چشمام رو گونم چکید که همه با تعجب نگام میکردن و با یه

عذرخواهی رفتم تو اتاقم و زدم زیر گریه

در باز شد و اراد اومد تو

اراد:مگه بت نگفتم نباید جلو من گریه کنی

من:میبینی که از جلوت پاشدم اومدم

اراد:من نمیزارم تنها بمونی

من:اراد

اراد:جانم

من:قول میدی؟؟؟من میترسم تنها بشم

اراد اومد کنارم و روی تخت نشست و منو تو اغوشش گرفت و سرمو بوس کرد و اروم در گوشم گفت:من بمیرم

نمیزارم تنها بمونی

اونشب به خیر گذشت قرار شد با اری و ارتان بریم ازمایشگاه که اونم به خیر گذشت جواب ها هم مثب بود

.....اراکل.....

.....سه ماه بعد.....

امروز روز عروسیه منه اوخی منم بلاخره عروس شدما !! صبح زود بلند شدمو بارها رفتیم ارایشگاهی که وقت

گرفتیم ...اخه شبش رها اومد پیش من که صبح به همراه عروس با من بیاد از بچگی هم قرارمون همین بووود..

ساعت نزدیکای سه بود دیگه داشتم ،زیر دست ارایشگر جووووووووو میدادم.....اخیش خداروشکر بلاخره

تموم شد رفتم جلو ایینه وایسادم ای جانم چه ناز شدم یه سایه طلایی ویه رژ لب کالباسی ویه رژ گونه اجری ارایشم

محو بود ولی در عین حال ساده خوشگل لباسم که یه پیرهن دکلمه بود که تا کمرش تنگ بود وپایینش پف داشت

موهامم شینیون دخترونه کرده بود نه زنونه ازاون زشتا ...

- خجالتی بودند بیشتر و سوسم میکنه

ارو مثل نوازش دستشو رو بازو هام گذاشت ویه نگاه تب دارو پراز خواهش بم کرد وگفت : میدونی میخوام اسمتو چی بزارم

- چی

- مخاطب خاص من

- دیوونتم ارتان

دیگه از اون شب به بعد من با میل ورغبت خودم دنیا یه دختر ونمو به ارتان هدیه دادم
.....رها.....

فردای عروسی اراگل عروسی من بود استرس داشتم استرسی که از روی خوشحالی بود

تو ارایشگاه منتظر اراد بودم یه ارایش دختر ونه رژ قرمز و سایه های خوشرنگ و خط چشم مشکی که خیلی به چشمام میومد مو هام هم نصف باز و نصف بسته لباسم دکلته بود تقریبا مثل اری چون باهم خریده بودیم ولی خب پفش کمتر از اری بود ولخت مانند بود

اراگل با ارتان مثل اینکه تو سالن بودن

اراد اومد دم در وقتی نگام به نگاهش افتاد تمام دنیام شکوفا شد تو بچگیم فیلم های پرنسسارو که میدیدم دعا میکردم یه روز یکی از این شاهزاده ها بیاد پیشم و حالا اومده بود شاهزاده من چقدر خوشگل شده موهاشو ژل زده بود و پشرونه کت و شلوار مشکی و پیرهن سفید و کروات مشکی اومد جلو به چشمام خیره شد و گفت :رها همه دنیامو به پات میریزم

خنده ایی کردم و دسته گل رو ازش گرفتم و سوار ماشین شدم

بعد از اتلیه و فیلم برداری رفتیم سالن ساعت ۸ شب شده بود وقتی وارد شدم اراگل رو دیدم خوشگل من به سمت اومد و با بغض گفتم: توهم عروس شدی

من:اره

بعد از چند ساعت مجلس غاطی شد همه تو یه سالن جمع شدن و موقع رقصیدن تانگو بود

من و اراد باهم رفتیم وسط چراغارو خاموش کردن یه اهنگ ملایم گذاشتن و یه نور کمی رو ما متمرکز شد

دستامو دور گردن اراد انداختم و اونم دور کمرم گذاشت و پاهامون اروم اروم جابه جا میشد سرمو گذاشتم رو

دوش اراد که صدای اراد به گوشم رسید: رها دوستت دارم

منم اروم باهاش زمزمه کردم : منم دوستت دارم مخاطب خاص من

خب حالا موقع خداحافظیه اراد از همون اول گفته بود که خودم برات همه چی میخرم خونه و وسایل خونه

دمش گرم عجب خونه ایی خرید بچم

مهمونا که رفتن بابا و روهام و رویا و اراگل و راتان فقط موندن

رفتم کنار بابا و دستاشو بوس کردم و ازش خداحافظی کردم و رفتم کنار روهام و تو بغلش گفتم:دوستت دارم

داداشی

روهام:رها یه خبر؟؟

من:جانم؟؟؟؟

روهام:عمه شدی

چشمام داشت از حدقه میزد بیرون

من:بابا ایوول داداش زود دست به کار شدینااا

روهام : بچه پروووو

رفتم سمت رویا و با خنده بش زل زدم که یه دفعه رویا گفت:واااا رها جان خوبی

من:وااای رویا چقدر بتون مادر و پدر میاد

رویا سرشو انداخت پایین و گفت : واقعا

من:بابا خجالتی

از اراگل و ارتان هم خدحافظی کردم و با اراد رفتیم بالا

موهامو باز کردم و به بدبختی یه شونه زدم و یه لباس خواب راحتی بندی پوشیدم و رو تخت دراز کشیدم

اراد:رها؟؟؟

من:بله

اراد:واقعا میخوایی بخوابی

من:نه په بیا باهم بازی کنیم خب خستم

اراد:من اراد نیستم اگه بزارم امشب بخوابی

خودمو زدم به خواب هرچی اراد صدام میکرد جواب نمیدادم تا اینکه لباسو رو لبام گذاشت چشمامو یهو باز کردم از

تعجب شاخ دراورده بود

اراد:خواب بودی که

من:خب حالا که فکر میکنم میبینم زشته شب اول عروسیمون شوهرمو تنها بزارم

اراد:افزین دختر خوب

من:بیا بغل مامانی

اراد خندید و دماغمو کشید و منو تو بغلش کشوند و لباسو رو لبام گذاشت و با نهایت عشق لباسو میبوسیدم

دستامو دور گردنش انداختم و افتادم رو تخت اون شب بهترین شب عمرم بود

من:اراد اراد پاشوووووو

اراد:رها جان بچت بزار بخوایم

من:صبر کن ببینم

رفتم کنار اراد نشستم و بش زل زدم که گفت : چته دیووونه؟؟

دستمو گذاشتم رو شکمم و گفتم : اراد

اراد:جان دلم

من:نی نی تو شکمم؟؟؟

اراد:خیلی خنگی رها

اخم کردم و پشتمو کردم بش

اراد:قهر نکن بیین پاشدماا

اومد سمت و از پشت بغلم کرد و گفت : من قربون اون نی نی قلبی و مامان بچم بشم

باهم شروع کردیم به خندیدن

.....اراگل.....

.....۵سال بعد.....

- مامان بردیا منو اذیت میکنه
- ا بردیا بارانو اذیت نکن دیگه
- اخه خودشو لوس میکنه
- ا خب تو بزرگتری دیگه
- باش ،مامان اری میگم خیلی خوشگل شدیا ،امشب چه خبر
- ای بی ادب بزار بابا ارتان بیاد اون میدونه وتو
- صدای در اومد رفتم درو باز کردم و دیدم ارتانه
- سلام خسته نباشی
- مگه میشه تورو بینمو خسته باشم
- سلام بابا

- سلام دختر بابا خوبی عسلم
- اوهوم ،بابا بردیا منو اذیت میکنه
- ا بردیا باز تو شیطون شدی
- خب ببخشیدد
- افرین

.....رها.....

الان ۴ سالی میشه که زندگی من و اراد خوب پیش میره و صاحب دوتا بچه یه پسر و یه دختر دوقلو به اسم های اریان و اریانا انتخاب اسم با کمک من و اراد بود..... البته اریان پسر خیلی شیطونی بود و یه چندساعتی از اریانا بزرگتر بود الان تقریبا همشون تو یه سن هستن ۳ یا ۴ بیشتر نیستن هم بچه های من وهم اراگل اریان موهاش مثل اراد رفته بود و رنگش هم به اراد رفته بود ولی ته چهرش به من رفته بود و مثل اراد هم شیطون و بلا بود ولی اریانا مثل من مزلوم بچم موهاش بند بود دقیقن مثل من ولی رنگ موهاش به داداشش و باباش رفته بود ولی رنگ چشمش مثل خودم بود خیلی دوسشون دارم

اراگل هم صاحب دوتا بچه پسر و دختر بردیا و باران بردیا از باران بزرگتر بود و از اریان من هم بزرگتر بود ولی خب همون یه چند ماه فقط ولی پسر بامزه و شیطونی بود ولی خدایی باران برعکس من و اری خیلی اروم بود ولی با اریانا خوب جور میشدن

بردیا مثل ارتان خوشتیب و خوش مو بود و باران هم موهای روشن ولی موهای بردیا به اری رفته بود تیره بود نه خیلی ولی خب

امشب شب تولد اریان و اریانا بود مهمون زیاد نداشتم بابا که میگفت حوصله جمع ندارم ولی به نوه هام یه سری میزنم یه ارتان و اری و بچه هاش و رو هام وریا با اون برادرزاده گلم رامتین اخ عمه قربونش بشه رامتین کپی رویا بود یعنی مو نمیزدن یه ۵ سالی از بچه های من و اری بزرگتر بود ولی باز هم خوب بود

عصر بود ارتان اومد دم در که بچه هارو بیر بگردون که ما خونه رو تزیین کنیم دخترا پیش اری بودن و پسرا پیش
ارتان

اراد هم مونده بود خونه کمک من

من:اراراراراد

اراد:بله بله

من:بیا اینارو هم اینجا بزن

اراد صندلی رو برداشت و گذاشت کنار و رفت بالاش و نصب کرد وقتی اومد پایین گفت: رها نمیخواهی بری حاضر
شی الان میانا

من:اخ گفתי الان میرم

رفتم تو اتاق که اراد هم اومد

من:تو کجا

اراد:لباسامو عوض کنم

من:نمیبینی من میخوام عوض کنم

اراد:خب جانم راحت باش

نشست روی تخت و زل زد به من

من:اراد خودت میدونی که من پرووو تر از این حرفام

اراد:خب ببینم

من:پاشووو بسته بیا این لباساتو بپوش برات اتو کردم

اراد:کت پوشم

من: نه عشقم اسپرت بت بیشتر میاد

اراد: یبار دیگه بگو عشقم

من: اراد دیوونه شدی؟؟

اراد: دلم برات تنگ شده اخه عشقم

من: الان بچه ها میان زشته اراد

اراد از جاش بلند شد و اومد سمتم و منو کشوند تو بغلش و لبامو بوسید و منم کم نیاوردم لباشو بوسیدم

اراد: همین کارات دیوونم میکنه

من: آقای دیوونه میشه حاضر بشیم

اراد: بله چرا که نه

خلاصه لباسامونو عوض کردیم و منتظر بچه رو هام و رویا و رامتین زودتر اومدن و بعدش هم ارتان و اری و بچه ها

اومدن وقتی اریان و اریانا وارد شدن همه دست زدن و اهنگ تولد خوندن قربون بچه هام بشن

یه سال دیگه بزرگتر شدن

اریان پرید بغل من و اریانا هم پرید بغل باباش

اریان: دوستت دارم مامان

اریانا: دوستت دارم بابا

من و اراد یه نگاه بهم کردیم و یه لبخندی به هم تحویل دادیم و بوسه ایی روی گونه های بچه ها کاشتیم

بعد از کیک و کادو ها کلی خوش گذشت

من: خب حالا بیابین شام

شام سالاد الویه و پیتزا از بیرون سفارش داده بودیم بعد از خوردن اون هم دور هم نشستیم

ارتان:بیابین پاندومیم

من:چی؟؟؟بشین کوچولو

اراگل:بچمو اذیت نکن رها

همه خندیدن که اراد صداس دراومد : هوووی نیینم دوست منو مسخره کنید خب راس میگه بیابین پاندومیم

بچه ها باهم تو اتاق بازی میکردن ماهم یجور دیگه بازی میکردیم

ارتان بلند شد هرچی ادا دراورد به هیچ نتیجه ای نرسیدیم اخر همه کلافه گفتیم:بیخیال پاندومیم

ارتان هم بیخیال شد و نشست

شب بعد از اینکه مهمونا رفتن اریان و اریانا زود خوابیدن اراگل زنگ زد خونه که فردا صبح باید بریم پایان نامه

هامونو تحویل بدیم خیلی سال گذشته ولی باید فوقمون رو بالاخره میگرفتیم

اراد یه اتلیه زده بود با ارتان مشغول کار شده بودن قرار شد بعد از اینکه ماهم فوقمون رو گرفتیم بعضی از کارا رو

بیارن خونه من و اری هم روشون کار کنیم

فردا صبح با اراگل بچه ها رسوندیم مهد و رفتیم دانشگاه بعد از چندسال باز به محیط دانشگاه برشته بودیم

دلم خیلی تنگ شده بود

رفتیم دفتر آموزشی و استاد رو دیدیم چقدر پیر تر شده بود

من:سلام استاد

استاد: به سلام خانومای شیطون دانشگاه از این وراا

اراگل:خوبین استاد

استاد:بله میبینی که پیر تر شدم

من:این چه حرفیه استاد

استاد: هندونه زیر بغلم نزارید... راستی شنیدم با اون تا شیطوناای دانشگاه ازدواج کردین

اراگل: بله استاد

استاد: خوب پیش میره؟؟

من: خوبه الان صاحب دوتا بچه هم هستیم

استاد: به سلامتی خب از اینورا

اراگل: راستش اومدیم کمکمون کنید با این پایان نامه ها بتونیم فوقمون رو بگیریم

استاد: کار سختیه ولی سعیمو میکنم

من: ممنون

پایان نامه هارو دادیم و از دانشگاه زدیم بیرون قرار بود وقتی ردیف شد بمون زنگ بزنه

من: میگم اری یادته بیشتر وقتا بعد از دانشگاه میرفتیم کافه نارنج

اراگل: اره چطور

من: بیا یه سر بریم دلم تنگ شده

اراگل: فکر بدی نیستااا

به سمت کافه با ماشین اری راه افتادیم رسیدیم دم درش ووووو بین چقدر بزرگتر شده

من: اری اینجارووو

اراگل: اره میبینم

رفتیم تو و دوتا شیک نسکافه سفارش دادیم یاد قبلا ها تا تهش رو با رای خوردیم

من: وایای ترکیدم

اراگل: امشب ارتان میگفت بریم پارک اب و آتش یه پل داره اونورش یه جایی هست میشینی میتونی غروب افتاب رو تماشا کنی

من: خب پس ساعت چند باید بریم؟؟؟

اراگل: دقیق نمیدونم حالا رفتم خونه بت خبر میدم فقط جایی برنامه نپنید

من: باش

اراگل: بریم

من: بزار پایین بره

اراگل: بچه ها مهدنا

من: آخ راس میگی بریم

ره افتادیم سمت مهد ساعت نزدیکای ۲ بود

چهارتا شیزون رو از مهد برداشتیم و رفتیم سمت خونه ما

من: اری بیاین بالا

اراگل: نه دیگه برم خونه کلی کار دارم

من: خب باشه هر جور راحتی مرسی بابت امروز

اراگل: چاکر تیم ابجی رها

اریان: مامان این که خاله اری گفت یعنی چی؟؟؟

از حالت سوال پرسیدنش و حرکت لباس خندمون گرفت که اریان روبه اریانا و باران و بردیا کرد گفت: بچه ها

حرفم خنده داشت؟؟؟

بردیا: نه بابا اینا دیوونن

اراکل: ایا ماما زشته

بردیا: خب راس میگم دیگه

با خنده روبه بردیا برگشتم و لپشو کشیدم و گفتم: خب بچه راس میگه دیگه

بردیا: بیا خاله رها هم تایید کرد

رفتم عقب بردیا و باران رو بغل کردم و گفتم: برید شیطووونا مامانتون هم اذیت نکنید

وقتی رفتن رفتیم تو خونه و اریان و اریانا اومدن جلوم

من: ایا بچه ها خوبی برین دستاتونو بشورین بیاین نهار

اریانا: ماما

من: جانم دخترم

اریانا: ماهم بغل کن

من: ایا شیطونای حسود من

رو زانو هام نشستم و جفتشون رو بغل کردم

ساعت نزدیکای ۶ بود اری زنگ زد گفت ۵ مین دیگه پارک باشیم

به اراد گفته بودم رفتم تو اتاق و بچه هارو حاضر کردم و سوار ماشین شدیم

تا اونجا اریان و اریانا باهم شعر میخوندن این اراد هم که هعی قربون صدقشون میرفت

رسیدیم پارک و از دور با اری دست تکون دادم بچه ها که باز همو دیده بودن دویدن سمت هم و شروع کردن

بازی کردن

ماهم نشستیم رو زمین کلی خندیدیم و چیزهای جور واجور خوردیم

ارتان: خب رها خانوم از زندگی با اراد ما راضی هستی

من:اونکه صد البته

اراکل:واای رها میبینی چقدر لوسن خودشون از خودشون تعریف میکنن

من:والا خجالت هم خو چیزیه

اراد: اخی گیر زنایی افتادیم که بلند نیستن از شوهراشون تعریف کنن

من:اخی من بمیرم برای شوهرم که کمبود محبت داره

ارتان:اراد تو هم کمبود محبت داری

اراد:اره داداش

ارتان:پس بیا بغل خودم اینارو بیخیال

اراکل:اوهوووووووووع اینارو

من:اراد خان شب تنها میثیم دیگه

یهو اراد از بغل ارتان اومد بیرون:من غلط بکنم کمبود محبت داشته باشم

ارتان:زن ذلیل

اراد:یعنی تو از اراکل خانوم نمیترسی؟

ارتان:نه بابا

اراکل یه چشم قوره ایی به ارتان رفت که ارتان گفت: حالا که فکرشو میکنم منم زت ذلیم

همه زدیم زیر خنده

ارتان:میگم اونشب تو تولد نشد پاندومیم بازی کنیم ولی حالا با اراد میخوایی انجامش بدیم

من:میبینیم

بچه ها هم اومدن جلومون نشستن و باباهاشونو میدیدن

ارتان و اراد هم کلی مسخره بازی درمیاوردن ولی ما مگه میفهمیدیم

همش قلب نشون میدادن

اراگل:عشق

من:عشق دواتیشه

اراگل:دو طرفه

من:یک طرفه

اراگل:عاشقی

من:عشق ما

اراگل:عشق ناجور

من:عشق و نفرت

اراگل:بابا گیجمون کردین

ارتان و اراد یدونه زدن تو سرشونو باز شروع کردن به بازی کردن

من:عاشق مایین

بردیا:عاشق پسر اتونید

اریانا:پس دختر اشون چی؟؟

اریان:برو بابا اول پسر اشون

باران:نخیرم

من:بچه ها بچه ها اروم تر

اراگل:ببین بچه ها رو به جون هم انداختین

ارتان:خیلی خنگیییید

من:اقا ارتان ممنونم

اراد:خب واقعا نفهمیدین

اراکل:بیار دیگه

باز هم شروع کردن به بازی این دفعه به من و اراکل و اشاره کردن و بعد هم به خودشون

که به دفعه ارتان و اراد همزمان با هم زمزمه وار گفتن : مخاطب

من و اراکل هم به نگاه به هم انداختیم و به چشمکی به هم زدیم و برگشتیم سمت اراد و ارتان با خنده

همه من و اراکل و اراد و ارتان همزمان با هم گفتیم :

{مخاطب خاص من}

بعدش هم دست زدیم اراد و ارتان اومدن کنارمون نشستن و اراد گونه منو بوسید و بعد هم ارتان گونه اراکل رو

بوسید و همگی با هم به غروب افتاب زل زدیم

من و اری به دفتر داشتیم که از اول عاشقیمون توشو چر میکردیم و حالا به اخریت برگ این دفتر رسیده بودیم و

متن اخر رو تو اخرین صفحه زندگیمون با دستای خودمون نوشتیم

{همه ی عشق من و تو.. قصه هست قصه ی دیدار

همیشه فاصله بوده.. بین دستای من و تو

با همین تلخی گذشته.. شب و روزهای من و تو

راه دوری بین ما نیست.. اما باز اینم زیاده

تنها پیوند من و تو.. دست مهربون باده

ما باید اسیر بمونیم.. زنده هستیم تا اسیریم

واسه ما رهایی مرگه.. تا رها بشیم می میریم

کاشکی این دیوار خراب شه.. من و تو با هم بمیریم

توی یک دنیای دیگه.. دستای همو بگیریم {

امضا: رها و اراد

امضا: اراگل و ارتان

نویسنده: پاریس ۷۷

سال: ۹۴_۱۳۹۳